

## تفسیر سوره لیل

مؤلف: مرحوم حاج شیخ علی آقا نجفی کاشانی (ره)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.  
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

## مقدمه ناشر

کتاب حاضر با استفاده از درس های تفسیر مرحوم آیت الله حاج شیخ علی آقا نجفی کاشانی تهیه شده است. مرحوم آیت الله نجفی (1300 - 1365 شمسی) با وجود موفقیت چشمگیری که در تدریس فقه و اصول، منطق، ادبیات عرب، هیئت و نجوم قدیم، در حوزه های نجف اشرف، قم و کاشان داشتند از سال 1337 تا پایان عمر، خود را وقف مطالعه و ارائه تفسیر قرآن نمودند مشتاقان بسیاری به ویژه از طبقات تحصیلکرده و فرهنگیان از منبرهای تفسیر ایشان که هر شب پس از نماز مغرب و عشا در مسجد الحسین (میرنشانه) کاشان برقرار بود، استفاده می کردند و از چشمه های معرفتی و اخلاقی قرآن سیراب می شدند. شیوه تفسیری ایشان قرآن به قرآن و با استفاده از روایات و با تأکید بر نکات اخلاقی بود.

سوره لیل در 17 جلسه در سال 1361 تفسیر شده است برای تهیه این کتاب سبک و سیاق بیانی حفظ شده و تنها ویرایش اندکی به منظور تبدیل عبارات گفتاری به نوشتاری صورت گرفته است. عنوان گذاری و استخراج مدارک و تهیه فهرست ها توسط دفتر نشر انجام گرفته است.

لازم به ذکر است با توجه به تسلط شگفت انگیز استاد بر منابع حدیثی و استفاده گسترده از آنها بدیهی است این دفتر در امر استخراج مدارک نتوانسته است حق مطلب را ادا کند، و مسؤولیت هر گونه کاستی را می پذیرد.

دفتر تنظیم و نشر آثار آیت الله نجفی کاشانی

## جلسه اول: فضیلت تلاوت سوره لیل

معرفی سوره لیل

فضیلت خواندن سوره لیل

تلاش انسان در دنیا و کسب درجات عالی در بهشت

مسئولیت انسان در پاسخگویی

تثبیت حقایق آیات در وجود انسان

گواهی اعضا و جوارح بر تلاوت قرآن

آغاز شرح آیات سوره

حکمت خدا در آفرینش زن و مرد

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحیم \* و اللیل اذا یغشی (1) و النهار اذا تجلی (2) و ما

خلق الذکر و الانثی (3) ان سعیکم لشتی (4))

معرفی سوره لیل

سوره مبارکه اللیل یا والللیل بدون هیچ گونه اختلافی میان قراء، مشتمل است

بر 12 آیه همان طور که مشهور مفسران گفته اند در مکه معظمه نازل شده (1) و

البته عده ای هم بر آنند که در مدینه منوره نازل شده است (2). روایتی از طریق

شیعه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده که از آن روایت بر می آید،

سوره اللیل در مدینه منوره نازل شده که بعدا روایتش را عرض می کنیم (3). این

سوره، سوره نود و دوم از سوره های مرتب قرآن مجید است.

فضیلت خواندن سوره لیل

در فضیلت سوره والللیل روایتی از امام ششم علیه السلام نقل شده است که از جهانی

روایتی است حساس و قابل توجه، مخصوصا از جهتی که اشاره ای به آن می

کنیم. روایتی است درباره خواندن سوره الشمس و الليل و الضحی و سوره الم نشرح. امام ششم علیه السلام فرمودند: هر که این چهار سوره را در روز یا در شب تلاوت کند، **(لم یبق شیء بحضرتہ الا شهد له یوم القیامة)** چیزی نزد او حاضر نیست مگر این که برای خواننده این چهار سوره در قیامت گواهی می دهد حتی اعضا و جوارح خود قاری این چهار تا سوره. در روایت است که حتی موی بدنش، خونس، گوشتش، اعصابش، رگش، مغزش و استخوانش همه گواهی می دهند. پروردگار جهان در قیامت به این گواهان خطاب می کند که گواهی شما را پذیرفتم و آن را امضا کردم. این بنده من را ببرید به سوی بهشت های من، هر بهشتی را که خود می خواهد انتخاب کند و هر کدام را انتخاب کرد، بدون هیچ منت، بلکه صرفاً از فضل و رحمت من، به او بدهید. در پایان روایت، پروردگار جهان می فرماید: **(هینئنا لعبدی)** یعنی این بهشت که انتخاب خود بنده من بود و من به فضل و رحمت خود به او عطا کردم، گوارا باد برای بنده من <sup>(4)</sup>.

### تلاش انسان در دنیا و کسب درجات عالی در بهشت

آیا ما بعد از تلاوت قرآن و گفتگو در اطراف آیاتش و در حد امکان شرح و بسطی درباره این آیات گفتن و شنیدن، گامی به سوی درجات بهشت برداشتیم یا نه؟ در روایات معتبر است که درجات بهشت و بلکه اصول درجات بهشت به شمار آیات قرآن مجید است و در قیامت درجاتی را که در بهشت به مؤمنین و بندگان خدا می دهند طبق ترقی و تعالی است که این بنده مؤمن در آیات قرآن داشته است <sup>(5)</sup>. البته آنجا دیگر دنیای حقیقت است، دنیای صدق است و دنیای واقع. دیگر آنجا نظام، زندگی و جهان، جهانی نیست که بشود در آن تظاهر و تصنع کرد، کسی را گول زد، ظاهر را جوری وانمود کرد جز آن طوری که در

باطن است. نه این طور نیست، آنجا حقیقت انسان، آن طور که هست، به آن شکلی که انسان صورت باطنی خود را تصویر کرده و ساخته است، به همان شکل جلوه می‌کند. چون انسان صورتی در ظاهر دارد که برای هر کس که با آن صورت مواجه شود، قابل رؤیت و لمس و درک است، اما انسان جز این صورت ظاهری، صورت دیگری نیز دارد، صورتی در درون و در باطن. این صورت حقیقی و صورت باطنی انسان، در اول وجودش استعداد و قوه و لیاقت است، صورتی فعلی ندارد. این صورت فعلی را که از قوه و استعداد، رشد و نمو می‌کند، این صورت واقعی و حقیقی و این صورت باطنی را خود انسان باید تصویر و ترسیم کند و به آن تحقق بدهد. این خیلی مهم است. هیچ موجودی خود نمی‌تواند به حقیقت خود صورت و شکل بدهد، تنها انسان است که خداوند چنین عنایتی به او کرده و به او نیرو، آزادی، اختیار و قدرت داده تا بتواند صورت درونی و صورت حقیقی خود را ترسیم کند و به آن شکل بدهد، البته به توفیق خدا.

اشخاص در صورت بخشیدن به باطن و به نفس خود دو دسته اند: یک گروهی صورت باطن خود را زیبا و خیلی قشنگ ترسیم می‌کنند و عده‌ای، این صورت باطنی خود را خیلی نازیبا و زشت و بدنما تصویر می‌کنند. در قیامت بشر با این صورت باطنی که خودش ترسیم کرده، محشور می‌شود. دیگر تظاهر و تصنع و فریبکاری و کلک آنجا معنی ندارد. به او خطاب می‌شود آیات قرآن را قرأت کن و از درجات بالا برو<sup>(6)</sup>. دیگر این بنده تا چه حد صورت باطن خود را با آیات قرآن مجید شکل بندی و ترسیم کرده باشد، به همان مقدار صعود می‌کند و بالا می‌رود.

درجات بهشت با یکدیگر خیلی تفاوت دارند. مبادا فکر کنید این یک مطلب ساده و بی ارزشی است. درجات بهشت، عجیب متفاوت است. ائمه معصومین علیهم السلام فرمودند: مردمی کوتاه همت و کوتاه نظر نباشید قانع نباشید به بهشت، بلکه تنافس کنید و مسابقه بدهید و مسارعت کنید به سوی درجات عالی بهشت و می توانید <sup>(7)</sup>. اما خواستن و علاقه می خواهد. اگر انسان بخواهد می بیند که می تواند و خدا هم توفیقش می دهد که به درجات عالی بهشت صعود کند.

آیات قرآن مجید این طور که معروف است شش هزار و ششصد و اندی است و البته این اصول درجات بهشت است. خود هر درجه ای بسیار مراتب دارد. اصول درجات شش هزار و اندی است، اما خود هر درجه ای شاید میلیون ها مرتبه یا طبقه مختلف داشته باشد.

### مسئولیت انسان در پاسخگویی

ما تا اینجا 91 سوره از سوره های قرآن را شرح و بسط و تفسیرش را گفته ایم. آیا در خود حس می کنیم که گامی فرا، گامی بالا، قدمی از این جهان ظلمت و عالم ماده به طرف عالم بالا و عالم نور برداشته ایم؟ در ایمان مان و در معرفت مان آیا فزونی و نیرو و قدرتی پیدا شده است؟ یا نه، همین هستیم و قبلا نیز همین بودیم تفاوتی در ما پیدا نشده. اگر تفاوتی پیدا نشده که واقعا بزرگترین زیان و ضرر است که این استعداد و لیاقتی را که خداوند به رایگان به ما عنایت فرموده، بی جهت و مفت از دست داده ایم و ای کاش مفت از دست داده بودیم. اهمیت مطلب اینجاست که اگر کسی به طرف بالا گامی برداشت به طرف پایین رفته. یک وقت انسان یک چیزی دارد که مفت از دستش می رود دیگر کسی کاری به کارش ندارد اما موضوع انسان این جور نیست. این طور نیست که انسان چیزی را مفت از دست داده باشد، مسئولیت دارد، گیر و دار دارد، پشت

سرش خشم و عذاب خداست. حالا نفس و حقیقت انسان که جای خود دارد، یک وقت نکند یک مالی به دست می آوری، پول، خانه، زندگی، فرش، کیف، دوچرخه اینها را بی جهت، بدون ملاک و مفت از دست بدهید و فکر کنید که مهم نیست، دنیاست، می گذرد. نه، به این شکل نیست. عجب این است که فردا می پرسند که چرا این را مفت از دست دادید. اگر پرسش نبود، مهم نبود. خیلی چیزها از دست انسان می رود، برود، طوری نیست اما سؤال می شود چرا مفت از دست دادی. از مال انسان می پرسند که این را از کجا تحصیل کردی و از چه راهی به دست آوردی و در چه راهی صرف کردی و چگونه خرج کردی. پس این که ما تعبیر می کنیم خود را مفت از دست دادیم، این یک تعبیر منطقی نیست. از نظر حقیقت، مفت از دست ندادیم، از زیان ها و ضررها بر آن مترتب می شود و مورد سؤال و جواب است.

### تثبیت حقایق آیات در وجود انسان

خوب است یک قدری با آیات قرآن مجید، با حقایق این کتاب بزرگ بهتر و بیشتر آشنایی پیدا کنیم و به حقیقت از خدا بخواهیم که به ما توفیق دهد و ما خود را متحقق به حقایق قرآن کنیم.

عده ای به مدینه آمدند و خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند. حضرت آیاتی از قرآن را برای آنها تلاوت کردند، آنها هم آیات را ضبط کردند و خداحافظی کردند و رفتند، چون ساکن بیرون مدینه بودند.

مثلا فرض کنید ظهر بوده و مردم مسلمان که اینها را شناختند، شب موقع نماز منتظر بودند که این گروه برای نماز بیایند. برای نماز مغرب دیدند نه، خبری از اینها نشد. برای نماز عشا و نماز صبح هم پیدایشان نشد. خلاصه چند روز گذشت، یک هفته، سه هفته، یک ماه دیدند نه، اینها پیدایشان نشد. عجب!

نکند این آیات قرآن مجید به دلشان نچسبید یا برایشان انحرافی شد و مرتد شدند بعد از مدتی در مدینه خدمت پیامبر ﷺ آمدند. اصحاب پیش افتادند که از آنها جويا شوند که شما از آن روز تا حالا کجا بودید؟ چرا زودتر نیاندید؟ گفتند آیاتی را که ما آن روز گرفتیم، تا به حال در حقایق آن آیات تأمل و تدبیر و تفکر داشتیم و می خواستیم حقایق آن آیات و معارفش را در اعماق دل و جان مان تثبیت کنیم و راجع به آن آیات استقامت پیدا کنیم. در این مدت با ریاضت، با مجاهدتی مشکل و درست، حقایق آن را در اعماق دل و جانمان تثبیت کردیم به طوری که اینک قرص و محکم مستقر شده است و خود را به حقایق آن آیات متحقق کردیم. امروز آمدیم تا پیامبر اکرم ﷺ چند آیه دیگر برای ما بخواند و این چند آیه را بگیریم و برویم وقتی معانی این آیات هم در درون دل مان تثبیت شد و خود را با حقایق آن ساختیم، بیاییم و آیات دیگری را بگیریم<sup>(8)</sup>. واقع مطلب این جور است. باید انسان در مقابل حقایق قرآن مجید این طور باشد. با این روحیه با آیات قرآن مجید مواجه شود.

### گواهی اعضا و جوارح بر تلاوت قرآن

روایتی که در اول سوره شمس هم عرض شد، یک جمله خیلی عجیبی دارد واقعا عجیب است. گمان می کنم از یادمان رفته باشد. چون ما مطالب را زود فراموش می کنیم، نه الفاظ را، بلکه حقیقت معنا را. الفاظ احيانا اگر از یاد انسان برود طوری نیست، باید معنا و حقیقت الفاظ در عمق جان انسان بماند. ما چون سرگرمی داریم مشغله مان زیاد است و کارمان فراوان است، نمی رسیم که حقایق را در عمق دل مان تثبیت و مستقر کنیم از آن روایت استفاده می شود عالم وجود، تمام این موجودات دور و بر انسان و حتی اعضا و جوارح خود انسان، سلول های بدن انسان خود انسان هم گواه به اعمال و رفتار و کردار و



سخنان انسان است. این موضوع خیلی مهمی است، به قدری مهم که حضرت امام صادق علیه السلام در این روایت فرمودند که حتی موی بدن کسی که این سوره را می خواند خورشید، رگ و پیش و استخوانش اینها همه شهادت می دهند و عرض کردیم که شهادت دادنشان در قیامت فرع این است که باید اینجا گواه باشند، موضوع را ببینند تا بتوانند آنجا گواهی بدهند. چون گواهی دادن فرع بر گواه بودن است. اگر کسی در یک موضوعی گواه باشد، امکان دارد گواهی بدهد. اگر گواه بر چیزی نباشد و بعد بخواهد گواهی بدهد، گواهی دادنش دروغ است، خلاف حقیقت است. باید گواه باشد، حاضر باشد، حقیقت را ببیند تا بعد طبق آنچه دیده و درک کرده و لمس کرده گواهی بدهند. پس موی بدن انسان، سلول های بدن انسان فردای قیامت گواهی می دهند. معلوم می شود که هنگام تلاوت کردن قرآن، فرش و دیوار و در و ستون و همه این موجودات بدن، همه گواهند. در واقع عمق و جان مطلب را می بینند. نه ظاهر، عمق مطلب را می بینند، آیا شما می توانید تصور کنید یا باور کنید که یک کسی اینجا قرآن بخواند، این چهار تا سوره را تلاوت کند، اما نه حقیقت بلکه صوری، یا تصنع یا برای نشان دادن صدای خوبش در کارها هدف ها گوناگون است، این آدم وقتی سوره ها را قرائت کند نه برای خدا، نه برای خود را ساختن و نه برای واقعا تعلیم دادن به مردم آن هم برای رضای خدا، این چیزها گواهی دهند به این که ایشان این سوره ها را قرائت کرده است؟ چطور گواهی می دهند، اینها به عمق کار گواهند. واقعا هم جای تعجب هست خیلی مهم است مثلا مو و ریش آدم، موی سر، موهایی که به دست و بدن است، وقتی انسان می نشیند و قرآن می خواند، این موهای انسان این جور واقع مطلب و حقیقت مطلب را درک می کنند، فردای قیامت گواهی می دهند. فکر نکنید که این روایت است که منحصر

از آن استفاده می شود، بلکه در ابواب مختلف آن قدر روایات با سندهای قوی وجود دارد که انسان به یقین مطلب را می داند، به طور یقین می داند که مطلب این طور است و تردیدی در آن نیست. مثلا در مورد اذان و نیز در مورد نماز روایاتی هست، روایاتی محکم در وسائل و غیر وسائل، این روایات به قدری محکم است که برای بزرگان فقها و اهل فتوا حجت است و طبق آن فتوا می دهند. کسی که نماز می خواند تار و پود و ذرات آن لباس هایی که به تن دارد، با آن شخص نمازگزار تسبیح می گویند و تسبیح هایی که می گویند همه نتایجش عاید این نمازگزار می شود. لذا در نماز مستحب است با لباس خود را بیارید، قناعت نکند به حد واجب که همان پوشاندن عورت باشد. لباس به تنش بیوشد، آن هم لباس خوب، لباس پاکیزه، لباس خوشبو، لباس تمیز، اگر متعدد هم باشد بهتر است، چون ثوابش بیشتر است و چیز بیشتری عاید انسان می شود<sup>(9)</sup>. که به تن انسان است چگونه می فهمد که این آدم مشغول نماز است؟ این قبیل روایات زیاد است که تمام موجودات جهان مراقب انسانند، حتی اعضا و جوارح، اینها حقیقت مطلب را درک می کنند اگر کسی تصنع بکند، بازی در بیاورد و ریاکار باشد، آنها گواهی به حق می دهند، می گویند این شخص در خواندن نماز ریاکار و متظاهر بود. از این روایاتی که می گوید چه بسا قاریان قرآن که فردای قیامت قرآن مجید خصمشان می شود و آنها را لعنت می کند به جای این که شفاعت کند<sup>(10)</sup>، معلوم می شود گواهانی گواهی می دهند که این شخص به حقیقت قرآن را تلاوت نکرده، لذا مورد لعن و نفرین واقع می شود و قرآن با او خصومت می کند. پس این یک حقیقت بلندی است. پیشوایان معصوم اینها را برای ما بیان کردند و ما به آن خیلی توجه نمی کنیم.

خوب است ما مقداری به خود بیاییم و این صورت باطنی و درونی خود را خوب نقش و تصویر کنیم که فردای قیامت همان صورت باطنی مان جلوه می کند و این بدن، بدن مادی، در پرتو همان زیبایی صورت باطن جلوه می کند. حالا این بدن هر چه بدشکل و نازیبا باشد، وقتی صورت باطنی زیبا شد، آن قدر در روز قیامت زیبا جلوه می کند که دیگر این بدن تحت تأثیر آن صورت باطنی واقع می شود و صورت ظاهری که به اصطلاح مندرک در صورت باطنی است، آن هم زیبا و قشنگ می شود صورت باطنی را طاهر و پاک بسازید. زیرا بهشت، پاک و جای پاکان است و امکان ندارد انسان آلوده را به بهشت راه بدهند.

### آغاز شرح آیات سوره

(بسم الله الرحمن الرحيم \*، و اللیل اذا یغشی (1) و النهار اذا تجلی (2) و ما خلق الذکر و الانثی (3) ان سعیکم لشتی (4))

این سوره همچون سوره های دیگر با بسم الله الرحمن الرحيم آغاز شده و بعد از این آیه بزرگ از آیات قرآن مجید، خداوند به چند چیز سوگند یاد می کند. یکی سوگند به شب اما نه شب، به نحو اطلاق. سوگند به شب، نه سوگند به شب در آن حین که شب به متحقق است، نه، در این دو آیه که قسم به شب و روز خورده شده، نه قسم به این دو پدیده از این جهت که پدیده اند بلکه قسم به شب، آنگاه که فرو می پوشاند، آنگاه که فرا می گیرد و ظلمت و تاریکی آن گسترده می شود و قهرا روشنی از میان می رود و فضا تاریک می شود. و سوگند به روز، آن هم نه مطلق از این جهت که روز است. سوگند به روز، (اذا تجلی)، آنگاه که متجلی و آشکار می شود، آن لحظه ای که جهان را روشن می کند و پرده ظلمت شب را از بین می برد. یعنی در هر افقی که روز پیدا می شود،

خداوند به این دو پدیده بزرگ و دو پدیده عجیب و به یک تعبیر دو پدیده متقابل سوگند می خورد متقابل چون شب و روز مقابل هم هستند و هیچ گاه همدیگر را در نمی یابند، پشت سر هم رفت و آمد دارند. (لا الشمس یبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار<sup>(11)</sup>)، هیچ کدام بر دیگری پیشی نمی گیرند، با این نظم فوق العاده دقیقی که پروردگار جهان مکرر در آیات مختلف در قرآن مجید به آن سوگند یاد کرده است. در یک جا فرموده: (و اللیل اذا عسعس، والصبح اذا تنفس<sup>(12)</sup>)، که در این اینجا به حالت خاصی از شب سوگند یاد کرده، و در جای دیگر به جهت دیگری اشاره فرموده است: (و الفجر، و لیال عشر، و الشفع و الوتر<sup>(13)</sup>) .

(و اللیل اذا یغشی،) سوگند به شب، گاهی که فرو می پوشاند و فرا می گیرد، یعنی جهان را فرو می پوشاند. (و النهار اذا تجلی؛) و سوگند به روز هنگامی که متجلی و ظاهر می شود. در این حالت، هنگامی می توانیم به عظمت و بزرگی و دقت در نظم و حساب این دو پدیده پی ببریم که خود را هر چند در خیال، خود را در یک گوشه ای از فضا، منتها نه خیلی دور از زمین، در یک فاصله ای که بتوان زمین را دید، تصور کنیم. اگر در یک گوشه ای از این فضا بایستیم و تماشا کنیم می توانیم ببینیم این زمین چه می کند و زمین تا چه حد عظیم است و به چه سرعت سرسام آوری به دور خودش می چرخد و در عین حال با چه سرعتی یک مداری را به دور خورشید طی می کند. آن وقت در اثر گردشش به دور خورشید پدیده شب و روز را ببینیم. چگونه این شب و روز دنبال همدیگر می چرخند و آمد و شد می کنند. (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات<sup>(14)</sup>)، در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و شد شب و روز آیات و نشانه هایی است از کمال قدرت او، از کمال

حکمت او و علم او، همین جاذبه زمین که ما را روی زمین نگه داشته، خیای عجیب است، خیلی عجیب. الان انسان هایی که آن طرف زمین هستند، پاهایشان به طرف ما است، سرهایشان رو به آن طرف است. معلق اند نسبت به ما، پاهایشان بالا است سرشان پایین. همه هم زندگی می کنند. آرام، در آسایش، فعالیت می کنند، ریاست و سلطنت می کنند درس می دهند، درس می خوانند، با همه این احوال، این زمین هم با یک سرعتی به دور خودش می چرخد و اینها پرت هم نمی شوند، به فضا پرتاب نمی شوند. این پدیده شب و روز که در اثر گردش زمین به دور خود در برابر خورشید و با این نظم دقیق به وجود می آید، واقعا دیدنی و تماشایی است. حیف که ما نمی توانیم قدری از زمین دور می شوند و در یک گوشه ای بایستیم. کسانی که با یک وسایلی از کره زمین کمی دور می شوند و در گوشه ای از فضا زمین را تماشا می کنند، عجایی می بینند عجیب، آن وقت ما اصلا و ابدا به آن توجه نمی کنیم و به آن نمی نگریم. از آن نتیجه ای هم نمی گیریم. قسم به شب هنگامی که جهانی را می پوشاند و مستور می کند و سوگند به روز هنگام تجلی و هنگام ظهورش.

### حکمت خدا در آفرینش زن و مرد

(و ما خلق الذکر و الانثی.) ما، مای موصوله است، یعنی سوگند به آن قادر و حکیم و علیم که چه کرده؟ آفریده است مذکر و مونث را، آفریده نر و ماده را، آفریده مرد و زن را. مرد و زن هم عینا مثل شب و روز در مقابل هم هستند. لازم نیست این موضوع، جفت بودن و نر و ماده بودن را، مرد و زن را در مورد همه موجودات بررسی کنید. ببینید همین موجودات زنده، گیاه، حیوان و انسان چه عاملی دارند و چگونه او طبق حکمت بالغه خودش این گونه ها را جفت قرار داده است. طبیعت کر و کور را این گونه جفت قرار داده است. او داناست به

این که این موجودات در بقایشان، تا مدتی که لازم است، به تولید مثل نیاز دارند. او می دانسته و تولید مثل را با یک حساب خیلی دقیق، با یک نظام فوق العاده عالی و عجیب قرار داده است. گیاهان تولید مثل می کنند، حیوانات و انسان تولید مثل می کنند تا نوع گیاه، نوع حیوان و نوع انسان یک دو سه روزی زندگی نکند و تمام بشود و از بین برود. نه، بقا داشته باشد تا مدتی که مصلحت او و مصلحت آفرینش اقتضا می کند. بعد از این سوگندها، (ان سعیکم لشتی.) به درستی که کوشش و عمل شما، ای مردم، شتی است. شتی جمع شتیت است، یعنی متفرق، گونه گون. کوشش شما و عمل شما و تلاش هایتان کارهایتان گونه گون است، متفرق است و متشتت هر کسی به گونه ای کار می کند و قهرا آثار این اعمال که گونه گون و متفرق انجام می شود، نیز متفرق و گوناگون خواهد بود که به یاری خدا شرحش را بعدا عرض می کنیم.

## جلسه دوم: شب و روز، نشانه های خدا

عظمت دو پدیده شب و روز

دانایی پدید آورنده شب و روز

آثار شب و روز

سوگند خداوند به شب و روز

جمال شب و روز قطره ای از جمال مطلق

آفرینش انسان

سعی و تلاش انسان

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحیم\* و اللیل اذا یغشی (1) و النهار اذا تجلی (2) و ما

خلق الذکر و الانثی (3) ان سعیکم لشتی (4))

در این آیات سوگند به سه چیز واقع شده و بعد از این سوگندها، جوابی برای سوگند و قسم آمده است.

(و اللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی و ما خلق الذکر و الانثی.) سوگند به شب آنگاه که می پوشاند، حالا چه چیز را می پوشاند. در آیه بعد به طور واضح ذکر شده، خورشید را می پوشاند یا زمین و موجودات زمینی را می پوشاند، یا فعالیت ها و کوشش ها را می پوشاند و مستور می کند. سوگند به روز هنگامی که تجلی می کند و نمایان می شود و فضا را روشن می کند و سوگند به آن نیرو و قدرت و آن حکمت و توانایی که نر و ماده، مذکر و مؤنث را آفریده. بعد از این سوگندها، جواب سوگند: (ان سعیکم لشتی) به درستی که کوشش شما متفرق و گونه گون است. هر فردی بای هدفی، بر اساس یک انگیزه ای، کار می کند و می کوشد.

## عظمت دو پدیده روز و شب

شب و روز دو پدیده شگفتی است که در قرآن مجید بسیار از آن یاد شده، و ما توجه می‌دهد به عظمت این دو پدیده تا در نتیجه به عظمت پدید آورنده اش پی ببریم و عظمت او را بشناسیم، و نتیجه شناخت او به یاد او بودن و او را آن طور که خواسته اطاعت کردن و پرستش نمودن است.

این پدیده‌های شب و روز که پشت سر هم، با یک نظم و حساب دقیق رفت و آمد دارند، از دو جهت واقعا قابل بررسی، دقت و توجه است. یک جهت خود ذات و نفس این پدیده‌ها، خود پدیده شب و روز خود لیل و نهار، از این جهت که لیل و نهار است و دو پدیده و دو حادثه در این جهان آفرینش، قابل دقت و قابل بررسی است و جهت دیگر، آثار این دو پدیده است که پدیده شب و روز با این وصفش دارای چه آثار و چه نتایج مهمی در این جهان است و البته از این دو جهت در خور بحث‌های فراوان و گفتگوهای زیادی است. چند جلسه قبل یک جمله‌ای عرض کردم، حالا نمی‌دانم تا چه حد به آن توجه فرمودید. بحث مان در مورد موجودات این جهان به طور اجمال بود که عرض کردم اگر در کتابی بخواهیم شرح احوال این پدیده‌های طبیعی را بنویسیم باید کتابی باشد به اندازه خود این جهان طبیعت ولی یک کتابخانه یک میلیون کتابی، یک کتابخانه‌ای که یک میلیارد کتاب در آن باشد و اگر دانشمندان کاترلیون کتاب برای شرح حال پدیده‌های این جهان بنویسد امکان ندارد که بتوانند پدیده‌های این جهان را شرح بدهند. پدیده‌های این جهان، که شرح کلمات پروردگار جهان است، یک کتابی می‌خواهد اندازه خود این کون و اندازه خود این جهان طبیعت. اندازه جهان طبیعت چقدر است؟ 200 میلیون یا 500 میلیون یا



میلیاردها سال نوری؟ نمی دانم چقدر است؛ و اگر بخواهید گذشته از این، آثار و نتایج را هم بنویسید، دیگر کتابی وسیع تر و عظیم تر می خواهد. در حقیقت شرح نفس شب و روز خود کتابی می خواهد به اندازه شب و روز، آن هم با طول و امتدادش. حالا شب و روز از کی پدید آمده و تا کی خواهد بود؟ کتابی با این امتداد که صفحاتش به اندازه خود شب و روز باشد، می تواند حقیقت پدیده شب و روز را، آن طور که هست بیان کند، تا بعد برسد به آثار و نتایج این دو پدیده.

یک تأمل و اندیشیدن اجمالی در ارتباط کره زمین با موجودات دیگر نشان می دهد که این پدیده شب و روز نه تنها در رابطه با زمین، بلکه در رابطه با خورشید هم هست. حساب این را هم بکنید که خورشید در رابطه با چه موجود دیگری است و آن موجود در ارتباط با چه موجود دیگری است و او در رابطه با چیست و در آخر به کجا منتهی می شود. بدون شک پدیده شب و روز به زمین مربوط است، به منظومه شمسی به کهکشان ها، به کرسی، به عرش، به فرشتگان و به ائمه معصومین مربوط است تا در آخر به پروردگار جهان منتهی بشود. در آیات قرآن آمده است: (یکور الليل و النهار<sup>(15)</sup>) و یا در جای دیگر (یولج الليل فی النهار و یولج النهار فی الليل<sup>(16)</sup>)، پس بالاخره به خدا منتهی می شود.

اگر انسان یک حساب بکند، می تواند درک کند که پدیده شب و روز تا چه حد مهم، شگفت انگیز و عظیم است. در این جهان چه فعل و انفعالاتی شده و می شود تا در نتیجه این فعل و انفعالات، شب و روز به وجود آید که گمان نمی کنم بشری بتواند آن را روی کاغذ بیاورد. خدا می داند میلیاردها، میلیاردها فعل و انفعال رخ می دهد تا در نتیجه، پدیده شب و روز به وجود آید.

قبلا روایتی را عرض کردم. گاهی انسان به این روایات بر می خورد، لیکن تأمل و تدبری در آن نمی کند و خیلی سطحی و ساده از آن می گذرد و حال این که مطلب خیلی عمیق و خیلی بزرگی را افاده می کند. روزی ابوذر غفاری بر سلمان فارسی وارد شد. سلمان فارسی آنچه را که داشت که عبارت بود از یک یا دو قرص نان و مقداری نمک یا سرکه، برای ابوذر حاضر کرد. ابوذر یک دانه از این نان ها را برداشت و زیر و رویش را نگاه می کرد. حالا معلوم نیست روی چه حسابی نگاه می کرده، نگاه می کرد که ببیند مثلا خوب پخته شده یا خوب پخته نشده و خمیر است بالاخره معلوم می شود این نوع نگاه کردن به نان مناسب نبوده است. سلمان فارسی فرمود: ای ابوذر، به چه چیز این نان نگاه می کنی؟ تو می پنداری که این نان، ساده به دست آمده؟ ای اباذر، می دانی چه عوامل و چه مقدماتی در فعالیت و کار و کوشش بودند تا این قرص نان اینجا به دست من و تو رسیده است. اینجا سلمان فارسی یک اشاره ای می کند و می گوید تنها یک عامل آن آب است، می دانی ای ابوذر منبع این آب کجاست؟ از زیر عرش آمده است<sup>(17)</sup>. (ما وجدانا) تا به حال چنین حسابی کرده ایم؟ چنین حقیقتی به نظرمان آمده است؟ البته معنای این جمله این نیست که سلمان فارسی علوم طبیعی را نمی دانسته و نخوانده بوده که گفته است آب از زیر عرش می آید. آبی را که ما می بینیم، از قنات ها می آید، از ابر می بارد و این گندم و برنج و جو می روید. این اسباب و وسایلیش معلوم است. پس آب از زیر عرش می آید، یعنی چه؟ به یقین سلمان فارسی آب، باران است و این جور قطره قطره در زمین فرو می رود و یک جا رودخانه، قنات یا چشمه تشکیل می شود. اینها را می دانسته، منتها می خواسته به ابوذر غفاری و دیگران این حقیقت را بفهماند که درست است آب از این عوامل به وجود می آید، اما اینها یک عواملی است

نزدیک، عواملی است قریب که ما نزدیک بینان، این عوامل نزدیک را می بینیم. ای اباذر، عواملی بیش از این عوامل است، که تا عرش می رسد. حالا ببینید چه فعل و انفعالاتی می شود و چه عواملی کار می کند تا یک لقمه نان برای خوردن من و شما آماده می شود. عوامل پیدایش شب و روز چگونه کار کردند و کوشیدند تا پدیده شب و روز، این طور که ما مشاهده می کنیم و در سایه اش زندگی می کنیم، پدید آمده است. آن هم این فعل و انفعالات، این کسر و انکسارها، عوامل واقعا بی شمار که البته برای ما بی شمار است، ولی برای پروردگار جهان محدود و با حساب دقیق است. این فعل و انفعالات باید بی نهایت منظم باشد، باید بی نهایت دقیق باشد، باید عجیب حساب شده باشد. اگر یک مقدمه از میلیون ها مقدمات درست کار نکند، بی نظم کار کند، بدون حساب کار کند، همه به هم می خورد، مقدمات بعدی هم زیر و رو می شود. اینها را چه کسی، چه قدرت و نیرویی با این دقت، با این نظم پشت سر هم آورده و آورده تا به منظومه شمسی ما رسیده، تا به کره زمین رسیده است و این کره زمین را با دقت هر چه بیشتر و حسابی هر چه دقیق تر به دور خودش و در برابر خورشید به چرخ انداخته است و در نتیجه این چرخش شب و روز پدید آمده است.

### دانایی پدید آورنده شب و روز

آیا این دو پدیده با این مقدمه ای که عرض شد، بزرگترین آیت و قوی ترین نشانه و دلیل و برهان نیست بر این که پدید آورنده شب و روز موجودی است عالم و دانا، قادر و توانا، و موجودی است حکیم و خردمند و با حکمت، که اینها را این گونه متقن و محکم و منظم و دقیق آفریده است؟

آیا میلیاردها مقدماتی که همه در فعل و انفعال اند تا پدیده شب و روز به وجود آید، نتیجه تصادف اند؟ نتیجه اتفاق اند؟ آیا طبیعت کر و کور، طبیعت بی شعور و بی جان این نظم و دقت و حساب را در پدیده ها و مقدمات آورده تا نتیجه اش نظام شب و روز بشود؟ آیا می توان این چنین گفت، یا نه، باید به طور قطع و یقین تصدیق کرد که پدید آورنده شب و روز ذات مقدس اوست. قرآن مجید پدیده شب و روز را مستقیماً به خود خداوند نسبت می دهد و می گوید اوست که شب و روز را پدید آورده، اوست که شب و روز را با نظم دقیقی پشت سر هم می برد و می آورد. این پدیده یک عوامل و مقدماتی دارد. می توان گردش زمین به دور خود در برابر خورشید را دید که جرم روشنی است و نتیجه اش پدیده شب و روز است. لیکن تمام این فعل و انفعالات و تمام این کسر و انکسارها و کوشش ها و مقدماتی که در مورد این فعالیت ها می شود، همه و همه بدون استثنا به اذن و اراده و خواست اوست: **(من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه<sup>(18)</sup>)**. چه کسی می تواند، چه موجودی می تواند کوچکترین اثری در پدیده ای بگذارد، چه در وجود آن پدیده و چه در بقای آن پدیده؟ به جز اذن او و خواست او و اراده او. چون همه به اراده و اذن و خواست اوست، مستقیماً به ذات مقدس او مستند می شود. بدون شک اگر کسی بگوید خداوند گرسنه را سیر نمی کند، حقیقتی را گفته است. واقعا هم این چنین است. نان انسان را سیر نمی کند، آب تشنگی تشنه را رفع نمی کند، خدا آدم تشنه را سیراب می کند. شخص موحد و خداشناس و خداپرست به حقیقت می گوید: **(انبت الله البقل)**. این یک واقعیتی است که گیاهان را خدا می رویاند و خدا رویانیده است. طبیعیون می گویند: **(انبت الربیع البقل)**، ماه ربیع، فروردین، فصل بهار، گیاهان را می رویاند و رویانیده. اگر ما درست فکر کنیم حقیقت باور

خواهیم کرد که این جمله (انبت الله البقل) خداوند گیاهان رویانیده، واقعا درست است و حرفی هم در آن نیست.

### آثار شب و روز

این دو پدیده از نظر ذاتشان از این جهت که دو پدیده خارجی و طبیعی اند شگفت، عجیب و بزرگ اند و آثار فوق العاده عجیبی دارند. اولین اثر آنها بر مردم هوشیار، متفکر و دوراندیش است. اولین اثر آنها، این است که این دو پدیده با نظم و حساب دقیقی که دارند بزرگترین دلالت را بر عظمت آفریننده اش دارند، بر ذات مقدس او بهترین برهان هستند. آثار دیگر هم دارند الی ماشاء الله. از آثار دیگری که انسان از شب و روز مشاهده می کند، این است که شب و روز با موجودات زنده چه می کند، با مشاعر باطنی و درونی آنها. همه را گویی می میراند، منتها نه، نمی میراند. همه این موجودات زنده ای که به خواب رفته اند، به یک معنا مرده اند، مشاعر و احساسات ظاهری و باطنی شان و فکرشان اندیشه شان همه در یک حال خمود، در یک حال آرامش، سکوت و وقفه عجیبی است. اما صبح، هنگام روز این شعورها همه بیدار می شود، احساسات همه بیدار می شود. مشاعر همه زنده می شود، فکر می آید سرجای خودش، اندیشه به حال اول بر می گردد. منتها با یک تفاوت، با یک نشاط و شادابی. روز که سپری می شود همه این حواس و مشاعر که خسته، کسل و ملول اند در نتیجه آمدن شب در یک آرامش فرو می روند و نشاطهای ازدست رفته، نیروهای از دست رفته هم به انسان بر می گردد. این پدیده شب و روز منحصر به انسان نیست، بلکه شامل موجودات زنده است. ببینید حیواتان شب و روز وضع شان به چه صورت است. گیاهان هم به این شکل هستند. معلوم می شود این پدیده شب و روز اثر فوق العاده عمیقی بر موجودات زنده اعم از انسان و

حیوان و گیاهان دارد و این شب و روز نقش و اثر عجیب دیگری هم دارد. البته این نتیجه هایی که می خواهم عرض کنم، برای همه کس نیست. برای گروه بیدار، هشیار، گروهی که خدای خود را شناخته و به حقیقت و عمق زندگی راه یافته اند، روزها در فعالیت و کوشش اند، برای چه کسی؟ برای خدا و برای خدمت به خلق خدا و شب ها در راز و نیاز با آفریدگارشان اند. آن هم چه راز و نیازی و چه مناجاتی و چه استغاثه کردن ها و چه نیرو گرفتن هایی!! پس شب و روز دو پدیده ای است که شرح و بسطش فراوان است.

### سوگند خداوند به شب و روز

حالا خداوند در دو آیه از این آیات سوگند یاد می کند یکی به شب، آن هم نه از این جهت که شب است و پدیده ای است. از این جهت که چیزهایی را فرو می پوشاند، جهانی را می پوشاند و تاریک می کند و روز، آن هم نه از این جهت که پدیده ای است، از این جهت که تجلی می کند و جهانی را روشن می کند. شب تاریک است و موجودات زنده را خواب می برد، ظاهر و باطن شان را می میراند. بر روی سطح زمین و پدیده های زمینی، جمالات و زیبایی ها پرده می کشد، پرده ای عجیب. این طبیعی است، تاریک می کند و یک پوشش فوق العاده سخت بر روی زمین می کشد. ولی، در عین حال که شب، زمین و پدیده های زمینی را می پوشاند عجیب این است که یک جهانی را برای انسان می نمایاند، یک جهان را می نمایاند که زمین و پدیده های زمینی در جنب آن، به تحقیق از ذره کمتر است. چه کمتر است. چه جهانی؟ جهان بالا را.

روز با این که خورشید ظاهر می شود و فضا را روشن می شود، اما این جهان بالا مستور و پوشیده می شود. فقط زمین و پدیده های زمینی، مظاهر جمال و زیبایی پدیده های زمینی، برای انسان جلوه گری و تجلی می کند، اما

آن جهان بالا پوشیده می شود. وقتی شب رسید و صحنه زمین تاریک شد، پدیده ها از نظر ما غایب شدند و پرده روی شان کشیده شد، جهانی دیگر برای ما آشکار و پیدا می شود. چه جهانی؟ جهان ستارگان، جهان منظومه های شمسی، کهکشان ها، شهاب ها، سیارک ها، منتها نه گسترده، بلکه خیلی سربسته و مجمل که با تماشای آن، حالت نشاط و شادابی و ذوق درانسان پدید می آید و انسان می خواهد بتواند این جهان عظیم را مطالعه کند. هنگامی که انسان ها این جهان عظیم بالا را تماشا می کنند، مخصوصا آنها که فی الجمله، بینش عمیقی دارند، چه الهاماتی بر قلب و دلشان می شود و چه ارتباطاتی با آفریدگار این جهان بالا پیدا می کنند. بی جهت نیست که در روایات دستور اکید داریم که کسانی که آخر شب بیدار می شوند و به این جهان بالا می نگرند، خوب آن را تماشا کنند و بعد از تماشا کردن و درس آموختن عرض کنند: پروردگارا، (ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقنا عذاب النار<sup>(19)</sup>) زمین و پدیده های زمین را شب می پوشاند، اما یک چنین جهانی را برای ما می گشاید و باز می کند.

### جمال شب و روز، قطره ای از جمال مطلق

چقدر زیباست، چقدر عالی است که انسان پی ببرد که این جمال یک جلوه ای از آن جمال مطلق است و از آن جمال بی نهایت. اشخاصی که سراسیمه می شدند، اشخاصی که سر از پا نمی شناختند، اشخاصی که برای جمال حق، کمال و محبت او واله و سرگردان و حیران می شدند، کسانی بودند که این حساب ها را کردند، این درس ها را خواندند. امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام عرض می کند: پروردگارا، (و اجعلنی بحبک متیما<sup>(20)</sup>)، مرا در محبت به خودت واله و حیران و سردگردانم کن. واقعا اگر انسان، ذره ای کم استعداد و کم ظرفیت باشد و دریچه ای از این جهان و این گونه معارف، این گونه حقایق بر قلبش باز شود،

به یقین نبود می شود و از بین می رود. شوخی نیست این جمالی که من و شما مشاهده می کنیم، ذره ای از تجلی جمال مطلق اوست. اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمال خود را به مردم نشان می داد، مردم نمی توانستند تحمل کنند، همه سگته می کردند و از بین می رفتند. آن وجود مقدس در حد استعداد و قدرت و توانایی مردم، زیبایی و جمالش را نشان می دهد. همان طور در سخن گفتن، به اندازه درک مردم سخن می گفت. (نحن معاشر الانبياء نكلم الناس على قدر عقولهم<sup>(21)</sup>). اگر انبیا بخواهند به اندازة عقل و بینش خودشان، با مردم صحبت کنند، امکان تحملش برای مردم نیست. مردم نبود می شوند. ابراهیم خلیل این حقیقت را درک کرده بود که وقتی ستاره ناهید را دید گفت: این به درد خدایی نمی خورد. من به سراغ جمال دیگری می روم، ماه را دید، خوب جلوه ماه بیش از ستاره ناهید است ولی ماه هم غروب کرد و جلوه اش تمام شد، گفت این هم به درد من نمی خورد. خورشید ظاهر شد با جلوه و جمال و جبروتی عجیب. ولی آن هم وقتی زائل شد و جلال و جبروتش از بین رفت و جمال و زیبایی اش غایب شد، گفت این هم به درد من نمی خورد. من می روم سراغ جمال مطلق و کمال مطلق که دیگر از زوال و فنا و غیبت و پنهانی ندارد. این جمال ها جلوه کوچکی از جمال مطلق اوست<sup>(22)</sup>.

همان طور که عرض شد شب می گذرد و روز می آید: (و انهار اذا تجلى.) آن جهان عجیب را بر ما می پوشاند، روز می آید، تجلی است، روز پرتو است و نور، روز روشنی است. ولی یک چیز جزئی زمین و یک پدیده های زمینی را به ما نشان می دهد. اوه! چه جهان عظیمی را از نظر ما پنهان می کند، با همه روشنی اش باز می پوشاند. شب با این که پرده است و ظلمت و تاریک، اما چه



جهانی را برای ما آشکار و برملا می کند. این هم از آثار و قدرت پروردگار جهان است. این دو آیه بود و دو سوگند.

### آفرینش انسان

(و ما خلق الذکر و الانثی،) سوگند به آن قدرت و نیرو و به آن حکمت و علم که آفرید مذکر و مؤنث را. البته چون آیات این سوره مربوط به انسان است و مربوط به من و شماست و جواب قسم هم خطاب به انسان است (ان سعیکم لشتی) بنابراین، ظاهر این است که مراد از ذکر و انثی همان مرد و زن است. این جفت انسان، مرد و زن. بعضی گفته اند مراد آدم و حواست. ولی این خلاف ظاهر آیات است، بلکه مراد مطلق انسان است، نوع انسان که زن و مرد است. البته این زن و مرد گرچه یک نوع اند، نوع انسان، اما دو گونه اند و دو گونه متقابل، مرد و زن. آن حساب هایی که در پدیده شب و روز ذکر کردیم، در پدیده انسان و در دو بخش متقابلش، مرد و زن هم وجود دارد. چه فعل و انفعالات چه زد و خوردها، چه تجربه و تحلیل ها شده و چه مقدماتی فراهم شده تا ماده یعنی ماده جامد بی حرکت به ظاهر مرده، بی جان، بدون حس و بدون درک، به انسان تبدیل شده و به صورتی ترکیب شده و معتدل شده و استقامت پیدا کرده تا به مزاج انسانی رسیده، در کجا؟ در رحم و سرانجام دمیدن نفخه الهی به او (ثم أنشأناه خلقاً آخر<sup>(23)</sup>). آن وقت شده یک انسان. در آن حسابی است. ماده بی جان یعنی اکسیژن، تیروژن، کلسیم، مس، آهنک، فسفر، سدیم. در این ماده اولیه، در این عناصر چه تجزیه و تحلیل هایی شده تا یک اسپرم و یک تخمک در اثر پیوستن به هم مبدأ یک انسان شده، یک آدم. در آنها هم باز فعل و انفعالاتی شده و رشد و نمو کرده و تکثیر شده تا مستعد گردیده. زیرا در وهله اول مستعد نفخه الهی نبوده، بلکه رشد و نمو کرده و مزاج

مستعدتر، تابع تر، لایق تر شده تا قابل شده. حالا نمی دانم بعد از چهار ماه، چهار ماه و ده روز، کمتر یا بیشتر، تا آن وقتی که قرآن می گوید: (ثم انشاناہ خلقنا آخر) این نفخه الهی به او رسیده و شده یک انسان، و بعد در همان جهان هم دو وجود پدید آمده، انسان مرد و انسان زن، با این تفاوت های جسمی و روحی که مشاهده می شود. این پدیده را هم قرآن مجید مستقیماً استناد می دهد به خدا: (یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور، و یزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من یشاء عقیما<sup>(24)</sup>). خدا می بخشد و عطا می کند به هر که می خواهد دختر و به هر که می خواهد پسر و به هر که می خواهد هر دو را و هر که را می خواهد نازا قرار می دهد و عقیم. عواملی که فکر می کنیم در پدید آمدن انسان و مذکر و مؤنث بودنش اثر می گذارد، همه و همه به اذن خداست و به اراده او. اگر او نخواسته باشد این عوامل کمترین اثری ندارد پس سوگند به این پدیده های بدیع و عجیب و متقن.

### سعی و تلاش انسان

(ان سعیکم لشی) سعی و کوشش شما از کجاست؟ آن هم با همین مقدمات است، سعی و کوشش ما از پدیده های این جهان است. منتها با این تفاوت که پدیده های این جهان بدون هیچ گونه اختیار پدید آمده اند و فعالیت و کوشش و فعل و انفعال شان در اختیار خودشان نیست. اما، سعی و کوشش و تلاش من و شما به اختیار من و شماست و با یکدیگر متفاوت است. این تفاوت هم خیلی عجیب است. چرا متفاوت است؟ چون انسان در نوع خود و در این دو صنفش، مرد و زن، و در انفعالاتی که موجب پدید آمدن او شده، متفاوت است. خود انسان نیز از نظر ذوق، سلیقه، استعداد، درک، شعور و معرفت مختلف است. عجیب مختلف است. در میان چندین میلیارد انسان روی کره زمین، امکان ندارد

دو نفر از نظر ذوق و استعداد و قابلیت و فکر و درک صد در صد مثل هم باشند. قهرا وقتی ذوق، سلیقه، درک، معرفت، شعور و غیره مختلف شد، نتایج آن هم که سعی و کوشش باشد، متشتت مختلف، متنوع و گونه گون می شود.

## جلسه سوم: گوناگونی تلاش انسان ها (1)

تفاوت در سعی و کوشش مردم

تفاوت انسان ها در نتیجه شرایط متفاوت

اراده انسان در تغییر تفاوت ها

استفاده صحیح از اختلاف ها و تأثیر آن بر جامعه

خرید و فروش نفس

مصدق عینی خرید و فروش نفس

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

بسم الله الرحمن الرحیم \* و اللیل اذا یغشی (1) و النهار اذا تجلی (2) و ما

خلق الذکر و الانثی (3) ان سعیکم لشتی (4)

ظاهر این آیات این است که بعد از قسم و سوگند خداوند به شب، هنگامی که فضا را می پوشاند و تاریکی و ظلمتش جهان را، جهان مربوط به خودش را، می گیرد، و بعد از سوگند به روز، هنگامی که نمایان می شود و تجلی می کند، و سوگند به آن قدرت و نیرو و حکمت باهره ای که مرد و زن را آفرید، جواب قسم ذکر می شود که تقریباً همه مفسران یا اکثر مفسران گفته اند این جمله جواب قسم است. منتها شرح و توصیفی برای آن نداده اند که چگونه و به چه معنا جواب قسم است و چگونه می توان این جواب را برای آن سوگندها توجیه کرد.

موضوع سعی و کوشش مردم، موضوع واضح و روشنی است و تفاوت در سعی و کوشش مردم هم طبیعی است. برای همگان محسوس و آشکار است. روی چه ملاکی پروردگار جهان این طور سوگند یاد می کند که سعی و کوشش شما مختلف و گونه گون است. ظاهراً این طور به نظر می رسد که این مطلب

نیاز به قسم و سوگند ندارد، چون مطلبی نیست که انسان در آن شک یا تردیدی داشته باشد یا کسانی موضوع اشکالی کرده باشند، شک و تردیدی داشته باشد تا پروردگار جهان برای اثباتش این طور با شدت سوگند یاد کند. کسی که مشغول خوردن غذاست می داند که غذا می خورد و خود می داند که چه می کند، در صورتی که بگوییم به فلان و بهمان شما را قسم می دهم که آیا غذا می خورید، این قسم به این سادگی موردی ندارد و شاید بشود گفت درست نیست. قسم در موردی یاد می شود که موضوعی مورد شک و تردید است و کسی در آن اشکالی دارد و برایش محرز و مسلم نیست. در این موارد انسان قسم یاد می کند که نه، مطلب این گونه نیست.

#### تفاوت در سعی و کوشش مردم

شک و تردیدی نیست، سعی و کوشش ما انسان ها با هم تفاوت دارد. هرکسی از لحاظ کمیت و کیفیت به گونه ای تلاش می کند و به گونه ای تلاش می کند. مطلب روشنی است. بر هیچ پوشیده نیست. مبنای قسم خداوند برای این موضوع را بعد عرض می کنیم.

تفاوت در سعی و کوشش مردم مبنا و اساس دارد. گر چه برای بعضی خیلی روشن و واضح نیست. سعی و کوشش انسان نتیجه اراده انسان، نتیجه تصمیم عزم، میل و رغبت و هدف و انگیزه ای است که در انسان وجود دارد. قهرا عمل انسان و تلاش و کوشش او براساس این انگیزه ها، هدف ها، خواسته ها، اراده ها، ذوق و سلیقه ها، تمایلات، عادات و رسوم زندگی متفاوت است و اصول و مبانی این سعی و کوشش، در وجود انسان ها مختلف است. بدون شک این تفاوت، در عمل و کار مردم است و آن را گوناگون می کند. علت و سبب کارها، آن انگیزه ها و هدف ها و خواسته ها و میل و رغبت هایی است که در وجود

ماست، آن هم موجب می شود که کارها مختلف شود. همان طور که می بینید کسی با سرعت بیشتر و کس دیگر قدری کندتر کار می کند، شخصی روی یک هدف و شخص دیگر روی هدف بر خلاف آن هدف کار می کند و هکذا. این اختلاف اصولاً یک اختلاف خلقی و جلیبی است. مردم متفاوت و گوناگون آفریده شده اند، مثل سایر پدیده های طبیعی، مثل گیاهان و درختان که مختلف آفریده شده و می شوند، حیوانات مختلف آفریده شده و می شوند و حتی معدنیات و جمادات هم متفاوت اند و این اختلاف طبیعی و قهری است. چون عواملی که برای به وجود آمدن این پدیده ها فعالیت می کنند و کار می کنند عواملی که با هم فعل و انفعال دارند و در نتیجه فعل و انفعالشان پدیده ای به وجود می آید، آنها هم مختلف اند.

شما گیاهی را در نقاط مختلف زمین فرض کنید، در فصل های مختلف از تابش خورشید و حرارت خورشید گرفته تا خود زمین و خصوصیات زمین و آب و هوا و عوامل دیگر متفاوت می شود بدون شک این عوامل پدیده را در هر محل به یک صورت پدید می آورد حال آن که همین پدیده در محل دیگر و در شرایط دیگر هر چند با تفاوت اندک به صورت دیگر با اثر و خاصیت دیگری است. این اختلاف، هم کمی است و هم کیفی. آیا رشد و نمو و میوه ای که یک نوع گیاه می دهد، گلی که یک نوع گیاه دارد در هر باغچه ای، در هر باغی در هر نقطه ای از زمین یکنواخت است؟ نه، به یقین متفاوت است. گل شمعدانی یا گل داوودی در مناطق مختلف، هر چند مناطقی که به هم نزدیک باشند و خیلی با هم فاصله نداشته باشند، رشد و نمو، شادابی، طراوت و گل شان با همدیگر متفاوت است. تفاوت های فراوانی هم دارد. در صورتی که بذر به حسب ظاهر یک بذر است، گر چه خود این بذرها هم از لحاظ طبیعت مختلف

هستند. همین شرایط متفاوت در به وجود آمدن این شاخه گل در منطقه ها و آب هوای مختلف باعث اختلاف زیادی در این پدیده می شود که امری طبیعی است.

### تفاوت انسان ها در نتیجه شرایط متفاوت

انسان نیز همین طور است. تمام حیوانات و موجودات زنده دیگر هم این حساب را دارند. انسان هم همین حساب را دارد. انسان در شرایط فراوانی تکوین پیدا می کند و به وجود می آید و این شرایط فراوان، به طور شگفت انگیزی با همدیگر اختلاف دارند. به مراتب، اختلاف شرایط و محیط پدید آمدن یک فرد با شرایط و محیط پدید آمدن گیاه فرق دارد. شرایط پدید آمدن یک انسان و محیط پدید آمدنش عجیب حساس است. منطقه، زمین، هوا، گرما، سرما، فصول مختلف، عادات و رسوم مختلف هر جامعه، خصوصیات تغذیه از لحاظ کم و کیف، عجیب در انسان اثر می گذارد و از همه اینها مهم تر، حالات روحی، روانی، فکری و حتی جسمی پدر و مادر، طرز تغذیه مادر، موضوع اختلاف مادر در مدتی که بچه در رحم مادر است، اثر زیاد می گذارد، اثرهای متفاوت و مختلف. اینها چیزی است که امکان ندارد انسان بتواند روی آن حساب دقیقی بکند. عوامل و شرایط واسباب و مقدماتی که برای به وجود آمدن یک انسان مؤثرند و کار می کنند، عجیب اثر دارند و تفاوتشان از جهات مختلف در چگونگی پیدایش کودک اثر می گذارد. در آفرینش، شرایط و مقدماتی که برای یک انسان مقرر است و ایجاد می کند یک فرد انسان، یک زیدی، به وجود بیاید با شرایط و مقدماتی که برای ایجاد یک عمرو معتبر است و سبب می شود عمرو به وجود بیاید، متفاوت است. نمی تواند بگوید این شرایط از هر جهت با هم برابر و مساوی است، امکان ندارد. خواه ناخواه این اختلاف شرایط،

اختلاف اسباب و مقدمات که قابل شمارش هم نیست، قهرا سبب اختلاف پدیده انسان می شود. لذا می بینید افراد انسان از لحاظ جسم، از لحاظ سیما، شکل و همه خصوصیات جسمی و همچنین از لحاظ خصوصیات فکری، روحی، ذوق و سلیقه استعدادهای درونی، شعور و درک با هم متفاوتند و تفاوتی عجیب دارند. بدون شک وقتی این تفاوت ها به طور طبیعی در وجود انسان است، اعمال انسان، سعی و کوشش انسان و کارهای هم از جهات مختلف با همدیگر فرق می کند. این یک امر طبیعی و روشن است.

### اراده انسان در تغییر تفاوت ها

منتها فرقی میان انسان و حیوان و گیاه و مثلا فلزات و گوهرها و چیزهای معدنی است. چه فرقی؟ آن فرق این است که اختلاف شرایط، عوامل، محیط، بذرها و دانه هاست که پدیده ها را مختلف به وجود می آورد به طوری که آن پدیده را نمی شود از طبیعت خود و از ذاتش در تغییر داد. اما انسان می تواند آن طبیعت و سرشت و اختلاف شرایط در پدید آمدن خود را، به اراده خدا، به یک شکل خاصی یا به یک طبیعت خاصی تغییر دهد. این مهم است و این تغییر دادن به اختیار و آزادی و اراده خود انسان است.

آدمی بدون تردید در نتیجه شرایط و عواملی بخیل می شود، که این صفت در ذات و سرشت و طبیعت اوست این شرایط یکی دو تا نیست این شرایط شامل پدر و مادر، محیط زندگی، و حتی طرز تغذیه می شوند، ممکن است یک انسانی با طبیعت و سرشت جبن و ترس تکوین بشود، یک آدمی در نتیجه شرایط و مقدماتی با سرشت علوطلبی، بزرگی طلبی، تکبر، استعلا آفریده بشود. اما می توان بخل را از وجود کسی که با سرشت بخل تکوین شده، برداشت. می توان با کمک گرفتن از تربیت، انسانی واقعا جواد، سخی، بذال و کریم ساخت. آدم



جبان و ترسویی را که ترس جزو سرشتش است می توان با تربیت درست، به یک آدم شجاع و به تمام معنی قهرمان تبدیل کرد و هکذا.

### استفاده صحیح از اختلاف ها و تأثیر آن بر جامعه

افراد بشر از لحاظ جسم و خصوصیات جسم از لحاظ روح و خصوصیات روح با یکدیگر اختلاف دارند. ولی در عین حال، می توان این اختلافات را جمع و جور کرد. می توان این اختلافات را با یک عامل به هم ربط داد، به طوری که اثر بد و سوء در مردم و در جامعه نگذارد. اگر جامعه، جامعه توحیدی شد، اگر عامل توحید، یگانه پرستی و ایمان و البته در سایه آنها تربیت درست و ارشاد صحیح وجود داشت، اگر مردم بر اساس توحید زندگی کردند و برنامه هایشان بر اساس توحید ریخته شد و ارشاد و تعلیم تربیت و سایر شئون زندگی اجتماعی و فردی بر اساس ایمان و گرایش به خدا شد، تعدادی از آن اختلافات طبیعی از بین می رود و اختلافات باقیمانده مضر نیست، نه برای افراد و نه برای جامعه. چون اگر اختلافات بر اساس ایمان و توحید و گرایش به خدا تصور شود، آن دامنه اختلافات برچیده می شود. کسی اگر ذوق و سلیقه خاصی داشت، آن ذوق و سلیقه خاص را در یک محدوده ای قرار می دهد که با اساس توحید و گرایش به خدا و مصالح اجتماع و اسلام بسازد و وفق بدهد، دیگران نیز به همین طریق. قهرا این اختلاف که امری طبیعی است اثر سوئی نمی گذارد. انسان به اختیار خود می تواند این کار را بکند، آزاد است و قدرت هم دارد. اما اگر این اختلافات طبیعی و خلقی و قهری بر اساس ایمان و عامل یکتاپرستی و تربیت صحیح هدایت نشود، آثار سوء و شوم و نتیجه های فوق العاده زشتی در جامعه برای افراد و جامعه به بار می آورد. مطلب خیلی روشن و بسیار واضح است. منتها مهم این است که انسان با دوراندیشی درست و عمیق، با هوشیاری

کامل و بینش عرفانی درست به حقایق بنگرد، روی زندگی و نتایج زندگی حساب کند و در نتیجه حساب و بررسی درست، خود را در آن جرگه اول و وصف اول درآورد. در صدد اصلاح خود برآید در صدد تربیت و تزکیه خود و همچنین جامعه اش برآید تا اختلافات نتیجه سوء نهد و اثر بدی نگذارد، نه روی خود او و نه روی جامعه.

### خرید و فروش نفس

روایات و مطالب زیاد است، ولی خیلی مختصر و فشرده عرض می کنیم روایتی نبوی است که از طریق اهل سنت نقل شده و اگر از طریق شیعه هم با این تعبیری که عرض می کنم، نقل شده، بنده تا به حال به آن بر نخورده ام مبادا اینجا اعتراض کنید که راوی روایت، سنی است! چون روایاتی که راوی سنی دارند، متفاوتند. یک وقت یک روایتی مضمون غیر قابل قبولی دارد، البته آن موقع می گوئیم راوی سنی است و زیر بار آن هم نمی رویم. مگر این که یک روایت معتبری باشد و توجیه کنیم. اما اگر یک روایتی با روای سنی، مطلب معقول و کاملا صحیحی دارد که با مبانی شیعه و روایات شیعه وفق می دهد، دیگر راوی سنی باشد مهم نیست. راوی هرکس می خواهد باشد. روایت این است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **(الناس غاديان فمبتاع نفسه فمعتقها و بائع نفسه فموبقها<sup>(25)</sup>)**. غادیان تنبیه غادی است و غادی اسم فاعل از غذا است. البته یعنی هنگام صبح به کاری یا عملی مشغول شدن، یعنی هنگام صبح به راهی رفتن و مشغول شدن. غذا زید یعنی زید صبح مشغول فعالیت و کار شد و به دنبال فعالیت و کوشش رفت. اسم فاعل غذا می شود غادی. منتها خود غذا برای مطلب رفتن و سعی و کوشش می آید. غادی در این روایت هم به همین معناست، غادی یعنی کوشا. معنای اجمالی و معروف غادی می شود کوشا.

(الناس غادیان) یعنی مردم دو جورند، مردم در کوشا بودن شان، در کار فعالیت شان و در زندگی شان دو نوع اند، (فمبتاع نفسه فمعتقا و بائع نفسه فموبقها) یک گروه، گروهی هستند که خریدار نفس خویشند و بنابراین چون نفس خود را خریدند، نفس خود را آزاد کردند و حرنند. گروه دیگر، (بائع نفسه)، یعنی نفس خود را می فروشند و نفسشان را نمی خرند، بلکه می فروشند. (فموبقها) یعنی فمهلکها، پس این افراد خود را نفس خود را هلاک کرده و به هلاک انداخته اند. خریدن نفس و در نتیجه آزاد شدن یعنی چه؟ یعنی نفس را از هوا و هوس و شهوت و دنیا و پیرایه های دنیا و جمال دنیا و این چیزها خریدن. یعنی نفس را خریدن و به این چیزها نفروختن. بعضی مواقع در اصطلاح می گوئیم فلانی خودش را به پول فروخته است، فلان دانشمند خود و دانشش را به دنیا فروخته، به هوا و هوس فروخته، به جاه و مقام فروخته، این طور نمی گوئیم؟ در مقابل یک نفر هم خود را خریده، خود را می خرد. دنیا را به او بدهیم که در عوض او را بخریم می گوید نه، من خود را نمی فروشم. به او می گوئیم فلان پست و مقام را به تو می دهیم، می گوید نه، من خودم را نمی فروشم. من خودم را از این چیزها خریده ام. حال آدمی که خودش را از مال دنیا، از پست و مقام، شهرت، منیت و نام خریده، خود را از پیرایه و تجملات دنیا خریده، این آدم چطور آدمی است؟ او انسانی است کاملاً آزاد، پس نفس خود را آزاد کرده است.

#### مصدق عینی خرید و فروش نفس

غلامی از طرف عثمان، کیسه ای زر را با شرایطی برای ابوذر غفاری آورد. بسیار تأکید کرد و قسم خورد که این مال ها، مال خالص عثمان است، مال بیت المال نیست می دانید علی بن ابیطالب به حکامش دستور می دهد، وقتی برای

من نامه می نویسد، با قلمی بنویسد که سر قلم هر چه می شود نازک تر باشد و هنگامی که روی کاغذ چیزی می نویسد، مطالب فضول و مطالب زیاد، توضیح واضحات و کلام زائد ننویسد همچنین مطالب را فشرده بنویسد، یک خط در میان نیز ننویسد البته طوری که خوانا و روشن باشد. سطور نزدیک هم باشند که خیلی کاغذ و مرکب و جوهر مصرف نشود. چرا؟ در آخر علتش را می گوید. علی بن ابیطالب می فرماید برای این که بیت المال مسلمانان نمی تواند این گونه ضررها را تحمل کند. بیت المال مسلمانان این نوع ضررها را نمی تواند به دوش بکشد وقتی یک حاکمی، یکی از عمال، می خواهد نامه بنویسد، علی بن ابیطالب این گونه به او دستور می دهد<sup>(26)</sup>. عثمان به واسطه این غلام به ابوذر قسم می دهد که این مال شخصی خودم است. مال بیت المال نیست که شما احتیاط کنی تورع کنی و این شرط را نیز می گذارد که اگر ابوذر این مال را پذیرفت، تو ای غلام، آزادی! ابوذر هم در آن موقع اتفاقاً چیزی در بساط ندارد. تنها یکی دوتا قرص نان جو خشک، زیر یک پلاسی یک گوشه اتاق. غلام آمد و کیسه زر را جلوی ابوذر نهاد و پیغام را رساند. ابوذر در جواب فرمود من نیازی به این کیسه زر ندارم، فعلاً دو قرص نان جو در این سفره دارم و غنی و بی نیازم. کیسه زر را بردار و ببر. آن را به کسی بدهید که احتیاج دارد. غلام به ابوذر گفت: ای ابوذر، این مال خالص عثمان است، مال شخصی اش است مربوط به بیت المال نیست. بپذیرید. ابوذر گفت: گفتم نیازی به آن نیست. نمی خواهم، بردار و ببر. غلام گفت: آقا، عثمان قول داده که اگر شما این زر را بپذیرید مرا آزاد می کند. بیاید و به این جهت این زر را قبول کنید. ابوذر فرمود: نه این هم درست نیست. تو را آزاد کند، آن وقت قید اسارت و بردگی به گردن من بیفتد، آن وقت من به یک کیسه زر به عثمان فروخته شوم؟ من این

کار را نمی‌کنم<sup>(27)</sup>. این معنای فروختن خوداست. اما، آدمی که خود را از این چیزها خریده، مثل ابوذر غفاری آزاد است. نمی‌دانید آزادی چیست، آزادی نفس، آزادی روح، آزادی فکر، در بند کسی نبودن در اسارت کسی نبودن البته منظور اسارت به ناحق است. ما اکنون، در بند ایمان، توحید، خدا، پیامبران و در اسارت قرآن و احکام اسلامیم. اینها را نمی‌گوییم. بند و اسارتی که بر خلاف شئون انسانی باشد، قید و بندی که بر خلاف کرامت انسانی باشد. آخر، تو ای انسان! چرا باید خود را به فردی بفروشی. چرا باید خود را به جاه و مقامی بفروشی. چرا باید خود را به هوا و هوس بفروشی. چرا باید خود را به دو سه شاهی بفروشی. اینها به کرامت انسان ضربه می‌زند، اینها بد است.

اگر انسان بخواهد چیزهایی که در سرشتش به ودیعت نهاده شده و در همه افراد هم به اختلاف نهاده شده است درست کند باید خریدار خود باشد. خود را بخرد تا انسان آزادی باشد. آزاد مرد باشد و حاضر نشود خود را به هیچ قیمتی بفروشد. چه کنیم که چنین روحیه‌ای پیدا کنیم. روحیه‌ای پیدا کنیم که بتوانیم به این شکل خودمان را خریدار باشیم و خودمان را خریداری کنیم و به تمام معنا بشویم انسان آزاد و از قید و بندها رسته. همه بدبختی‌ها در آنجاست که انسان خود را بفروشد. وقتی کسی خود را فروخت، ذلت و پستی، بردگی، انحطاط، چاپلوسی، تملق، دروغ، حيله، نیزنگ، کلک، فرومایگی و دیگر هر چه بگویند پشت سرش می‌آید. اما، اگر خود را خریدار است و خود را خریده، آزاد است. تمام صفات پسندیده، شهامت، شجاعت، صداقت، راستی، درستی، صفا، حقیقت و استقامت همه اینها پشت سرش است. این کمال بزرگی و شرافت و کرامت برای انسان است. پس مساعی انسان‌ها، اعمال‌شان و سعی و کوشش‌هایشان با یکدیگر متفاوت است و این امری طبیعی و خیلی وجدانی و محسوس است.

منتها این که پروردگار جهان روی این موضوع به این شکل سوگند یاد فرموده که قسم به شب، و قسم به روز، قسم به آن قدرت و نیرو و حکمتی که مرد و زن را آفریده به درستی که سعی و کوشش شما گونه گون و مختلف است. این به چه معناست؟ اینها را باید چگونه توجیه کرد؟ عرض کردم سوگند برای چیزی خورده می شود که انسان نداند، در آن شکی باشد، تردیدی باشد، اشکالی باشد، برای اثباتش قسم می خورند. این مطلبی ثابت و مسلم است. چرا پروردگار جهان روی این موضوع قسم یاد کرده است؟ این موضوع را انشاء الله بعدا عرض می کنیم.

## جلسه چهارم: گوناگونی تلاش انسان ها (2)

پاسخ خداوند به پرسش حضرت آدم

توجه به آثار ناشی از سعی و کوشش

رابطه بین سعی و کوشش و نتایج آن

مقصد سعی و تلاش انسان

دسته بندی مردم بر اساس سعی و تلاش

خدا و شیطان: مبنای تقسیم بندی کوشش ها

وجهه ربوبی و شیطانی نفس انسان

بیان علت قسم به شب و روز در صحیفه سجادیه

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحیم \* و اللیل اذا یغشی (1) و النهار اذا تجلی (2) و ما

خلق الذکر و الاثنی (3) ان سعیکم لشتی (4))

در جلسه قبل درباره اختلاف مردم از لحاظ استعداد و لیاقت، از لحاظ ذوق و سلیقه، انگیزه های انجام کار و از لحاظ هدف هایی که دارند، سخن می گفتیم. اختلافات فاحش و زیادی در بین مردم هست و به حدی این اختلاف شدید و قوی است که بعضی از دانشمندان معتقدند که هر فردی از افراد انسان در ذات خود به گونه ای است که با فرد انسانی دیگر از لحاظ ذات فرق دارد. هر فردی برای خودش یک طور است و فردی دیگر برای خود طوری دیگر است و همین طور افراد دیگر. البته این مطلب دقیق نیست. همه افراد یک نوعند که نوع انسان باشد. خلاصه این اختلاف عجیب است. البته این اختلاف بر اساس حکمت و مصلحت قرار داده شده است. گرچه به حسب ظاهر، اختلاف عوامل و اسباب و

وسایل برای هر فرد انسان یک خصوصیتی را ایجاب می کند، به ظاهر این گونه دیده می شود، اما، در حقیقت عامل این اختلافات، ذات مقدس اوست.

### پاسخ خداوند به پرسش حضرت آدم

خداوند بشر را از جهاتی آفریده است و این اختلافات در زمان های پیش برای پدر این انسان، حضرت آدم، نمایانده شده است و در روایات میثاق در کافی و غیر کافی روایاتی تقریباً به این مضمون رسیده است. البته حالا به معنای روایت میثاق که چه کسی بوده و چگونه فردی بوده است کار نداریم، چون از بحث ما خارج است. در روایات میثاق، آمده است که هنگامی که پروردگار جهان، ذریه آدم را به آدم نشان داد، به قدرت پروردگار جهان، بچه های آدم در جلو دیدگان حضرت آدم ظاهر شدند، اما با اختلاف شدید و فراوان. آدم وقتی بچه های خود و ذریه خود و آن اختلاف شدید را دید، عرض کرد: پروردگارا، چگونه است که من بعضی از اینها را یا گروهی از اینها را نورانی و روشن می بینم و بعضی را نورانی تر و روشن تر. تازه آنهایی را هم که نورانی و روشنی می دیده، به اختلاف نورانی و روشن می دیده است. همه از لحاظ روشن بودن و نورانی بودن نیز یکنواخت نبودند. خدایا، بعضی را ظلمانی و تاریک می بینم. البته این هم به تفاوت. خدایا، اگر اینان را مساوی می آفریدی از هر جهت، از نظر جسمی و روحی مساوی و برابر، دیگر بینشان رقابت نبود، حسادت و دشمنی نبود، بغض یکدیگر را به دل نمی گرفتند. این شر و شور از میان می رفت، همه برابر و مساوی بودند. مثلاً همچون فرشتگان، نه زد و خوردی در بینشان است، نه حسدی و نه بغض و کینه ای. ابدا این حرف ها نیست. در محیطی کاملاً سالم، نورانی، همه به حقیقت، برادروار زندگی می کنند، ابدا زمینه ای وجود ندارد که نسبت به یکدیگر بدبین بشوند یا بخواهند یکدیگر را



از بین ببرند، به یکدیگر تعدی کنند، نسبت به یکدیگر حسد ببرند، این حرف ها در بینشان نیست. پروردگارا، فرزندان مرا نیز این چنین خلق می کردی، همه مساوی و یکسان. خطاب شد: ای آدم، تو به روح من، به قدرت من، به اراده من، با این نفس انسانی و روح انسانی که در تو دمیدم سخن گفستی و توانستی حرف بزنی. اما، این طرز سخنی که گفستی به طبیعت خودت گفستی، با طبیعت نا آشنا، طبیعت ناوارد و ناآگاه به حکمت آفرینش انسان سخن گفستی. با طبیعتی سخن گفستی که نمی داند آفرینش انسان با این اختلاف شدید دارای چه حکمت و مصلحتی است. ای آدم، من بر اساس مصالحی بشر و فرزندان تو را از لحاظ جسم و از لحاظ روح به اختلاف آفریدم. استعدادهای مختلف در نهادشان نهادم و حتی، در بدن مادی شان اختلافات فراوان قرار دادم. ای آدم، میدانی برای چه؟ برای این که خواستم اینان را با این اختلافات آزمایش کنم، ایشان را بیازمایم و امتحانشان کنم تا در بیرون روشن شود که کدام خوب کار می کنند و کدام بد (28).

از آن زمان ها این اختلاف در جسم و جان، در میان بشر پیش بینی شده و نمایانده شده است. مطلب این گونه است و الان این موضوع برای ما هم موضوعی محسوس است. موضوعی اسن هر کس لمس می کند. این اختلاف بشر از لحاظ جسم، از لحاظ روح آن هم در تمام شئون روحی، فکر و اندیشه و تمایلات و خواسته ها، ذوق و سلیقه و هنر برای همه ملموس است. اختلاف عجیبی میان بشر هست و قهرا وقتی این اختلاف از هر جهت در میان انسان ها بود سعی و کوشش آنها و عملشان نیز با همدیگر مختلف خواهد بود.

## توجه به آثار ناشی از سعی و کوشش

این جواب قسم، (ان سعیکم لشتی) بعد از آن سوگندهای عظیمی که یاد شده، سوگند به شب آنگاه که می پوشاند و سوگند به روز، آنگاه که متجلی می شود و خودنمایی می کند و قسم به آن قدرت و نیرویی که انسان را آفریده آن هم مذکر و مؤنث مرد و زن، دو صنف متقابل، سوگند به اینها، حقا که سعی و کوشش شما ای انسان ها، متفرق است، گوناگون است. مطلب نیاز به این قسم ندارد. به حسب ظاهر یک مطلب محسوس، واضح و روشنی است. مگر برای کسی مورد تردید است؟ مگر کسی می تواند بگوید همه کارهای آدمیان مساوی است؟ چه کسی چنین فکری می کند؟ چه کسی می تواند چنین تصور کند که کار همه ما مساوی و برابر است؟ گوناگون نیست؟ خوب، وقتی مطلب، مطلبی است مسلم و برای کسی قابل تردید نیست، پس چرا باید کسی بالای این مطلب قسم بخورد، آن هم پروردگار جهان. اجمالا می توان فهمید که این سوگندها تنها برای اثبات این مطلب نیست که عمل شما گوناگون و مختلف است. بلکه اینجا مطلب دیگر لحاظ شده است. قسم به شب، قسم به روز، قسم به خدا و قدرت او که شما را مرد و زن آفریده، سعی و کوشش شما متفرق است. متوجه باشید، این متفرق بودن سعی و گونه گون بودن کوشش شما، آثار گوناگون و مختلف و متفرق دارد. به هوش باشید! این کوشش های گوناگون را بسنجید، در این کوشش های مختلف و متفرق تأمل و تدبیر کنید، آثارش را ببینید، آثار خوب برای سعی و کوشش های خوب، آثار بد برای سعی و کوشش های بد. در نتیجه متوجه باشید سعی و کوشش تان را طوری قرار دهید که آثار و نتیجه های مطلوب داشته باشد، آثار و نتایج خوبی داشته باشد.

## رابطه بین سعی و کوشش و نتایج آن

به دنبال جمله ان سعیکم لشتی جمله هایی می آید که درباره دو مورد سخن می گوید: یک مورد کسانی که سعی و کوشش آنها خوب است و نتیجه های خوبی می گیرند و مورد دیگر کسانی که سعی و کوشش آنها و عمل شان بد است و نتیجه های بد می گیرند. آنهایی که سعی و کوشش خوب دارند، زندگی شان همیشه یسر، آسانی و سهولت است و برای همیشه در یسر و آسانی زندگی می کنند. آنهایی که سعی و کوشش شان بد است، در عسر، در سختی و در فشارند. آنها در دنیا و در آخرت، برای همیشه در عسر و سختی زندگی می کنند، پس این قسم ها در حقیقت برای اثبات آثار سعی و کوشش است و برای توجه دادن مردم که ظاهر این سعی و کوشش ها را نبینند. این سعی و کوشش ها به ظاهر اختلاف دارند و شاید بعضی از آنها بد است اما، به نظر انسان خوب می آید، نه! به این ظاهر نگاه نکنید. آثار این سعی و کوشش ها را مشاهده کنید و ببینید از لحاظ آثار متفاوت و مختلف اند. آن هم چه تفاوتی! بعضی از سعی و کوشش ها، انسان را به سعادت ابدی می رساند و بعضی دیگر انسان را به شقاوت و بدبختی ابدی می کشاند. این ظاهرا توجیه آن قسم ها و این جواب قسم است.

## مقصد سعی و تلاش انسان

تا اینجا روشن شد که این سعی و کوشش ها متفاوتند. حالا باید این سعی و کوشش ها را هدایت کرد و پروردگار جهان خود چنین کرده است: **(یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه، فاما من اوتی کتابه بیمینه، فسوف یحاسب حسابا بسیرا، و ینقلب الی اهله مسرورا، و اما من اوتی کتابه وراء فسوف یدعوا ثبورا و یصلی سعیرا<sup>(29)</sup>)**. اینها چند آیه از سوره انشقاق است. ای

انسان! تو کوشا هستی و سخت کوشا و در حرکت و جنب و جوش. منتها می دانی این کوشایی تو، حرکت تو، جنب و جوش تو به سوی چیست؟ و به سوی چه کسی؟ آیه مورد بحث را هم وقتی ضمینه کنی، معلوم است که این کدح و سعی و کوشش به یک صورت نیست، مختلف است، گوناگون است. اما، سعی و کوشش برای همه هست. منتها حالا یکی تند، دیگر تندتر، یکی کند و آن دیگر کندتر. ولی بالاخره، همه در حرکت و در تکاپویند. این حرکت و جنب و جوش تو به سوی چیست؟ به سوی خدا، نهایت، اوست و غایت اوست. این را بدان! (انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه،) و در نهایت او را ملاقات خواهی کرد. پس با این که سعی و کوشش ها گوناگون و مختلف است، ولی بالاخره هر ساعی و کوشایی، به هر شکلی که سعی کند و به هر شکلی که کوشش کند، به سوی او می کوشد و نهایتش اوست و ملاقات او. منتها حالا شما ملاقات او را ملاقات پاداش او فرض کنید که معنا بهتر به ذهن بیاید. چون خدا جسم نیست و جسمانی نیست.

#### دسته بندی مردم بر اساس سعی و تلاش

آن وقت مردم را دو دسته می کند، کوشیدن مردم و سعی شان را به این شکل بیان می کند: (فاما من اوتی کتابه بیمینه) در نهایت و آخر مسیر، نامه ها را توزیع می کنند. نامه ها چیست؟ نامه ها، نتیجه سعی و کوشش ها یا خود آن سعی و کوشش هاست، به بیان دیگر تجسم اعمال و سعی و کوشش ها از خوب یا بد در کتاب ها و نامه هایی است. منتها دسته ای از نامه ها، نامه های اصحاب یمین است و دسته ای نامه های اصحاب شمال، اما کسانی که کتاب شان به دست راست شان داده شود، (من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا،) به یک حسابی آسان می رسند و خیلی ساده و بسیط به

حسابشان رسیدگی می شود. خیلی بر او سخت نمی گیرند، (و ینقلب الی اهلہ مسرورا) و بسیار شادمان و خوشحال به اهلش که در بهشت اند باز می گردد. این نتیجه یک دسته از سعی و کوشش ها. (و اما من اوتی کتابه وراء ظهره،) اما کسی که کتابش را از پشت می گیرد، (فسوف یدعوا ثبورا،) فریادش بلند می شود. هلاکت خود را می خواهد و آرزو می کند که کاش مرگ من برسد، هلاکت من برسد و من نابود بشوم. چون می فهمید که در آتیه چه به سرش می آید، (و یصلی سعیرا) وارد می شود به دوزخ به آتش فروزان و سخت، این دو نتیجه از دو نوع سعی و کوشش.

در آیه مورد بحث آمده است: (ان سعیکم لشتی،) چون شتی جمع شتیت است، یعنی سعی و کوشش تان متفرق است، بسیار تفرق دارد. ولی در عین حال می توان آن را در اصل به دو گونه تقسیم کرد: یکی سعی و کوشش ها برای خدا، دیگری سعی و کوشش ها برای شیطان منتها سعی و کوشش ها برای خدا نیز خود مراتبی دارد. سعی و کوشش مردان باایمان برای خدا، نسبت به یکدیگر خیلی تفرق دارد. سعی و کوشش ها برای شیطان هم خیلی فرق می کند. مگر مؤمنان در مراتب و درجات ایمان برابراند؟ مگر تمام کسانی که بر اساس یقین، خدا را عبادت می کنند در یک مرتبه از یقین هستند؟ نه، مگر کسانی که بر اساس محبت خدا، خدا را عبادت می کنند محبت شان در یک مرتبه است؟ نه، این گونه نیست. مراتب ایمان و مراتب یقین و مراتب محبت بسیار متفاوت و زیاد است. کسانی ادعای عشق به خدا می کردند. البته در روایات و دعاهای ماتعبیر عشق زیاد نیست، خیلی نادر و خیلی کم این لفظ استفاده شده است. شاید اگر در تمام روایاتی که در این همه کتب و روایات شیعه هست بگردید گمان نمی کنم بتوانید واقعا هشت الی ده روایت پیدا کنید که لفظ عشق در آن

باشد. این همه دعا و روایت، این همه حقایق عرفانی که در روایات است، در دعاها هست در هیچ یک لفظ عشق به کار نرفته است. صحیفه سجادیه از اول تا به آخر حقایق عرفانی خیلی بلنداست، شخص عارفش هم زین العابدین علیه السلام است. می توانید کسی را مثل زین العابدین پیدا کنید که محبت به خدا داشته باشد و با خدا به این شکل مناجات کرده باشد؟ مگر خود ائمه معصومین. در عین حال در همه صحیفه سجادیه یک کلمه عشقی، عاشقی و معشوقی نیست. در سر تا سر نهج البلاغه که در بر گیرنده معارف، حقایق عرفانی و حقایق علمی است، نمی توان لفظ عشق را پیدا کرد. نمی توان لفظ عاشق و معشوق پیدا کرد. فقط یک جا در تمام نهج البلاغه کلمه عشق آمده: (و من عشق شیئا اعشى بصره، <sup>(30)</sup>) تازه این هم در مذمت و نکوهش عشق است، (و من عشق شیئا اعشى بصره)، راجع به عشق به دنیا و محبت به دنیا است که به آدم چه می کند، آدم را کور و کر می کند. خلاصه می گفتیم، عاشق هایی که به خدا عشق می ورزیدند مگر همه در یک مرتبه بودند؟ نه بسیار متفاوت بوده اند پس درجات ایمان، درجات یقین و درجات محبت بسیار اختلاف دارد و گوناگون است. ولی همه یک اصل دارد، همه یک اساس دارد و آن ایمان به خداوند است. لذا سعی و کوشش و عمل شان در دیوان اصحاب یمین ضبط و ثبت است. در قیامت کتابشان را به دست راستشان می دهند. آیا اصحاب یمین شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام همه در یک رتبه اند؟ نسبت به شناخت اهل بیت، نسبت به محبت به علی و اولاد علی، به این که به روش و سنت شان عمل کنند همه به یک صورت اند؟ نه! از آن طرف هم کسانی که ایمان ندارند به دنبال شیطان و اوامر شیطانی می روند. آنها هم خیلی متفاوت اند و فرق دارند. ولی بالاخره، یک اساس همه را دور هم جمع می کند و در نتیجه عملشان در دیوان اشقیاء، در

کتاب شمال ثبت و ضبط می شود و نامه شان هم در قیامت به دست چپ شان داده می شود یا آن را از پشت سرشان می گیرند.

### خدا و شیطان: مبنای تقسیم بندی کوشش ها

روایتی در کتاب شریف کافی هست که از آن استفاده می شود که تمام اعمال متفرق و سعی و کوشش های گوناگون بر دو اساس و بر دو محور است و بالاخره در دو جا جمع خواهد شد. این روایت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: يا ايها الناس انما هو الله و الشيطان، و الحق و الباطل، و الهدى و الضلالة و الرشده و العي، و العاجلة و الاجلة و العاقبة، و الحسنات و السيئات، فما كان من حسنات فلله و ما كان من سيئات فللشيطان<sup>(31)</sup>. جمله اول روایت برای ما کافی است: (انما هو الله و الشيطان). مرجع این ضمیر هو که اول کلام است، (انما هو الله و الشيطان) چیست؟ هو یعنی چه چیز؟ یعنی چه کسی؟ (انما هو الله الشيطان. این هو) یعنی مطلب واقع حقیقت امر و نفس الامر، یعنی واقع امر این است: خدا و شیطان.

فعالیت ها و سعی و کوشش ها یا جانب خداست یا جانب شیطان این روایت می خواهد بگوید جهت سومی ندارد. واقع امر یکی از این دو تاست: خدا، شیطان. حالا سعی و کوشش ها هر چه مختلف و متفرق باشد یا به خدا بر می گردد یا به شیطان. به حق منتهی می شود یا به باطل. به هدایت بر می گردد یا به ضلالت. به حسنات می رسد یا به سیئات، شد از آن شیطان است. پس خوب است انسان ریشه و اساس را درست کند کارها مختلف است و سعی و کوشش ها گوناگون، نمی توان کاری کرد. اما می توان همه سعی و کوشش ها را بر یک اساس و بر یک مبنا قرار داد. آن هم اساس خدایی و مبنای خدایی. نه اساس و مبنای شیطانی.

## وجهه ربوبی و شیطانی نفس انسان

همان طور که قبلا هم اشاره شد، وجود انسان خود منشا این اختلاف در سعی و کوشش هاست. چون نفس انسان دارای شئون گوناگونی است و نفس انسان دارای دو وجهه و به اصطلاح ما دو سو و دو جهت است. یک وجهه و جهت و سویش به این جهان ماده و ظلمت است که همه شرور و همه بدی ها را شامل می شود، اگر چه این بدی ها در صورت مختلف اند، در شکل گوناگون هستند، ولی همه بد، ظلمانی و تاریک اند. یک سوی نفس انسان مربوط به این جهان ماده و به این جهان لجن است. نفس، وجهه و جهت و سوی دیگری نیز دارد و آن به سوی عوالم علوی است. به تعبیر دیگر به سوی پروردگار جهان و وجهه ربوبی. آن سو همه خیر است، همه نور و روشنی است، همه سعادت است. این دو وجهه برای نفس انسانی و جان انسان مسلم است. بدون تردید شیطان، سخت به آن وجهه ای که به طرف ماده و جهان طبیعت است، در همه شکل هایش توجه دارد و آن سو را سخت نگه داشته است و تلاش می کند نفس را با تمام جهاتش به این طرف بکشد و به طرف خود سوق دهد. آن طرفی که وجهه ربوبی و وجهه رحمانی است، تعلق به فرشتگان است و آنها تلاش می کنند فرد را به آن سو بکشند و انسان در این بین مانده است، حالا انسان چه کند؟ این هم مکرر عرض شده به خدا قسم، این یک موضوع ساده ای نیست بتواند بی تفاوت از آن رد شود و بگذرد و بی اعتنایی به آن نکند. ببینید در سوره انشقاق بیان شد: (واما من اوتی کتابه وراء ظهره فسوف یدعوا ثبورا،) آنجا انسان هلاکت را آرزو می کند اما مگر هلاکت برایش هست، (و یصلی سعیرا.) ای انسان! تو تمام سعی و کوششت و تمام حرکت و فعالیتت به سوی خداست، به سوی خدا می روی و سرانجام او را ملاقات می کنی. انسان باید در



مورد این موضوع خیلی حساسیت پیدا کند و واقعا با یک هوشیاری و بیداری در این راه قدم بردارد و کارهایش را به گونه ای انجام دهد و سعی و کوشش را با هدف ها، انگیزه ها و نیت هایی انجام دهد که به سوی رحمت خدا باشد. و به سوی لطف و عنایت خدا برود. به سوی خشم و غضب پروردگار جهان نباشد.

جهان، جهان آزمایش است و امتحان. اگر چیزی داری برای آزمایش است. اگر چیزی نداری برای آزمایش و امتحان است. اگر بلندی، اگر کوتاهی، اگر زیبایی، اگر نازیبایی، همه برای آزمایش و امتحان است. پروردگار جهان آن روز به آدم گفت: ای آدم! به طبیعت خودت که طبیعتی ناآگاه است، این سخن را گفتی که خدایا خوب بود همه را یکنواخت خلق می کردی تا اختلاف نباشد. نه! من اینها را مختلف ایجاد کردم تا آنها را بیازمایم. این یک موضوع خیلی مهم و قابل توجه است. خدا ان شاء الله به مقام محمد و آل محمد علیهم السلام به همه توفیق بدهد و یک هوشیاری خاصی بدهد که انسان در تمام مراحل زندگی با هوشیاری و بیداری زندگی کند.

#### بیان علت قسم به شب و روز در صحیفه سجادیه

در باب قسم و روز، در پایان این مطلب را هم اضافه کنم که دعایی است در صحیفه سجادیه از امام چهارم علیه السلام: و کانمن دعائه علیه السلام عند الصبح و السماء. گاهی اگر برای تان فرصتی شد حالی داشتید هنگام صبح و هنگام غروب این دعا را بخوانید. ده دقیقه به غروب یا بعد از غروب. مطالبی بسیار عالی و خوب دارد که اگر انسان با توجه بخواند آگاهی خاصی پیدا می کند مثلا یکی از جمله هایش نشان می دهد که قسم هایی که پروردگار جهان در این گونه موارد می دهد، بی جهت نیست، می خواهد ما را نسبت به این موضوع هایی که به آن

سوگند یاد شده توجه بدهد. می خواهد ما شب و روز را این چنین ساده نگیریم، فکر نکنیم یک امر طبیعی است، می گذرد و ما هم این شب و روز را بگذرانیم. هر کدام مان به گونه ای، به شکلی. امام چهارم عرض می کند: پروردگارا، تو به من توفیق بده که در شب و روز مواظب خودم باشم و مواظب کارهای خودم باشم. مثلاً صبح، امام چهارم عرض می کند: اللهم هذایوم حادث جدید و هو علینا شاهد عتید<sup>(32)</sup> پروردگارا، امروز، این روزی که رسید، یک پدیده تازه ای است. یک پدیده نوی است و این پدیده نو که روز است، گواه و شاهد بر من و اعمال من است و نیز عتید و مهیا و آماده است. به گونه ای نیست که غفلت کند چیزی را، فراموش کند. شب این گونه می خواند: ان احسنا ودعنا بحمد وان اسانا فارقنا بدم. این جمله عجب روحیه ای به آدم می هد. عرض می کند پروردگارا، اگر من در این روز کار خوب کردم، روز بالاخره به پایان می رسد آن وقت می خواهد با من وداع کند. ببینید تعبیرها چقدر لطیف است، وقتی روز می خواهد با من وداع کند یعنی وقتی که شب در حال رسیدن است و روز می گذرد گویی با هر کسی که در آن روز بوده وداع می کند، خداحافظی می کند، مفارقه می کند و می رود. اگر من در این روز نو و تازه، کار خوب کرده باشم وقتی روز می خواهد با من وداع کند به حمد و ستایش و نیکویی با من وداع می کند، یعنی مرا مدح و ثنا می گوید، پسندیده از من جدا می شود، (و ان اسانا) اگر در این روز بد کرده باشیم (فارقنا بدم) ببینید! در جمله دوم دیگر نمی گوید و دعنا. در جمله اول که خوبی است می گوید ودعنا گویی وداع می کند و ناراحت هم هست که حالا می خواهد از ما جدا بشود. اما اینجا می گوید (فارقنا) مفارقت می کند گویی خوشش نیامده. لذا دوری می گزیند از آدم جدا می شود. (و ان اسانا، فارقنا بدم) از ما جدا می شود، با ما

مفارقت می کند، آن هم به نکوهش و به مذمت و بدگویی. ببینید یک انسان تا چه حد حساس و بیدار، زنده و در حال ذکر و هوشیاری. آیا هیچ گاه شده که وقتی صبح کردیم با این هوشیاری و با این حالت ذکر، این گونه زنده صبح کرده باشیم؟ تابه حال شده وقتی شب شد این گونه با ذکر، هوشیار و حساس و بیدار وارد شب شویم و این گونه با خدا صحبت کنیم؟ حالا لازم نیست به زبان عربی و عینا همان جمله ای باشد که امام چهارم می فرموده است. هر کس به صبح و شب وارد شود و به حالت ذکر و بیداری و هوشیاری وارد بشود، یک چیزهایی می گوید، یک جمله هایی میگوید، اما امام چهارم علیه السلام بسیار زیبا گفته و عجیب با خدا مناجات کرده است، (ان احسنا و دعنا بحمد). در مقدمه نیز عرض می کند که پروردگارا، حمد می گویم تو را، ثنا می گویم تو را، حمد و ثنا منحصر سزاوار توست که به قوت خودت شب و روز را خلق کردی و به قدرتت شب و روز را از هم ممتاز قرار دادی و یکی را در یکی وارد می کنی دیگری را از او خارج شب و روز را کوتاه و بلند آفریدی و برای هر کدام یک حدی و مدت معلومی قرار دادی، طبق حکم و مصالح بزرگی و تا آخر دعا.

چه خوب است گاهی که انسان حالی دارد، نشاطی دارد، حالا هر روز و هر شب هم نمی تواند، گاهی روزها و شب ها، این دعای صحیفه سجادیه را بخواند، این دعا ظاهرا دعای ششم است که (و کان من دعائه علیه السلام عند الصبح و المساء)، اگر کتابی هم باشد که ترجمه اش را هم داشته باشد دیگر بهتر. بعضی از فراهایش را با ترجمه ببینید و توجه کند که امام چهارم در صبح و شام با پروردگار جهان چگونه صحبت می کند.

برای ما این شب و روز خود دو نعمت بزرگ الهی است و ما باید از این نعمت آن طوری که شاید قدر دانی کنیم و از این نعمت حداکثر استفاده را ببریم. خدا به مقام محمد و آل محمد ما را از خواب غفلت بیدار کند.

## جلسه پنجم: شأن نزول سوره لیل

شأن نزول سوره

فراگیر بودن آیات قرآن

یقین، انگیزه انفاق

شرایط انفاق

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحيم \* و اللیل اذا یغشی (1) و النهار اذا تجلی (2) و ما

خلق الذکر و الانثی (3) ان سعیکم لشتی (4))

شأن نزول سوره

طبق روایتی معتبر و محکم و حتی به اصطلاح فن حدیث، روایتی صحیح و مشهور بین مفسران شیعه، این سوره و به خصوص این آیات، در مورد مردی از انصار است به نام ثابت بن دحداح که البته به کنیه معروف تر است: ابوالدحداح. اسم وی ثابت است و نام پدرش دحداح، ثابت بن حداح. کنیه اش هم ابوالدحداح است. ایشان مرد بسیار بزرگوار و در ایمان خیلی قوی و نیرومند بوده است و آن طور که در بعضی تواریخ است، ایشان در جنگ احد هنگامی که شایعه کردند که پیامبر اکرم ﷺ کشته شدند و در اثر این شایعه، تا حدودی در مسلمانان ضعف پیدا شد و اشخاصی از گوشه و کنار فرار کردند، یا تصور فرار داشتند، این ثابت بن حداح، همین ابوالدحداح، با صدایی رسا و بلند مسلمانان را مخاطب ساخته و به آنها گفت: ای مسلمانان، من ثابت بن دحداحم. آگاه باشید، ان قتل محمد اگر محمد کشته شده، پروردگار جهان زنده است و نمی میرد. به کجا می روید؟ باز گردید و از اسلام و دین دفاع کنید. در نتیجه مسلمانان برگشتند و دور ثابت بن دحداح جمع شدند و حمله به مشرکان را

شروع کردند. خلاصه از مجموعه روایات و تواریخ برمی آید که وی از نظر ایمان خیلی قوی و نیرومند بوده است. این آیات هم در مورد عملی که ابوالدحداح انجام داد، نازل شده است و نمایانگر آن است که وی مرد بزرگوار و قوی الایمانی بوده است. یک روایت از این روایت های متعدد، روایتی است به اصطلاح حدیث قطعا صحیح، روایتی است خیلی محکم و قوی و از سوی دیگر روایتی است که سندش فوق العاده عالی و خیلی کوتاه است، یعنی واسطه خیلی کم دارد. صاحب قرب الاسناد، عبدالله بن جعفر حمیری از بزرگان علما و دانشمندان شیعه است و تقریبا مدتی از غیبت صغری و قبل از غیبت صغری را درک کرده، کتاب های زیادی هم نوشته که بسیار مفید و سودمند است. چند کتاب به نام قرب الاسناد دارد. منتها هر کتاب قرب الاسنادی از جهتی و از لحاظی است. مثلا قرب الاسنادی دارد که سند روایاتش به حضرت امام رضا علیه السلام می رسد. این هم که اسمش را گذاشته قرب الاسناد، یعنی سندهایش خیلی نزدیک است. مثلا عبدالله بن جعفر حمیری همین روایاتی را که درباره آیات سوره لیل وارد شده در قرب الاسناد از حمد بن محمد بن عیسی اشعری نقل کرده است احمد بن محمد بن عیسی اشعری، شیعه است و از روایان خیلی معتبر، مورد وثوق و صحیح العقیده و عادل است. این که در کتب رجال، روایاتی را به عنوان شخص عادل معرفی می کنند، مسئله ساده ای نیست. چون بسیار کوشش کرده اند با نشست و برخاست ها، با مواجه شدن ها و روبه رو شدن ها و معاشرت ها، عدالت این اشخاص را به طرز عجیبی احراز و اثبات کرده اند و مخصوصا گروهی از آنها که در جامعه، اشخاص سرشناس و معروفی بودند و با مردم آمیزش و معاشرت داشتند، زندگی اینها را خیلی بررسی می کردند تا آنها را به عنوان مؤمنی عادل، شناسایی و بعد معرفی می کردند. مخصوصا در قم که

برای احراز عدالت اشخاص دقت عجیبی داشتند. ایشان، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، مردی عادل، شیعی مذهب و معتقد به دوازده امام بود. به اصطلاح کارش درست است. ایشان، نقل کرده از احمد بن ابی نصر بزندی که از اصحاب امام هشتم علیه السلام است و احمد بن ابی نصر بزندی هم از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده است. پس این روایت دو واسطه دارد. این گونه سندها، در بین سندهای روایات خیلی سندهای ارزنده و سندهایی عالی است، چون واسطه خیلی کم است و در نتیجه مطلبی که در چنین روایاتی نقل می شود، مطلبی کاملا مضبوط و مورد اعتماد و مورد اطمینان است و به خصوص که این دو واسطه هم، عادل و مؤمن و موثق و معتبر شناسایی شده اند. حمیری در قرب الاسناد روایت می کند از احمد بن محمد، احمد بن محمد از احمد بن ابی نصر بزندی، احمد بن ابی نصر بزندی هم از حضرت امام رضا علیه السلام که روایتش را بعدا عرض خواهیم کرد <sup>(33)</sup>. احمد بن ابی نصر بزندی، هم از رجال بزرگ و از اصحاب خیلی خیلی مقرب نزد حضرت امام رضا علیه السلام است که روایتی در مدح و ستایشش داریم در این که مرد بزرگواری است مخصوصا آن روایت معروف که با چند سند نقل شده است، البته با کمی تغییر در متن روایت. خلاصه اش این است که زمانی احمد بن ابی نصر بزندی با چند نفر از بزرگان اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام خدمت ایشان رسیدند. شب بود. آنها نشستند و به بحث و گفتگو و اخذ معارف و علوم دینی پرداختند. پاسی از شب گذشت، یکی یکی این رفقا و برادران اجازه گرفتند و خداحافظی کردند و رفتند. این احمد ماند. احمد بن ابی نصر باز مدتی نشست و به گفتگو و صحبت ادامه داد.

پس از مدتی از امام هشتم اجازه خواست که مرخص شود. حضرت فرمودند اگر اشکالی برایت نیست و مانعی ندارد، اینجا بمان، دیر وقت است، اینجا باش.

عرض کرد: مولای من، اشکال ندارد. اگر شما اجازه می فرمایید، مانعی نیست، می مانم. حضرت دستور دادند برای استراحتش به اصطلاح ما آن تشک و متکای خاص حضرت رضا علیه السلام را که خود حضرت روی آن استراحت می کردند، برای احمد بن ابی نصر آوردند. خوب خیلی مهم است انسان تا این حد مورد لطف و عنایت امام هشتم واقع شود. واقعا خیلی مهم است احمد بن ابی نصر این صحنه را دید فوراً همان جا که نشسته بود، پیشانی را روی زمین، روی خاک، روی فرش، حالا هر چه بوده، گذاشت تا برای این نعمت بزرگی که پروردگار جهان به او عنایت کرده و برای لطف و عنایت عجیب امام هشتم به او، سجده شکر به جا بیاورد. خوب لابد سجده شکرش هم طول کشید و متوجه نشد مگر موقعی که امام هشتم علیه السلام داخل اطاق آمدند و احمد بن ابی نصر را تکان دادند و به او توجه دادند. احمد سر برداشت. امام هشتم فرمودند: ای احمد مبادا در این لطف و عنایتی که من به تو کردم و از تو خواستم اینجا بمانی، این هم با این تشریفات، نکند نسبت به برادران دینی ات فخر کنی و مباهات کنی و غرور تو را بگیرد! حواست را جمع کن، متوجه باش. بعد امام هشتم برای احمد جریانی نقل کردند که، ای احمد، در زمان علی بن ابیطالب علیه السلام صعصعه بن صوحان، کسالتی پیدا کرد. امیر المؤمنین علیه السلام به عیادت صعصعه بن صوحان رفتند و کنار بسترش نشستند و احوالپرسی کردند و دستش را گرفتند. بعد حضرت به صعصعه فرمودند: ای صعصعه مبادا غرور تو را بگیرد و به این که من به عیادت تو آمدم و در کنار بستر تو نشستم، خلاصه به تو لطفی کردم و عنایتی کردم و تو را مورد توجه و عنایت قرار دادم، نکند یک وقت به برادران خودت برتری جوئی کنی، برتری خودت ببینی و به این موضوع فخر و مباهات کنی <sup>(34)</sup>.

این روایت گذشته از این که به مقام بلند احمد بن ابی نصر بزنطی دلالت دارد،



دقت تربیت را نیز نشان می دهد. تربیت بسیار دقیق است، خیلی دقیق است! قبلا امام هشتم معالم و معارف و چیزهایی را به اینها یاد دادند، بعد هم این گونه به این شخص لطف و عنایت کردند. این مطالب در روح انسان اثر زیادی می گذارد. خیلی اثر می گذارد، منتها ما غافلیم. هیچ شده به فکر ما بیاید که خدمت امام هشتم علیه السلام برویم یا خدمت حضرت معصومه علیها السلام و واقعا قصدمان از تشرف به خدمت شان این باشد که از الطاف و عنایات شان برخوردار شویم و اگر برخوردار شدیم، عجب و غرور ما را نگیرد که بگوییم من رفتم به زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام حالی برایم پیدا شد و پیش خود فکر کنیم و بگوییم زائرینی که آنجا می روند و آن طور داخل می شوند و بیرون می آیند، بدون آداب و رسوم گمان نمی کنم اینها دست پر بیرون بیایند با نتیجه ای بگیرند. اما من رفتم با چه حالی، با چه وضعی، با چه خضوع و خشوعی وارد شدم، طوری خضوع و خشوع داشتم، حالتی به من دست داد که گویی علی بن موسی الرضا علیه السلام را آنجا می دیدم. آن وقت برادران دیگر، زائران دیگر را تحقیر کنیم، به نظر حقارت به آنها نگاه کنیم. اگر چنین حالتی برای انسان پیدا شود، همان زائری که آداب را رعایت نمی کند، ولی با صدق و صفا داخل رفته و بیرون آمده و این فکرها را نمی کند به مراتب، مرتبه اش از این زائر بالاتر است و زیارت او ثواب و اهمیت بیشتری دارد. خلاصه، انسان باید با این تصور و انگیزه برود که واقعا بخواهد مورد لطف و عنایت معصوم واقع شود و وقتی هم مورد لطف و عنایت واقع شد، خودش را نگه دارد. عجب و غرور او را نگیرد. امام هشتم لطف و عنایت فرمودند، حالا معلوم هم نیست در آن موقع احمد بن ابی نصر، عجبی پیدا کرده باشد. ولی امام هشتم علیه السلام برای این که او را توجه بدهند و او را حفظ کنند که مبادا عجب و غرور واقع بشود، فرمودند: ای احمد! مواظب باش این

لطف و عنایت من در تو عجب و غرور نیاورد که هلاک می شوی. این مطلبی بود درباره احمد بن ابی نصر بزندی. حالا احمد بن ابی نصر از امام هشتم علیه السلام روایتی نقل می کند. روایت، خیلی عالی است و از لحاظ سند خیلی قرص و محکم است. طوری که شاید بتوان به قطع گفت صد در صد این بیان، بیان گهر بار امام هشتم علیه السلام است و شک و تردیدی هم در آن نیست، چون سند خیلی قوی است. امام هشتم فرمودند: در مدینه منوره مردی از انصار خانه ای دارد و همسایه مسلمانی هم دارد. هر دو برادر دینی اند. آن مرد در خانه این شخص یک درخت خرما دارد. حالا چگونه بوده که درخت خرما در خانه کسی است ولی مال کسی دیگر، نمی دانیم. ممکن است زمینی بوده و درخت خرمایی هم در آن بوده است. زمین را فروخته ولی گفته درختش از آن خودم. به هر حال، هر چه بوده درخت خرما در خانه یکی و مال دیگری است. خوب هنگامی که خرمای این درخت می رسد، صاحب درخت می خواهد بیاید و خرماهایش را بچیند. در این روایت به طور اجمال آمده است که وقتی به آن خانه می رفت اذیت می کرد. موجب آزردهی صاحب خانه می شد. صاحب خانه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفت و شکایت کرد که فلان شخص درخت خرمایی در خانه ما دارد و وقتی برای چیدن خرما می آید، ما را می آزارد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نزد صاحب درخت آمدند و فرمودند: این درخت را، این نخل را به من بفروش و ثمن آن و پولش یک درخت خرما در بهشت. مرد فکری کرد و گفت: نه یا رسول الله، حالا درخت خرمای بهشت کو؟ کجاست؟ این درخت خرما اینجا خرما می دهد و مفید است نه من این چنین معامله ای نمی کنم. ابوالد حداح که یکی از مسلمانان و انصار است جریان را فهمید. رفت پیش آن مرد و گفت این درخت خرمایت را می فروشی به باغی که من فلان جا دارم؟ به

نخلستانی که دارم؟ گفت: آری، این دیگر معامله خوبی است یک درخت خرما به یک نخلستان، حاضرم. ابوالد حداح معامله کرد، این یک درخت خرما خرید و باغ خرمایش را داد و فوراً خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: یا رسول الله، من درخت خرمای فلانی را که در خانه فلان بود، به فلان نخلستانم خریدم. کلید نخلستانم را تحویل دادم و این درخت خرما ملک من شد. یا رسول الله، من این درخت خرما را بخشیدم به شما یا به آن صاحب خانه که مال او باشد. آن وقت رسول اکرم ﷺ فرمودند: به جای این نخله ای که تو اکنون بخشیدی، پروردگار جهان نخله ای در بهشت به تو عطا می کند، آن وقت این آیه ها و این سوره نازل شد: (35)

(فاما من اعطی و اتقی، و صدق بالحسنى، فسئیسره لیسری، و اما من بخل و استغنی، و کذب بالحسنى، فسئیسره للعسری)، تا آخر.

معنای این جمله ها چیست؟ وقتی با این شأن نزول تطبیق بشود، (فاما من اعطی و اتقی)، پس اما کسی که اعطا کرد و بذل و بخشش کرد، یعنی از مالش آن نخلستان را داد، یک درخت خرما گرفت و بعد آن یک درخت خرما را اعطا کرد و بذل و انفاق کرد و به آن صاحب خانه داد، و اتقی، و تقوا پیشه بود و پرهیزگار بود، از خشم خدا خوف داشت، پرهیز داشت، و (صدق بالحسنى)، و راست گفت و راست پنداشت و به حسنا تصدیق کرد یعنی به وعده حسنا تصدیق کرد. این حسنا، صفت موصوف محذوف است، یعنی (بالعدة الحسنی، یا بالمثویة الحسنی. عده) یعنی وعده، مثوبه هم یعنی ثواب هر دو معنا درست است یعنی (صدق بالعدة الحسنی یا صدق بالمثویة الحسنی) یعنی تصدیق کرد آن وعده نیکو و پسندیده را یا تصدیق کرد آن ثواب نیکو را. که آن ثواب چه بود؟ ثواب بهشت، که خدا در بهشت درخت خرمایی به او بدهد (فسئیسره لیسری) پس

ما عن قریب، بدون شک او را توفیق می دهیم. او را مهیا می کنیم و برایش وسایل فراهم می کنیم. برای چه؟ برای یسری، برای یک طریق و راهی آسان، که هر کار خیری برایش پیش بیاید، برایش بسیار ساده و آسان است و آن را می پذیرد. به این صورت، به او توفیق می دهیم و سرانجام او را مهیا و آماده می کنیم و توفیق می دهیم برای راحتی و آسایش ابدی در بهشت. یسری از یسر آمده است، یعنی سهولت و آسانی. دیگر چه سهولت و یسر و آسایش و راحتی بالاتر از آسایش و راحتی و سهولت زندگی در بهشت. و اما من بخل، اما آن کسی که در مقابل اعطا بخل ورزید و امساک کرد، و استغنی، و برای خودش بی نیازی و غنا خواست، و خواست این یک دانه درخت خرما را محکم نگه دارد، (و کذب بالحسنی) و تکذیب کرد آن وعده نیکو و ثواب نیکو را، و این را که پیغمبر فرمود خداوند در بهشت یک درخت خرما به تو می دهد، تکذیب کرد و باور نکرد و زیر بار نرفت، (فسنیسره للعسری) برای او هم مهیا می کنیم و به سوی سختی راه می گشاییم در دنیا هر کار خیری که برایش پیش بیاید، برایش سخت و دشوار است و نمی تواند به سادگی بپذیرد و همچنین در عاقبت او را مهیا می کنیم و او را به سوی سختی و مشکلات ابدی که دوزخ و عذاب های دوزخ باشد می بریم. بعد می فرماید: (وما یعنی عنه ماله اذا تردی). یعنی مالش او را بی نیاز نمی کند، هنگامی که هلاک شود. تردی، فعل ماضی از باب تفاعل است. تردی، یتردی، تردیا. تردی به معنی سقوط است. سقوطی که با هلاکت و از بین رفتن همراه است اینجا روایاتی داریم که، (اذا تردی یعنی اذا تردی فی جهنم) هنگامی که سقوط کند و بیفتد در جهنم<sup>(36)</sup>. دیگر مالی که دارد و به آن دلبستگی دارد آیا می تواند او را نجات دهد؟ او را از جهنم، خلاص کند؟ او را بی نیاز کند؟ ابدًا. این آیات، آیاتی است که ممکن است به

نظر ساده بیاید و با این شأن نزول و شأن نزول های دیگری که در روایاتی دیگر نقل شده و به آن اشاره می کنیم، ساده به نظر برسد. ولی خیلی مهم است، چون آیات بعد هم تقریباً مربوط به همین مطالب است اشخاصی مثل این مرد، که به دادن یک درخت خرما، آن هم به خواست پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بخل ورزید و با این وعده ای که آن حضرت دادند که در بهشت خداوند به تو درخت خرمایی می دهد، باز هم امساک کرد، اینها دیگر انسان هایی تقوا پیشه نیستند. این شخص این وعده را تکذیب می کند و باور نمی کند و لذا درخت خرما را انفاق نمی کند. ولی آن طرف، ابوالد حداح این وعده الهی و ثواب بزرگ خدا را تصدیق می کند، به جان و دل قبول می کند، ایمان به آن دارد و مردی است تقوا پیشه. اعطا می کند آن مال را، یک باغ می دهد و یک درخت می گیرد. بعد تازه آن یک درخت را نیز در راه خدا می دهد و خداوند یک چنین عوضی در بهشت به او می دهد. فکر نکنید این کار آسانی است. کار دشوار و فوق العاده ای است و چون کار دشوار و عمل فوق العاده ای است، وقتی در خارج انجام شد، مطلب ساده ای نیست. (و اللیل اذا یغشی، و النهار اذا تجلی، فاما من اعطی و اتقی،) یک تصور اجمالی بکنید، یک توجه روحی، که این سوره از کجا آمده، خیلی باید مطلب مهم باشد.

این سوره قرآن از جانب پروردگار جهان، از فوق عرش از فوق حجاب ها، از فوق سرادقات، از عواملی فوق العاده عالی و بلند، آن هم به وسیله جبرئیل امین، فرشته وحی، از آن مقام بر وجود نازنین پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است. منتها انسان نمی داند در آن موقع، ابوالد حداح بعد از انجام آن عمل، بعد از نزول این سوره وقتی که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این سوره را برای ابوالد حداح و مؤمنین قرائت کردند، چه حالی پیدا کرد نمی دانیم. به طور کلی آن زمان، زمان

عجیبی بوده زمین و مخصوصا آن نقطه از زمین و مردم و به ویژه مردم آن منطقه در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در رابطه مستقیم با پروردگار جهان بوده اند. خیلی مهم است. البته رابطه زمین و رابطه مردم زمین در هر لحظه و هر آن با پروردگار جهان همین رابطه است. فکر نکنید که در آن زمان ابوالدحداح، این انفاق را کرد و این عطا را کرد با آنجا ارتباط داشت و خدا دانست و سوره نازل کرد. الان هم اگر کسی با آن شرایط و با آن نیت، آن طور خالصانه، انفاق کند، به یقین همین ارتباط هست. منتها با این تفاوت که آنها آشکارا این رابطه را می دیدند، این عمل انجام شد. معلوم نیست بعد از نیم ساعت، یک ساعت ربع ساعت یا بعد از چند لحظه جبرئیل آمد: یا رسول الله (بسم الله الرحمن الرحیم، و اللیل اذا یغشی، تا، فسنیسره للعسری).

### فراگیر بودن آیات قرآن

اگر این حقیقت مورد تصدیق و باور انسان در این زمان باشد و مسلمانی این حقیقت را به عمق جان و دل بپذیرد و باور کند، آنگاه، روی این مبنا و بر اساس این باور و ایمان عملی انجام دهد، نظیر این اعمال، حالا درخت خرمانیست، درخت سیب یا درخت گلابی است، اصلا درخت نیست، چیز دیگر، لباس، خانه، پول یا هر چه هست فرقی نمی کند، بر اساس آن باور و ایمان، به این شکل انفاق کند، باور می کنید که همه تر از انفاقی است که ابوالدحداح در آن زمان کرد؟ چون الان، برای ما مطلب غیب است، اما آنجا، برای آن مسلمانان، مطلب حاضر و مشهود بود آنها رابطه بین جامعه اسلامی با خدا را می دیدند. اگر چه جبرئیل را نمی دیدند، اما بالاخره اثرش را می دیدند. حالت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می دیدند که چهره مقدس ایشان دگرگون می شود. خوب، معلوم بود که الان، وحی نازل می شود و بعد از چند لحظه پیامبر حقایق وحی را برای

مردم می خواندند و تلاوت می کردند. آنها آشکارا می دیدند و به یک معنا لمس می کردند. خوب، این کار را می کردند. اما اگر امروز مؤمنی تقریباً بعد از گذشت 1400 سال این سوره را تلاوت کند، یا وقتی آیاتش را کسی می خواند و گوش می دهد و یا کسی این آیات را برایش معنا می کند و جریان را می گوید، در نتیجه حقایق این آیات را باور می کند، حقایق این آیات در دل او تصدیق، ایمان و یقین ایجاد می کند و در نتیجه با یک دنیا اخلاص، برای رضای خدا و برای خشنودی او انفاق می کند. تقوا پیشه هم هست و این انفاق بر اساس تقواست. به طرف مقابل منت نمی گذارد که انفاق کرده، اذیت نمی کند، او توقعی ندارد که به او احترام بگذارد، که سلام گرمی بکند، جلویش تعظیم کند. نه، برای خدا انفاق کرده و تقوا و پارسایی و پرهیزگاری و این وعده بزرگ الهی را هم باور کرده و تصدیق می کند. به یقین مرتبه این مؤمن منفق و این مؤمن معطی که وجود و اعطا کرده، به مراتب از آن مومن بالاتر، و عملش خیلی مهم تر است و لذا می بینید این آیات اسم شخص خاصی را نبرده است. مطلب را هم راجع به شخصی و فردی بیان نکرده، اگر چه شأن نزول و آنچه سبب شد تا سوره نازل شود، شخص بوده است. ابوالد حداح این عمل را انجام داد اما آیات به طور کلی آمده است. (فاما من اعطی)، پس هر که مال خود را در راه خدا اعطا کرد و انفاق کرد (واتقی و صدق بالحسنى)، از لحاظ زمان هم قید ندارد: امامن اعطی، زمان پیامبر اکرم، زمان حضرت صادق یا صد سال و دویست سال بعد این حرفها نیست. من اعطی، در هر زمان، در هر محیط، هر کجا و اما در مقابل، و اما (من بخل و استغنی و کذب بالحسنى) آن هم باز کلی است. هر فردی را شامل می شود، در هر زمانی که این وعده الهی و ثواب بزرگ الهی را باور نکرده و به آن ایمان ندارد، بنابر این بخل می ورزد و خود را غنی می

پندارد و حاضر نیست از آنچه خدا به او داده برای خدا و در راه خدا انفاق کند. پس همان گونه که عرض شد این آیات، آیات مهمی است.

### یقین، انگیزه انفاق

در این مورد روایاتی در کافی با تعبیرات مختلف است، که بعضی از روایاتش چنین است: (من صدق بالخلف جاد بالعطية،<sup>(37)</sup>) کسی که باور کرده و تصدیق کرده، کسی که به خلف باور دارد. خلف آن چیزی است که جایگزین چیز دیگری می شود. مثلاً شما صد تومان به کسی دادید، به جای این صد تومان یک صد تومان دیگر آمد، دویست تومان آمد. حالا کم و زیادش مهم نیست، این پول بعدی را می گویند خلف آن پول، البته در صورتی که به همان منظور در جیب شما گذاشته شود. می گویند این پول جایگزین آن پول شد و خلف آن است. (من صدق بالخلف،) کسی که به جایگزین شدن ثواب، اجر الهی و آنچه خداوند وعده کرده باور دارد، (جاد بالعطية) به عطا جود می کند. انفاق کردن برایش دشوار نیست و انفاق می کند. چون می داند جای انفاق یا چیز بهتری پر می شود. به مراتب بیشتر جایگزینش می شود.

در بعضی روایات دیگر آمده است: من ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقة،<sup>(38)</sup> کسی که به جایگزین شدن عوض یقین کرد، نفسش به انفاق کردن سخی می شود و انفاق می کند، دیگر باک هم ندارد.

ما که دشوار انفاق می کنیم و به سختی انفاق می کنیم برای چیست؟ به یقین، برای این است که این حقیقت را باور نکرده ایم، تصدیق به حسنا نداریم. حسنا یعنی آن وعده نیکوی الهی را تصدیق نکرده ایم. یک درهمی که در راه خدا و برای خدا انفاق شد، گم نمی شود، این یک درهم نزد پروردگار جهان می ماند. من و شما فکر می کنیم. فقیر صدقات را می گیرد، مستمند می گیرد چون



دست او و بغل او و توبره ای را که به دوش اوست می بینیم، مثلا کیسه او را می بینی، اما قرآن می گوید: این صدقاتی که شما می دهید انفاقاتی که می کنید، به حقیقت، خدا می گیرد و به کیسه خدا و بغل خدا می رود، او صدقات و انفاقات را می گیرد<sup>(39)</sup>. منتها باید دیده ای باشد که دست خدا را پشت دست این مستمند ببیند و جیب خدا را در عمق جیب فقیر ببیند. ولی مانمی بینیم. ایمان ضعیف است، دیده دل قوی نیست، خدا می گیرد. یک درهم که انفاق کردی، پروردگار جهان این یک درهم را می گیرد. او را پرورش می دهد، رشدش می دهد، نموش می دهد و در روز قیامت، که روز کمال فقر و نهایت احتیاج و نیاز است، به اندازه کوه احد و بلکه بزرگتر و سنگین تر از کوه احد به صاحب درهم باز می گرداند. آن روز هم نیاز فراوان است، مثلا دنیا نیست. به آیاتی که در قرآن مجید راجع به انفاق آمده و مثل هایی که خدا درباره انفاق زده است توجه کنید. در قرآن مثل یک دانه آمده است، یک درهم را که شما انفاق می کنید، مثل یک دانه است که در زمین بیفشانیم که هفت سنبل بیرون می آورد<sup>(40)</sup>، یا به مقتضای روایات هفتاد سنبل و خوشه ای هم هزار دانه، دو هزار دانه یا ده هزار دانه می دهد<sup>(41)</sup>. اینها به عنوان مثل ذکر شده، وگرنه در روایات است که گاهی پروردگار جهان به عوض یک انفاق، میلیون ها برابر، عوض می دهد. منتها تا مورد انفاق چه باشد و نیت آن کسی که انفاق می کند چگونه باشد و شرایط انفاق چگونه باشد. اینها در اشخاص بسیار فرق می کند، خیلی متفاوت است. یک انفاق حداقل ده برابر عوض دارد. حداقل آن ده برابر است که در این شبهه ای نیست. حالا از ده برابر بیشتر، صد برابر، هزار برابر، صد هزار برابر، یک میلیون برابر، چند میلیون برابر تا برود بالا. پس عمده مطلب باور داشتن این حقیقت است.

## شرایط انفاق

شرایط انفاق را نیز یاد گرفت. انسانی که انفاق می کند باید درست انفاق کند. این آیه نیز به این مطلب اشاره دارد: (و اما من عطی و اتقی، اعطا) می کند، با تقوا هم هست بر حذر است که مبدا این انفاقی که می کند، شائبه و ریا در آن باشد. مبدا این انفاقی که می کند از روی خودپسندی و غرور باشد یا بخواهد فخر و مباهات کند. پرهیز می کند که مبدا این انفاق به آن شخص انفاق شونده اذیتی برساند و به حیثیتش ضربه بخورد، آبرویش بریزد. مبدا به انفاق شونده منت گذاشته شود. نه! (واتقی. اعطی و اتقی.) کاملا از چیزهایی که انفاقتش را خراب می کند پرهیز کرده است. پرهیز کرده که انفاقتش خراب نشود و کامل باشد. و (صدق بالحسنى)، این انفاق بر اساس تصدیق به وعده الهی و ثواب الهی است. پس مزد دنیوی نمی خواهد. ابوالد حداح باغش را به آن مرد داد و درخت خرما را گرفت. درخت خرما را هم انفاق کرد و به آن صاحب خانه بخشید. نمی خواست پیغمبر از او قدردانی کند. پیغمبر به او احترام بگذارد یا در مجلس که آمد بالای مجلس، کنار دست خودش بنشانند. نه، این حرف ها نیست. بلکه این انفاق بر اساس باور و تصدیق وعده الهی بوده است. به اجر و پاداش الهی ایمان داشته و این گونه انفاق کرده است.

خلاصه انفاق کردن چنین موضوع مهمی است. بارها درباره این موضوع صحبت شده و به شکل های مختلف از آن سخن گفته شده است. انفاق در اسلام موضوع فوق العاده مهمی است و خیلی روی آن تأکید شده است. آن هم به صورت های مختلف و در موارد گوناگون. منتها مهم این است که انسان انفاق را با شرایطش انجام دهد تا صد در صد به حساب خدا گذاشته شود و به دست پروردگار جهان داده شود و به دست او تربیت پیدا کند و رشد کند تا در جهان

دیگر، در زندگی ابدی، پروردگار عالم عوض و ثوابش را به انفاق کننده عطا  
کند. باز مطالبی در ذیل این آیات هست که ان شاء الله بعد عرض می کنیم.

## جلسه ششم: سوره لیل و علی بن ابیطالب علیه السلام

نقل دیگری درباره شأن نزول سوره

نظر مفسران اهل سنت درباره شأن نزول

دیدگاه اهل تشیع در نقل روایات

معنای دیگر اعطی در تفاسیر شیعه

روایات درباره اعطی

تصدیق و باور همه آیات لازم است

دعای ملک برای انفاق کننده

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحیم \* فاما من اعطی و اتقی (5) و صدق بالحسنى (6)

فسنیسره لیسری (7) و اما من بخل و استغنی (8) و کذب بالحسنى (9)

فسنیسره للعسری (10) و ما یغنی عنه ماله اذا تردی (11))

نقل دیگری درباره شأن نزول سوره

همان طور که در شأن نزول سوره مبارکه اللیل در تفاسیر شیعه روایاتی

درباره ابوالد حداح که شرحش عرض شد، نقل شده است، در برابر، روایت

دیگری نیز هست که این سوره در مورد عمل علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده

است. تقریباً همان عمل و کاری که در روایاتی به ابوالد حداح نسبت داده شده،

در روایات دیگری به امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت داده شده که حضرت آن درخت

خرما را خرید و بعد به آن صاحب خانه بخشید و پروردگار جهان در عوض در

بهشت برای آن حضرت حدائق و باغ هایی قرار داد. منتها این روایات، روایاتی

است که تفسیر برهان، که در ذیل آیات منحصرأ نقل روایات می کند، و همچنین

تفسیر نور الثقلین، که این تفسیر هم صرفاً روایاتی را که درباره آیات است نقل

می‌کند، روایات مربوط به این آیات را که در مورد امیر المؤمنین است نقل نکرده‌اند. در تفاسیر دیگر هم نیست. اما علامه مجلسی اعلی الله مقامه الشریف در جلد نهم بحار که جلد قطور و مفصلی است و در احوال علی بن ابیطالب علیه السلام است <sup>(42)</sup>، بابی دارد مربوط به سخاوت و جود و انفاق علی بن ابیطالب. در این باب، تا جایی که بنده فعلا نظرم هست، دو روایت مفصل نقل می‌کند که از این دو روایت استفاده می‌شود که سوره مبارکه اللیل در شأن علی بن ابیطالب علیه السلام هنگامی که آن عمل را انجام داد نازل شد <sup>(43)</sup>، و این روایات را مرحوم مجلسی از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل می‌کند <sup>(44)</sup>. معلوم می‌شود که مرحوم سید هاشم محدث بحرانی، صاحب تفسیر برهان، تفسیر فرات بن ابراهیم را نداشته است. اگر می‌داشت مسلماً این روایات را در تفسیر برهان نقل می‌کرد و نیز معلوم می‌شود صاحب تفسیر نورالثقلین این تفسیر را نداشته که از آن نقل نکرده است. اما در کتابخانه علامه مجلسی، تفسیر فرات بن ابراهیم بوده است. فرات بنا بر ابراهیم از قدمای اصحاب ماست و از قدمای شیعه، یعنی از مشایخ و از اساتید علی بن بابویه قمی، پدر مرحوم صدوق، همین مرحوم صدوق علیه الرحمه که بسیار مشهور است و همه اسمش را شنیده‌اید و تا حدودی اوصاف و احوالش را می‌دانید. وی مرد فوق العاده بزرگوار و جلیل القدری بوده و به حدی در نقل روایات درست بوده که از همان ابتدا به صدوق معروف شده است. شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی است که قبرش هم در ری است و برای قبرش هم داستانی است که شاید بعضا شنیده باشید. پدر این مرد بزرگوار، علی بن بابویه قمی، هم از دانشمندان و علمای بزرگ بوده و قبر مقدسش در قم است و گاهی هم از پدر و پسر به صدوقان تعبیر می‌کند. اگر در یک نوشته‌ای، در یک کتابی، دیدید مطلبی از صدوقان نقل شده، منظور آن است که مرحوم

صدوق بزرگ، یعنی محمد بن علی بن بابویه و پدرش علی بن بابویه قمی، این دو بزرگوار آن روایت را نقل کرده اند. علی بن بابویه، پدر مرحوم صدوق، یکی از شاگردان فرات بن ابراهیم بوده است. این فرات بن ابراهیم کتاب هایی دارد، از جمله تفسیری که معروف است به تفسیر فرات بن ابراهیم و مرحوم مجلسی علیه الرحمه در مقدمه بحار با یک دلائلی ثابت می کند که تفسیر فرات بن ابراهیم کتاب معتبر و قابل اعتمادی است و می توان به آن اطمینان کرد<sup>(45)</sup>، و لذا خود علامه مجلسی در بحار در موارد مناسب مطالب زیادی از این تفسیر بزرگ نقل می کند. یکی از دانشمندان اهل سنت، ابوالقاسم حسکانی، که زمانی فی الجمله احوالش را نقل می کردم، کتابی دارد به نام شواهد التنزیل. ابوالقاسم حسکانی، که از علمای بزرگ اهل سنت و از علمای مورد اعتماد آنهاست، در شواهد التنزیل فقط روایاتی را نقل کرده که مربوط به آیاتی از قرآن است که درباره علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است و علت تألیف کتاب را هم ایشان خود در مقدمه این کتاب یعنی کتاب شواهد التنزیل آورده است. وی می گوید: روزی در یک جلسه بزرگی نشستیم بودم. دانشمندان، البته از فرقه های خودشان، گوشاگوش مجلس را پر کرده بودند. به مناسبتی، صحبتی از علی بن ابیطالب علیه السلام شد. یکی از دانشمندان حاضر در آن جلسه گفت: برای علی بن ابیطالب فضیلت چندانی نیست و مخصوصاً در قرآن حتی یک فضیلت برای علی بن ابیطالب نقل نشده و یک آیه که فضیلت و منقبتی برای آن حضرت نقل کند، نداریم. ایشان، ابوالقاسم حسکانی، می گوید این جمله را که از آن دانشمند شنیدم، خیلی ناراحت شدم که تا چه حد دانشمندی باید اهل کتمان باشد و حقایق را بپوشاند که درباره علی بن ابیطالب، که این همه آیات در قرآن مجید درباره حضرتش نازل شده، با این صراحت لهجه، بلکه با این وقاحت و بی

شرمی بگوید: نه! برای علی یک آیه در قرآن نداریم. می گوید از همان جا تصمیم گرفتم که هر چه می شود کتابی منحصر در این باره بنویسم، کتابی در مورد آیاتی که در شأن علی بن ابیطالب نازل شده، البته با روایات<sup>(46)</sup>. و مشغول به نوشتن این کتاب می شود. ظاهراً تا آنجا که در خاطر دارم، در این کتاب سیصد و ده آیه، ذکر می کند همراه با روایاتی از خودشان. مثلاً فلان آیه در مورد علی بن ابیطالب نازل شده، فلان آیه به دلالت این روایات در مورد علی بن ابیطالب نازل شده، و... کتاب مفصلی است. این ابوالقاسم حسکانی تفسیر فرات بن ابراهیم را داشته، احیاناً در خلال روایاتی که نقل می کند، برای اثبات مطلبش از تفسیر فرات بن ابراهیم هم روایاتی نقل می کند. خلاصه علامه مجلسی نیز از تفسیر فرات بن ابراهیم روایاتی نقل می کند که سوره اللیل در شأن علی بن ابیطالب عليه السلام نازل شده. این که در روایات آمده است که آیه ای در شأن علی عليه السلام نازل شده، در موارد مختلف، متفاوت است. گاهی آیه ای در شأن علی بن ابیطالب نازل شده که مضمون و محتوایش طوری است که در مورد شخص علی بن ابیطالب است و مربوط به هیچ کسی دیگر نیست. مثل آیه: (يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس<sup>(47)</sup>).

چون این آیه به اتفاق روایات شیعه و سنی درباره شخص علی بن ابیطالب است و پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله از طرف پروردگار جهان، مأموریت یافت که علی بن ابیطالب را به عنوان ولی امام بر جمیع مسلمین جهان تا قیامت، به مردم ابلاغ کند و حضرت را بر این موقعیت و مقام نصب کند. روایات اهل سنت هم در این مورد فراوان است. منتها، آنها ولایت را به شکل دیگری معنا می کنند. ولی نمی توانند منکر اصل مطلب شوند که مربوط به غدیر خم است.

این آیه برای شخصی غیر از علی بن ابیطالب ادا صدق نمی‌کند. در آن مورد است و خاص همان مورد. ولی آیاتی نیز هست که در شأن علی بن ابیطالب نازل شده، به این معنا که علی بن ابیطالب عملی و کاری انجام داده که سوره ای یا آیاتی نازل شده، اما آیه خصوصیت ندارد و به طور عموم ذکر شده. به این معنا که ممکن است اشخاصی دیگر، به پیروی از علی بن ابیطالب ع امام مسلمین، آن عمل را انجام بدهند و همان طور که علی بن ابیطالب مصداق آن آیات یا مصداق آن سوره است، این شخص هم مصداق آن آیات یا سوره واقع شود، مثل همین سوره مورد بحث.

(فاما من اعطی و اتقی، و صدق بالحسنی، فسئیسره للیسری.) امیر المؤمنین عملی انجام داد، انفاقی کرد، کاری کرد و وعده الهی را تصدیق کرد و باور داشت. این آیات به همین مناسب نازل شد. اما آیه به طور کلی نازل شده، امکان دارد اشخاص دیگر هم این عمل را در راه خدا انجام بدهند و برای خدا انفاق کنند، بخل نوزند، وعده های الهی را واقعا باور داشته باشند، بر اساس هان وعده های الهی انفاق کنند. این اشخاص مورد همان آیات می‌شوند، بلاشکال. در آن تردیدی هم نیست، منتها بحث در این است که آیات می‌تواند روایاتی را که بیان می‌کند این سوره یا چند آیه از سوره درباره عمل ابوالد حداح است، با روایاتی که بیان می‌کند این سوره درباره علی بن ابیطالب ع نازل شده یک جا با هم جمع کرد؟ یا نه، باید بگوییم یک دسته از این روایات، درست نیست، و جعلی است؟ نمی‌شود گفت یک قسمت از این روایات، حالا روایات مربوط به ابوالد حداح یا روایات مربوط به علی بن ابیطالب جعلی است و درست نیست. چون روایاتی که درباره ابوالد حداح است روایاتی است معتبر. حتی یک روایتش، که قبلا عرض کردم روایت صحیحه است که عبدالله بن جعفر



حمیری نقل کرده، از نظر فن حدیث روایتی صحیح و بسیار قرص و محکم است و نمی توان رد کرد. از این طرف روایاتی هم که فرات بن ابراهیم درباره علی بن ایطالب نقل کرده روایات معتبر است. رد کردن آنها هم مشکل است. شاید بتوان آن دو دسته روایات را با هم جمع کرد: نه این که سوره دو مرتبه نازل شده باشد، نه، بلکه مثلاً به این صورت که علی بن ایطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ عملی انجام داد، این سوره نازل شد، ابوالد حداح هم عملی انجام داد، رسول اکرم وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ همین سوره و همین آیات را درباره عمل ابوالد حداح قرائت کردند و خواندند. این هم یک نحوه نزول است. گویی همین سوره در مورد عمل ابوالد حداح نازل شده، همان طور که در مورد عمل امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده است. این خیلی مهم نیست.

#### نظر مفسران اهل سنت درباره شأن نزول

مهم تر از این مطلب، این است که عموم مفسران اهل سنت گفته اند این سوره یا آیت مورد بحث درباره ابوبکر صدیق، نازل شده و بعضی از آنها پافشاری سختی بر آن دارند. فخر رازی در تفسیر کبیر آن قدر روی این موضوع اصرار و پافشاری کرده که این سوره را سوره صدیق نامیده است، سوره واللیل را فخر رازی سوره صدیق نامیده است <sup>(48)</sup>. تا این اندازه پافشاری دارد که این سوره در شأن ابوبکر نازل شده است. و البته آنچه که آنها در این مورد نقل کرده اند، یک روایت بیشتر نیست و این روایت هم دست به دست گشته و لحن آن تغییر کرده و متن این روایات هم مختلف است. ابوبکر چه کرده که این سوره درباره اش نازل شده؟ می گویند ابوبکر بلال را خرید و آزاد کرد و در نتیجه این سوره مبارکه نازل شد. چون بلال هنگامی که اسلام آورد، برده امیه بن خلف بود و امیه بن خلف، از مشرکین قریش بود. بلال را عجیب می آزد و شکنجه می کرد. البته نقل این روایت در کتب اهل سنت مختلف است. بعضی ها نقل کرده

اند، روزی ابوبکر می گذشت و امیه بن خلف، بلال را عجیب در شکنجه و آزار قرار داده بود. به امیه گفت: چرا او را اذیت می کنی؟ تا کی او را در شکنجه و فشار قرار می دهی؟ امیه گفت: اگر خیلی دلت می سوزد این غلام را از ما بخر. باز نقل ها مختلف است. بعضی نقل کرده اند که ابوبکر گفت: یک غلامی دارم به نام فلان، از بلال هم خیلی چابک تر و زرنگ تر، بیا با آن غلام مبادله کنیم. گفت: مانعی ندارد. آن غلام را آورد و بلال را گرفت و بعد بلال را آزاد کرد. بعضی نقل کرده اند که مقداری طلا و یک برد یمانی آورد و بلال را به این برد یمانی و آن مقدار طلا خرید. حالا هر چه هست، می گویند ابوبکر بلال را خرید و در راه خدا آزاد کرد. بنابراین، این سوره مبارکه نازل شد <sup>(49)</sup>. منتهای کلام در این است که روایاتی که اینها نقل کرده اند سندهایش نزد ما سندهای معتبر و محکم و قابل اعتمادی نیست. اشخاصی که این روایات را نقل کرده اند برای ما شناخته شده نیستند و البته این موضوع در جای خودبختی علمی دارد خوب، برای خود آنها شناخته شده اند که اینها را نقل کرده اند. شناسایی ما از اشخاص با شناسایی آنها خیلی فرق دارد. شناسایی آنها از اشخاص، شناسایی بر مبنای صحیح و درست نیست. آنها روی هوی و هوس هایی، اشخاص را شناسای کرده اند، گذشته از این، بعضی هایشان اشخاصی را شناسایی کرده اند، ولی به مقتضای دلیل هایی آدم های کذاب، جعال و آدم هایی بوده اند که ابدًا قابل توجه و اعتنا و نیز مستقیم و درست نبوده اند. مثلاً ابوهریره، که شما بهتر با او آشنا هستید. ابوهریره نزد اهل سنت مهم و معتبر است و روایاتی که از ابوهریره نقل می کنند روایات خیلی عالی و مهمی است. در حالی که دانشمندان، مردان اهل تحقیق، درباره ابوهریره چیزها گفته اند، چیزها گفته اند، که عجب دروغ زن و عجب آدم جعالی بوده است. بسیار بسیار چیزها درباره ابوهریره گفته اند.

اخیراً بعضی از دانشمندان اهل سنت هم درباره ابهریره به شک و تردید افتاده اند که چه آدمی است؟ آدم عجیبی است. ابهریره که هیچ عایشه، آنقدر نزد اینها معتبر و بزرگ است که روایاتی که از ایشان نقل بشود، خیلی مهم است، گویی خدا گفته است، دیگر شبهه ای در آن نیست، گویی این حرف را خدا گفته است. از نظر تاریخ، عایشه، معلوم الحال است. خوب روشن است که تا چه حد و تا چه اندازه با علی و خاندان علی سرسخت بوده است. آن وقت، چگونه می توانیم به روایاتی که آنها نقل می کنند اعتماد کنیم و به روایاتشان صحه بگذاریم.

### دیدگاه اهل تشیع در نقل روایات

ما نمی توانیم به روایات آنها ابدأ اعتماد و تکیه کنیم. اما وقتی روایات، روایاتی مستند باشند و راویان آنها مشخص باشند و تحت ضوابطی محکم و قوی و با یک شواهدی اثبات شود که مثلاً روایان فلان حدیث، فرد فرد اشخاصی هستند عادل، دوازه امامی، کاملاً مضبوط و درست و مستقیم، دیگر قابل اعتمادند و مهم تر این که، احیاناً در موردی که ما روایاتی نقل کردیم، اهل سنت، هم مطابق با همان روایات، روایاتی نقل کرده باشند. خوشبختانه در این بحث مطلب این گونه است. ما روایات داریم، منتها در مورد ابوالد حداح یا در مورد امیرالمؤمنین یا در هر دو مورد. صاحب درالمنثور در تفسیر درالمنثور روایتی نقل می کند که نشان می دهد این آیات درباره ابوالد حداح نازل شده <sup>(50)</sup>، پس ما می پذیریم. اما روایاتی را که نقل می کنند این آیه درباره ابوبکر است، نقل نکردیم و قبول هم نداریم. پس طرفین در مورد نزول این آیات درباره ابوالد حداح توافق داریم. ما نقل کرده ایم آنها هم نقل کرده اند. اما در مورد ابوبکر تنها آنها نقل کرده اند. ما نقل نکرده ایم. ما روایتی نداریم. پس برای ما نقل آنها قابل پذیرش نیست. اما آنچه را که ما نقل کردیم آنها نیز به

سندهایشان نقل کرده اند، و محکم و معتبر است. بنابراین نامگذاری این سوره به سوره صدیق، عجیب بی انصافی و عجیب مخالفت با حق است. سوره، سوره اللیل است و درباره ابوالد حداح یا امیرالمؤمنین یا هر دو به آن شرحی که عرض شد، نازل شده است.

### معنای دیگر «اعطی» در تفاسیر شیعه

روایات دیگری باز در تفاسیر شیعه در تفسیر این آیات رسیده است. مثلاً در چند روایت این گونه مطلب را بیان می کند: (فاما من اعطی) یعنی (اعطی نفسه الحق<sup>(51)</sup>)، یعنی اعطا کرده نفس خودش را حق را. این یعنی چه؟ چون اعطا در اصطلاح دو مفعولی است، دو تا مفعول می گیرد، وقتی که مفعولش ذکر بشود. مثلاً می گوئیم: (اعطی حسن حسینا ثوباً). حسن اینجا فاعل است، یعنی اعطا کرد حسن، حسین را لباسی. حالا اینجا آمده است (اعطی نفسه الحق)، یعنی آن کس که اعطا کند نفس خودش را حق را. به چه معنا اعطا کند نفسش را حق را؟ یعنی در مواجهه با حق، پذیرای حق است، استنکاف ندارد که زیر بار حق نرود و حق را نپذیرد. نفسش را به گونه ای تزکیه و تربیت و آماده کرده که در هر کجا در هر مورد با حق مواجه شد، حق را می پذیرد. این گونه نیست که استنکاف کند، برایش دشوار باشد، تکبر بورزد و یا حق را نپذیرد، این طوری نیست.

(اعطی نفسه الحق، و اتقی یعنی و اتقی الباطل)، و پرهیز دارد از باطل، ابداً پیرامون باطل نمی گردد.

(و صدق بالحسنى، یعنی صدق بالولاية). یعنی ولایت علی بن ابیطالب و اولاد معصومینش را، یعنی ولایت و سرپرستی این خاندان را پذیرفته است. یعنی معتقد است و حقیقتاً باور دارد که علی بن ابیطالب و اولاد معصومینش سرپرست

مسلمانان و پیشوایان مسلمانان اند. موضوع ولایت و زعامت و حکومت واقعی اسلامی و سرپرستی جامعه مسلمین به حق از آن علی و اولاد معصومین علی بن ابیطالب است.

(فسنیره لیسری) او را مهیا می کنیم، برایش آسان می کنیم، بهشت و مسیر بهشت را. یسری بهشت است، جای یسر و سهولت و آسانی است و پروردگار جهان راه را برای این گونه اشخاص به سوی این یسری و به سوی بهشت و سعادت آسان می کند و به آنها توفیق می دهد که تا لحظه آخر به آن راه بروند. (و اما من بخل) اما آن کسی که بخل ورزید به نفس خودش. بخل گاهی نسبت به خود است یعنی کسی نسبت به خودش بخل می ورزد، مثل همین مورد، و اما من بخل، یعنی بخل ورزید به نفس خودش، به این که حق را به آن اعطا کند، که در نتیجه این بدان معناست که پذیرای حق نیست. نفسش طوری است که وقتی با حق مواجه شد، حق را نمی پذیرد. این گونه خودش را تربیت کرده است، پس به خودش بخل می ورزد، به این که حق را به خود اعطا کند و حق را به خودش بدهد و حق را قبول کند. بخل می ورزد، (و استغنی)، و خود را بی نیاز می بیند. با چه چیزی خود را بی نیاز می بیند؟ با دولت باطل و ولایت باطل. کسانی که به ناحق و به باطل، حکومت اسلامی را به دست گرفتند و خود را والی و حاکم مسلمین معرفی کردند و گفتند: ما سرپرست مسلمانانیم. اینها چه کسانی هستند؟ کسانی که در برابر اهل بیت حکومت را به دست گرفتند و اهل بیت معصومین و پیشوایان معصوم را از حکومت و ولایت و سرپرستی مسلمین برکنار کردند که در تاریخ معروف است. این شخص خود را مستغنی کرده و خود را با دولت باطل بی نیاز می بیند. (و کذب بالحسنى)، و

ولایت حق را هم تکذیب کرده است. قهرا چنین کسی ولایت اهل بیت را تکذیب می کند و باور نکرده است.

(فسنيسره للعسرى،) برای اینها هم راه را می گشاییم و رفتن به سوی عسر را آسان می کنیم، یعنی رفتن به سوی دوزخ، که دشوارترین جا و سخت ترین مسکن است و عذاب های سخت و دشواری در جهنم در انتظار آنهاست. اینها را به آن سو می بریم و برایشان کار را آماده می کنیم. اینها هم به آسانی به آن راه می روند و به دوزخ می پیوندند.

### روایات درباره «اعطی»

بعضی روایات هم به شکلی دیگر آیات را معنا می کنند، که البته با معنای قبلی منافات ندارد. چون آیات قرآن مجید معنای تو در تو دارند. معنای آیات قرآن مجید مراتبی دارد. معنایی عمیقی دارد. در روایتی، (و اما من اعطی) را معنا کرده به (اما من اعطی الخمس<sup>(52)</sup>)، همین خمسی که بین ما متداول است، (و من بخل،) آن کسی که بخل ورزید به خمس و خمس مالش را نداد، به آن شرحی که در روایات اسلامی و در فتاوا در مورد خمس آمده است.

یک روایتی هم در کتاب شریف کافی آمده است. در کتاب دعای اصول کافی آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی از جلوی باغی عبور می کردند، دیدند صاحب آن باغ نهالی را می نشاند. حضرت نزد آن مرد آمدند و فرمودند: ای مرد! می خواهی تو را به کشت یک نهالی دلالت کنم که از این نهال اساسی تر باشد؟ ریشه های قوی تر باشد؟ میوه های بهتری داشته باشد و میوه هایش دوام داشته باشد و باقی باشد؟ خوب، این چیز عجیبی است. چه درختی است؟ چه نهالی است؟ عرض کرد: یا رسول الله بفرمایید این نهال چه نهالی است؟ فرمودند: (إذا اصبححت و امسیت،) هنگامی که به صبح وارد می شوی و به شب،

بگو: (سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر)، که چهار ذکر است: (سبحان الله، الحمد لله، لا اله الا الله، الله اكبر). فرمودند: که اگر این ذکر را هنگام صبح و هنگام شب بخوانی، پروردگار جهان به جای هر کلمه ذکر، ده نهال در بهشت برایت می‌نشانند که میوه‌های گوناگون می‌دهد. این مرد باغبان تا این جمله و کلام را از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنید، عرض کرد: یا رسول الله، خدا را گواه می‌گیرم بر این که من این باغم را که ملک من است در راه خدا و برای خدا تصدیق دادم به بینوایان، بسم الله، بفرمایید، در اختیار شما، به هر کس که می‌خواهید بدهید. آن وقت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیات را در آن مورد قرائت کردند: (فاما من اعطى و اتقى و صدق بالحسنى). یعنی تصدیق کرد و باور داشت حسنا را، یعنی این وعده الهی را که به وسیله پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای این مرد بیان شد <sup>(53)</sup>.

باز در کافی، منتها در کتاب زکوة کافی، در ابواب صدقات، روایت دیگری است که **(صدق بالحسنى)** این گونه تفسیر شده که باور کند که اگر انفاق کرد، خداوند حداقل ده برابر تا صد هزار برابر زیادتر به او عطا می‌کند **(و کذب بالحسنى)**، یعنی کسی که تکذیب می‌کند این وعده بزرگ الهی را، که به جای یک درهم انفاق، خدا ده برابر تا صد هزار برابر و بیشتر، به او عوض می‌دهد، این وعده را تکذیب کند <sup>(54)</sup>. آن کس که تصدیق کند این وعده حسنا را، این وعده بزرگ نیکوی الهی را، پروردگار جهان راه را بر او آسان می‌کند، هر عملی که برای او پیش بیاید که آن عمل او را به سوی بهشت می‌برد، خداوند آن شخص را توفیق می‌دهد که آن عمل را انجام بدهد، و بر عکس، اگر کسی این وعده الهی را تکذیب کند، آن کارهایی که برای کشاندن وی به دوزخ است

برایش اتفاق می افتد، خدا برایش راه می گشاید. خدا او را به خودش وا می گذارد که آن کار را مرتکب بشود و به دوزخ منتهی بشود.

### تصدیق و باور همه آیات لازم است

(و صدق بالحسنى.) این حسنا بنا به روایاتی که عرض شد یا این وعده الهی است که به جای یک درهم انفاق، یک چیز جزئی در راه خدا دادن، خدا این همه عوض می دهد، صد هزار برابر، یک میلیون برابر، چند میلیون برابر، و یا مراد بهشت است که در روایت، حسنا را به بهشت تعبیر کرده اند، و یا ولایت علی بن ابیطالب و اولاد معصومینش، تصدیق و باور این مطلب چیز ساده و کوچکی نیست. فکر نکنیم که ما ولایت علی بن ابیطالب را که شبهه ای در آن نیست، باور کرده ایم و تصدیق داریم و دیگر شیعه هم هستیم! تصدیق کردن ولایت امیر المؤمنین، باور داشتن ولایت آن حضرت و اولاد معصومینش چه فرقی با باور داشتن وعده الهی دارد؟ اگر معنایش این وعده الهی باشد که خداوند در برابر انفاق عوض می دهد، پس چرا ما باور نمی کنیم؟ این دو چه فرقی دارند که ما آن را باور کرده ایم، اما این را باور نکرده ایم. جان مان در می آید اگر بخواهیم یک درهم انفاق کنیم، خیلی برایمان ناگوار و دشوار است. شاید در بعضی موارد اگر انفاقی کردیم بعد پشیمان باشیم که از دستمان رفت. چرا انفاق کردیم؟ چطور آن ولایت را باور کردیم اما این را باور نکردیم، در صورتی که هر دو از یک مبدأ است. هر دو را خدا و قرآن گفته اند: (و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه<sup>(55)</sup>). بدانید آنچه که در راه خدا انفاق می کنید، پروردگار جهان جایش را پر می کند، عوض و جایگزین آنچه را انفاق کردید، می دهد. این را باور نکردیم، عملاً پیدا است. آن طوری که در مورد ولایت فکر می کنیم قرص و محکم هستیم و موضوع امامت و ولایت علی را قبول کرده ایم و



ولایت علی بن ابیطالب با جانمان و با طینت مان خمیر شده، در مورد انفاق به این شکل باور نداریم. هر چند عملاً معلوم می شود به آن هم درست باور نداریم. چون کسی که حقیقتاً ولایت علی بن ابیطالب را باور دارد و پذیرفته، باید بالاخره تا حدودی مشی او، مشی علی بن ابیطالب باشد. اگر به حقیقت، ولایت علی بن ابیطالب را قبول کرده پس باید سنت و روش علی بن ابیطالب در زندگی باشد. اگر کسی بگوید من ولایت علی بن ابیطالب را تقدیق می کنم، اما سنت و روشش در زندگی یک سنت و روشی باشد و رای سنت علی بن ابیطالب، پس معلوم می شود دروغ می گوید. البته این دروغ خیلی آشکار نمی شود، اما در مورد این وعده الهی، در مورد انفاق، این گونه نیست، و معلوم است. مسئله مهمی است. می فرماید: و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون<sup>(56)</sup>. کسانی که از بخل نفس، نگاه داشته شدند، یعنی نفسی دارند سخی، با وجود و با بذل و بخشش، مفلح و رستگارند. سخاوت وجود و بخشش هم بیهوده مال صرف کردن نیست، که سفره گسترده ای پهن کند پول زیادی به کسی بدهد، بی گذار پولی خرج کند، نه آن طور نیست. جود و سخا به این معنا که پول را به مورد و به جا، صد در صد آن طور که مرضی خداست و پسندیده اوست، در راه خدا مصرف کند. وقتی این طور مصرف کرد می شود آدمی سخی، دیگر نفسش بخل ندارد و می شود رستگار و روسفید. چنین شخصی مفلح و پیروز است.

(الم یعلوا ان الله هو یقبل التوبه عن عباده یاخذ الصدقات<sup>(57)</sup>). این آیه خیلی عجیب است، خیلی عجیب. در سوره توبه آمده است. (الم یعلوا)، آیا گروه هایی از این مسلمانان که انفاق کردن برایشان دشوار است نمی دانند که خداوند توبه بندگان را می پذیرد، (و یاخذ الصدقات) صدقات را او می گیرد که قبلاً هم اشاره شد. باز در کافی روایتی است از امام ششم که فرمود:

(الصدقة تقع في يد الرب تبارك و تعالی قبل ان تقع في يد العبد<sup>(58)</sup>). من و شما پول را ظاهراً در دست یک انسان مستمند می گذاریم، اما در حقیقت دست پروردگار جهان فوق دست اوست، دست خداوند پیش از دست اوست. صدقه اول در دست خدا قرار می گیرد، بعد در دست بنده. گویی از دست خدا به دست بنده داده می شود. آن بنده خدایی که زمانی پیامبر اکرم ﷺ به او فرمود می خواهی تو را دلالت کنم به یک نهالی، به یک نهالی که ثابت تر، برقرارتر، میوه هایش بهتر و پاینده تر از این نهال باشد؟ عرض کرد چه چیز است؟ تا حضرت جواب را فرمودند، طوری تحت تاثیر واقع شد و باور کرد که گویی مطلب را می بیند، یقین کرد و فوراً عرض کرد: یا رسول الله، این باغ را انفاق کردم در راه خدا. باور کردن مطلب آثاری دارد، اگر انسان به حقیقت باور کند.

#### دعای ملک برای انفاق کننده

در روایاتی داریم که ملکی هر روز ندا می کند و صدایش بلند است که: (اللهم اعط كل منفق خلفا و كل ممسك تلفا<sup>(59)</sup>). آیا امکان دارد دعای این ملک مستجاب نشود؟ هر روز، و در بعضی روایات هم هست اول صبح، می گوید: پروردگارا، بارخدایا، هر کس انفاق کرد تو عوضی جایگزین انفاق او کن و هر کس امساک کرد و حاضر نشد انفاق کند در راه تو، تلفی در مال او بیاور، مال او را تلف کن. تلف هم نه به این معنا که اگر کسی یک روز انفاق نکرد، شب صد هزار تومان گم کند. تلف، شکل های مختلف دارد. چه تلفی از این بالاتر که انسان عمری زندگی کند، چیزی هم زیاد در دستش باشد، اما برای خودش از این چیزها استفاده نکند، هر چه خرج می کند، خرج تنش بکند همه ضایع بشود، از بین برود، یک درهمش به دست خودش نرسد. وقتی از این

جهان می رود، گدای محض از این جهان برود. (اللهم اعط کل منفق خلفا و کل ممسک تلفا،) تلفی در مالش قرار بده.

پس این یک وعده است. وعده ای حقیقی و وعده ای درست که پروردگار جهان در قرآن فرموده و در روایات اسلامی هست. این وعده را اگر انسان باور کند، آنگاه انفاق خواهد کرد و در انفاق هم خواهد کوشید تا انفاق به جا و درست باشد و انفاقش خداپسندانه شود، واقعا انفاقی بشود که به دست خدا برسد و بعد به دست آن شخص برسد. آن وقت آن نتیجه هایی که در قرآن و روایات نقل شده نصیب این شخص خواهد شد. مبنا و اساس در این آیات، (فاما من اعطی،) و نیز در قرینه آن فاما من بخل انفاق است. باز در ذیل این آیات بعضی از اصول کلی و مطالب کلی در مورد انفاق را عرض خواهیم کرد.

## جلسه هفتم: اهمیت انفاق و شرایط آن

بیان فضایل اهل بیت در اشعار عبدی  
علامت شیعه: تصدیق گفتار با عمل  
تقوا در آیه، اشاره به مال حلال است  
ایمان و عمل صالح در آیات قرآن  
تأثیر یاد خدا در زندگی  
بی ایمانی و سختی زندگی  
اثر انفاق بر اجتماع و مردم  
انفاق بدون انتظار سپاسگزاری  
(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحيم \* فاما من اعطی و اتقی (5) و صدق بالحسنى (6)  
فسنيسره لليسرى (7) و اما من بخل و استغنى (8) و كذب بالحسنى (9)  
فسنيسره للعسرى (10) و ما يغنى عنه ماله اذا تردى (11))

## بیان فضایل اهل بیت در اشعار عبدی

یکی از شیعیان بزرگ و اصحاب عالی قدر امام ششم علیه السلام به نام سفیان پسر مصعب، ملقب به عبدی که در السنه به عبدی معروف است، از شعرای بزرگ شیعه است و اشعار فراوانی دارد. ظاهراً قطعی و مسلم است که تمام اشعاری که وی در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم الصلوه و السلام سروده است و احیاناً در مرتبه این خاندان، اشعاری محکم و آموزنده است. در روایت معتبری از امام ششم علیه السلام نقل شده که به شیعیان خطاب کرده اند که ای شیعیان ما (علموا اولادکم شعرا عبدی فانه علی دین الله<sup>(60)</sup>)، که همین کلام امام ششم برای بیان جلالت و بزرگواری عبدی بس است. حضرت فرمودند: به فرزندان تان شعرهای

عبدی را تعلیم کنید، به آنها یاد بدهید، زیرا عبدی، بر دین خداست. یعنی مسلمانی است مستقیم و مسلمانی است صحیح العقیده و قطعا اشعارش بر مبنای ایمان و اعتقاد درست است. اگر کسی شرح حال عبدی را خواست، مدرک خیلی نزدیک و معروف، جلد دوم کتاب شریف الغدیر تالیف علامه بزرگوار و دانشمند مجاهد، مرحوم علامه امینی است. در این کتاب تا حدودی احوال عبدی ذکر شده و قسمتی از اشعار و قصائدش به تناسب نقل شده است. البته شرح حال بسیار اجمالی اش در الکنی و الالقاب از مرحوم حاج شیخ عباس قمی اعلی الله مقامه الشریف نیز هست<sup>(61)</sup>. در بحار نیز احوال عبدی به مناسبت این که از اصحاب امام ششم علیه السلام بوده ذکر می شود. نوعا وقتی انسان به اشعار عبدی مراجعه می کند، می بیند تقریبا مضمون روایاتی است که از ائمه معصومین درباره فضایل و مناقب این خاندان رسیده و او به شعر در آورده است. مثلا روزی خدمت امام ششم علیه السلام می آید و از حضرت درباره تفسیر این آیه سوره اعراف، و علی الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم<sup>(62)</sup>، سؤال می کند. امام ششم بیانی از این آیه می فرمایند. عبدی از امام ششم اجازه خواست که مطالب حضرت را در قالب اشعاری بیان کند و حضرت به او اجازه دادند و در همان جا قصیده ای در این مورد سرود<sup>(63)</sup>. او مردی خوش قریحه و خوش ذوق و دارای طبع فوق العاده لطیفی بوده است.

در کتاب روضه کافی هم روایتی است که روزی همین عبدی، سفیان بن مصعب عبدی، به منزل امام ششم علیه السلام رفت. امام ششم موقع را غنیمت شمردند و به عبدی فرمودند: بنشین. عبدی نشست و حضرت اهل خانه را که سرپرستانش ام فروه، مادر امام ششم، بود صدا زدند و فرمودند: در پس پرده بنشینید. پشت پرده نشستند و حضرت به عبدی فرمودند: مرثیه جد ما حسین

بن علی علیه السلام را بخوان. ایشان اشعاری خواندند به طوری که حضرت و زن هایی که پشت پرده بودند صدایشان به گریه و نوحه بلند شد <sup>(64)</sup>. خلاصه او یک چنین مردی بوده است.

وی قصیده معروفی دارد که قسمتی از اشعار این قصیده در جلد دوم الغدیر است. یک قسمتش این است که به ائمه معصومین خطاب می کند:

ابوهم هو الصدیق آمن و اتقی و اعطی و ما اکدی و صدق بالحسنى  
این قصیده از لحاظ ادب و بلندی شعر یک قصیده بسیار عالی است. مطالب آن هم مطالب خیلی عالی و محکمی است. او در این شعر می گوید: ای ائمه هداه، از حسن تا امام دوازدهم، پدر شما چه کسی است؟ او صدیق است، او علی بن ابیطالب است. او صدیق اعظم و فاروق امت، علی بن ابیطالب است. منتها مفسران سنی سوء استفاده کردند و لقب صدیق را که به مقتضای روایات متواتر از القاب مخصوص و شریف علی بن ابیطالب است <sup>(65)</sup>، برای خودشان لقب صدیق را روی ابوبکر گذاشتند و فاروق را روی عمر. ولی صدیق و فاروق در حقیقت دو لقب و دو عنوان برای علی بن ابیطالب است. ای خاندان عصمت و طهارت، پدر شما صدیق است، صدیق حقیقی که، آمن و اتقی، ایمان آورده و باتقواست، حقیقت تقوا. (و اعطی و ما اکدی)، پدر شما آن کسی است که اعطا کرد، یعنی مالش را در راه خدا داد، و ما بخل، و بخل نورزید و عطا و جودش کم نبود، (و صدق بالحسنى) و آن شخص صدیق، که پدر شما خاندان است، تصدیق کرده است به حسنا. این کلمات (اتقی و اعطی و صدق بالحسنى) به همین آیات مورد بحث اشاره دارد. (فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنى). در این بیت معلوم می شود عبدی به این معنا اشاره کرده است که علی بن ابیطالب علیه السلام مردی بود به تمام معنا پارسا و متقی، و مردی بود که حقوق الهی

را از واجب و مستحب عطا می کرد، و کسی بود که حسنا را تصدیق کرد، یعنی وعده نیکوی الهی را باور داشت. از این شعر بر می آید که این سوره درباره موضوع اعطای علی بن ابیطالب و تصدیقش به حسنا و عملی که انجام داده است نازل شده، و نزول این سوره در آن مورد، در آن زمان ها معروف بوده است. معلوم می شود که عبدی این حقیقت را از امام ششم علیه السلام شنیده و در ضمن شعر، مطلب را ذکر کرده است. بنابراین این گونه به نظر می آید که این آیات در موردی نازل شد که علی بن ابیطالب علیه السلام انفاق کرد. آن هم به آن معنا خاصی که عرض شد. درخت خرما را خرید و به صاحب خانه ای داد تا از اذیت و آزار همسایه برهد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس وعده الهی به علی بن ابیطالب فرمود: خداوند در عوض این درخت خرما به تو حدائق و باغ ها در بهشت عطا می کند و این آیات نازل شد و البته نزول این آیات در این مورد، و در مورد ابوالد حداح که قبلا بیان شد موضوع خیلی مهمی است. مسلمانی عملی را انجام بدهد و از طرف پروردگار جهان درباره او سوره یا آیاتی نازل شود. این موضوع ساده ای نیست، البته برای چه کسی؟ بعضی از ما، نوع ما، این مطالب را خیلی ساده تلقی می کنند و به آن زیاد اهمیت نمی دهند. لازمه ایمان، عمل است. واقع امر این است که ما مردم دنیا، می گوییم به قیامت ایمان داریم، به بهشت و جهنم، به خدا، و به فضل و رحمت او ایمان داریم. ولی گفتن، دلیل بر وجود چیزی نیست، عمده عمل است. عمل انسان باید نشان دهنده ایمان شخص و باور شخص باشد، و این منحصر به این زمان هم نیست.

### علامت شیعه: تصدیق گفتار با عمل

قبلا روایتی عرض کردم که امام هفتم یا موسی بن جعفر علیه السلام به شیعیان فرمودند: خیلی از شماها بر پشتهی ها تکیه زده اید و گفته اید: (نحن شیعة علی).

نحن شیعة علی). بله، انسان یک جا که نشست و تکیه زد به یک تکیه گاهی ممکن است حرف ها بزند و ادعاها داشته باشد. فرمود: خیلی نشستند و به متکاها تکیه کرده اید و گفته اید: ما شیعیان علی هستیم. ما دوستدار خاندان عصمت و طهارت هستیم. ولی نه! این طور نیست، نوعا شیعه به حق نیستند. بعد فرمود: شیعه علی چه کسی است؟ (و انما شیعة علی من صدق قوله فعله)، شیعه آن کسی است که عملش گفتار او را تصدیق کند، یعنی عملش با گفتارش تطبیق شود. این شیعه علی ابن ابیطالب است (66).

باور کردن این مطلب به حق و حقیقت، روحیه دیگری در انسان ایجاد می کند. شما باور می کنید که این آیات در مورد عمل ابوالد حداح نازل شده. ابوالد حداح آن باغ را داد و آن درخت خرما را خرید. یک باغ داد و یک دانه درخت خرما خرید. آن باغ را ابوالدحداح از کجا پیدا کرده بود؟ بدون تردید باغی که ابوالد حداح داشته صد در صد حلال و طیب و به تمام معنا پاک بوده است. هیچ گونه حقی از احدی، ولو یک ذره در آن نبود. باغی حلال، طیب، پاک و مال شخص خودش بوده است. این باغ را داد و در ازای آن یک درخت خرما از همسایه مؤمن گرفت وبعد آن درخت خرما را به این مرد مؤمن واگذار کرد و خدا به عوضش در بهشت درختان خرما، درختان میوه دار و باغ های متعدد به او عطا می کند. این آیات هم نازل شد.

#### «تقوا» در آیه اشاره به مال حلال است

یکی از شرایط حساس و مهم حسن انفاق این است که انسان چیزی را که انفاق می کند، از راه حلال به دست آورده باشد. اگر از راه حلال نباشد انفاقی که می کند نزد پروردگار جهان ذره ای ارزش ندارد، ابدا ارزش ندارد. مال چه کسی است که انفاق کرده است؟ حق چه کسی است که در ید اوست و او انفاق



کرده است؟ مالی که از راه حلال و مشروع به دست نیاید و انسان آن مال را انفاق کند، عینا مثل همان شخصی است که در زمان امام ششم، خیلی هم به زهد و تقوی معروف و مشهور بود. مرد پارسایی بود. امام ششم می خواستند ببینند چطور آدمی است؟ کارهایش چگونه است؟ اتفاقا یک روز حضرت با این مرد مصادف شدند و مواظبش بودند تا رفتارش را ببینند. شهرتش و پارسایی اش جامعه را پر کرده بود، می خواستند ببینند چگونه مردی است آن مرد به دکان بقالی رسید، دو انار دزدید. بقال را غافل کرد، یا آنجا ایستاد و منتظر بود تا بقال رویش را بگرداند و خلاصه دو انار دزدید. از آنجا رد شد در مغازه نانوايي هم با یک کلکی، دو قرص نان دزدید، برداشت و رفت. در بین راه، این دو نان و دو انار را به چهار نفر تصدیق داد. حضرت از این کار خیلی تعجب کردند. این آدم پارسا، عابد، معروف، خوب این چه عملی بود که انجام داد! حضرت جلو آمدند و راز مطلب را از او پرسیدند. این مرد گفت: شما مثل این که به احکام دین و آیات قرآن خیلی آشنایی ندارید. فرمودند: چطور؟ گفت: برای این که خدا در قرآن با صراحت می گوید: برای یک گناه یک کیفر، و برای یک حسنه حداقل ده پاداش، ده جزا دارد. من دو انار و دو قرص نان دزدیدم، می شود چهار گناه و آدمم هر چهار تا را در راه خدا انفاق کردم. چهار تا ده تا می شود چهل تا. چهار تا از آن کم بشود، می ماند سی و شش تا. سی شش حسنه خالص پاک برای من مانده است. این یک حساب بسیار روشن و واضح است حضرت فرمودند: شما غفلت کردید. انما یتقبل الله من المتقین<sup>(67)</sup>. پروردگار جهان کارهای اشخاص با تقوا را می پذیرد و قبول می کند. این عمل تو بر اساس دزدی و بر پایه سرقت است، تقوا در آن نیست و لذا این انفاق ذره ای ارزش ندارد، تازه به جای حسنه، گناه هم هست. چون در مال غیر، تصرف کردی.

آنجا دزدیدی و بعد آمدی اینجا تصرفی کردی بدون اذن صاحبش، بدون رضایت صاحبش به کسی دیگر دادی. گذشته از این حسنه نیست، چند گناه شده است<sup>(68)</sup>. در روایات هم هست، فرمودند: انفاق، هنگامی به معنی واقعی انفاق است که از مال حلال باشد. انسان از راه حلال مالی به دستش بیاید و بعد در راه خدا و برای رضای خدا انفاق بکند.

این که در آیه قید اتقی آمده، (فاما من اعطی و اتقی)، کسی که اعطا می کند مال را، و اتقی، و آدم تقوا پیشه ای است، یعنی از راه تقوا و درستی مال را کسب کرده و به دست آورده و قید دیگر این است: (و صدق بالحسنى)، یعنی وعده نیکوی الهی را باور داشته باشد. به این معناست که انفاقی که می کند به حقیقت بر اساس وعده الهی باشد که تا عوض این انفاق را از خدا بگیرد. به این معناست که انفاقش واقعا برای خداست و برای رضای او، هیچ منظور دیگری ندارد، ابداء. و حتی به این منظور نیست که طرف از او سپاسگزاری کند و او را مدح و ثنا بگوید، ابداء. صرفا برای خاطر خدا و خشنودی اوست. و (صدق بالحسنى فسئیر لیسری)، آن وقت ما به او توفیق می دهیم، برایش طریقه و راه آسانی را مهیا و آماده می کنیم، مسلما هم در این زندگی و هم در آن زندگی. منتها سهولت و آسانی به چه معنا؟ سهولت و آسانی به معنای واقعی.

### ایمان و عمل صالح در آیات قرآن

آیه ای در سوره نحل است، (من عمل صالحا من ذکر او انشی و هو مؤمن فانحیینه حیوة طیبة<sup>(69)</sup>)، هر که عمل صالح انجام داد از مرد یا زن، و او مؤمن بود ما به او زندگی طیب و خوش و راحت می دهیم. این نکته را ذکر کنم که اینجا قید مؤمن بودن آمده است، چون عمل هر چه خوب باشد و مورد پسند باشد، اگر بر اساس ایمان به خدا نباشد، در حقیقت ارزشی ندارد. عمل بر اساس

ایمان ارزشمند است. شخصیت انسان هر چه باشد، هر چه بزرگ باشد، هر چه قدرتمند باشد و هر چه به خلق خدمت کند و موجبات آسایش به خلق را فراهم کند اما کارهایش در سایه ایمان به خدا نباشد و به معنای درست ایمان نداشته باشد، عملی که انجام داده ابدأ ارزشی ندارد، هیچ. در دنیا ممکن است نتیجه ای بگیرد، اما در آخرت برای روحش و برای زندگی ابدیش اصلاً ارزش ندارد. چون کار باید بر اساس ایمان باشد تا ارزش پیدا کند. (من عمل صالحا من ذکر او انتی و هو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة،) هر که از مرد یا زن عمل انجام داد و مؤمن بود، ما به او زندگی طیب می دهیم، زندگی خوش و راحت. راحتی و آسایش و سهولت و یسر چیست؟ چطور معنی می شود؟

### تأثیر یاد خدا در زندگی

(الا بذكر الله تطمئن القلوب<sup>(70)</sup>). من اعرض عن ذکری فان له معشیه ضنکا<sup>(71)</sup>. با یاد خدا انسان می تواند آسان زندگی کند و زندگی اش آسان و سهل باشد، چرا؟ چون اگر با یاد خدا زندگی کرد و با ایمان به معنی واقعی، در طول زندگی به همه چیز با دید ایمان می نگرد و در برابر تمام حوادث و پیشامدها و همه امور با روح ایمان برخورد می کند، و با یک روحیه الهی با همه چیز روبرو می شود وقتی همه امور را از او و به اراده او دید، و روی حکمت و مصلحت، دیگر نارضایتی و ناراحتی معنا ندارد. با دلی آرام زندگی می کند. قهراً، زندگی برای او سهل و آسان است و زندگی برای او خوشی است و بر تمام مشکلات فائق می آید و همه مشکلات را به آسانی زیر پا می گذارد و از آنها می گذرد.

### بی ایمانی و سختی زندگی

شخصی که ایمان ندارد، بخیل است، خود را بی نیاز و مستغنی می بیند، کسی که خودش را به خودش متکی می بیند و وعده های الهی را باور ندارد، در

زندگی دائما با مشکلات مواجه است. اصلا زندگی در کام او شیرینی ای ندارد، زندگی برای او سخت و دشوار است. گاهی از آنها شنیده می شود که به زندگی لعنت می کنند و به خودش نفرین می کنند. چرا خدا ما را خلق کرد، این چه زندگی است، مگر جهان صاحبی ندارد، مگر دنیا آفریدگاری ندارد، جهان برای چیست؟ این افراد زندگی بسیار سخت می بینند. (وضاقت علیهم الارض بما رحبت<sup>(72)</sup>). گروه هایی هستند که زمین با این وسعت برای آنها تنگ و سخت است، این زندگی برایشان با عسر و مشکلات و سختی است. پس همان طور که این آیات می گویند هنگامی که انسان به وعده الهی ایمان داشت و در سایه ایمان زندگی کرد، کاملا با سهولت و آسانی زندگی می کند. آدمی که بر اساس ایمان زندگی می کند، اگر بخواهد انفاق کند، برایش دشوار است؟ نه، با کمال میل، با کمال شوق، با کمال رغبت، انفاق می کند و لذت هم می برد. اما آدمی که این گونه نیست، اگر ضرورتی اقتضا کند و مجبور شود که انفاق کند، روی هر حسابی، این انفاق را با آسانی می کند؟ واقعا جان می کند تا انفاق بکند. برایش سخت و دشوار و صعب است. خلاصه، این آیات مورد توجه و اعتناست، آیات مهمی است و مورد نزولش هم مهم است. درباره انفاق و درباره خلافتش بخل است. آیاتی که در قرآن در مورد انفاق هست، شاید در حدود شصت آیه یا شصت و اندی آیه باشد، غیر از موضوع زکات، فقط آیاتی که با لفظ انفاق ذکر شده است. البته آیات زکات هم فراوان و عجیب است و روایات عجیبی نیز در مورد زکات آمده است. آیات انفاق برابر با ایمان، عدل ایمان ذکر شده است. اسلام به این موضوع خیلی تکیه کرده و موضوع مهمی است.

## اثر انفاق بر اجتماع و مردم

ما تا آنجا در مورد انفاق صحبت کردیم. اما اثر آن را بر مردم و جامعه ذکر نکردیم. انفاق درست و صحیح با جامعه و مردم چه می کند؟ چون انفاق سبب می شود رابطه انسان، انسان منفق و انفاق کننده با خلق خدا و با مردم و با افراد اجتماع، رابطه ای حسنه شود، رابطه و پیوندی نیکو ایجاد شود، یک پیوند عاطفی، رابطه و پیوند اخوت و برادری، و صلح و صفا برقرار گردد. در وجود انسان انفاق کننده صفای خاصی به وجود می آید و شح نفس و بخل و کوتاه نظری و کوتاه همتی از او دور می شود. عجیب تربیت و تزکیه می شود و نفسی پاک پیدا می کند. لذا در سوره توبه خداوند به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب می کند: **(خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا<sup>(73)</sup>)**. تعبیر را ببینید. از مردم صدقاتی را اخذ کن و بگیر که بدین وسیله آنها را تطهیر کنی. یعنی بدن هایشان را شستشو بدهی و تطهیرشان کنی؟ به یقین یعنی افکارشان و جان هایشان را تطهیر کنی، اندیشه هایشان را تطهیر کنی. و **(تُزَكِّيهِمْ بِهَا)** و آنان را رشد و نمو بدهی. پس انفاق نه تنها رابطه بین انفاق کننده و مردم اجتماع را رابطه ای نیک، و رابطه و پیوندی از هر جهت انسانی و معنوی قرار می دهد، بلکه جامعه را تطهیر و تزکیه می کند و به آنها رشد و نمو می دهد. از قدیم می گفته اند: انسان عبد احسان است. **(الانسان عبید الاحسان)**. حالا ببینید اگر احسان و انفاق بر اساس عاطفه و رحمت و مهر و برای خدا باشد، چه آثار بزرگی در جامعه می گذارد. عبادات در اسلام مثل نماز و روزه و حج به یک معنا رابطه و پیوند میان بنده و خداست، رابطه ای حسنه و پیوندی نیکو میان بنده و خداست. اما انفاق به طور کلی رابطه میان انسان و مردم است. از این رو اسلام به انفاق اهمیت زیادی داده است.

در هر جامعه ای کمبودهایی هست، کمبودهای فردی و اجتماعی. ممکن است این کمبودها ضررهای بسیار خطرناکی برای فرد یا اجتماع داشته باشد. اصلا کمبودهای زندگی، فرد و اجتماع را فلج می کند، سرآسیمه می کند. فرد و اجتماع را ناراحت می کند. افراد در اثر کمبودها، شرارت می کنند، ممکن است اقدام هایی بکنند، دست به کارهایی بزنند که برای جامعه و افراد آن خوب نیست. اما وقتی این کمبودها جبران شد، جامعه اصلاح می شود، همه به هم خوشبین می شوند، با همدیگر با مهر و دوستی و مودت و محبت زندگی می کنند.

در جلد زکات و سائل و جلد زکات کافی ببینید، گذشته از آیات قرآن مجید، روایات درباره انفاق چه بیانات و مطالبی دارند و به ما یاد می دهند که چگونه انفاق کنیم؟ انفاق مان بر چه اساس و پایه ای باشد؟ در مورد انفاق در روایات است که اشخاص، باید خیلی دقت کنند. مبادا کسی برای خانواده اش اهمیتی قائل نباشد، آنها را تحت فشار قرار بدهد و به زحمت بیندازد و دلش خوش باشد که در آمدش را در راه خدا انفاق می کند و به این و آن می دهد، این غلط است. ابتدا باید به خانواده رسید و سپس اگر مازادی داشت به دیگران داد. فقط موضوعی که هست موضوع ایثار است، یعنی دیگران را بر خود اختیار کردن. این برای همه مردم نیست و شرایطی هم دارد. آن برای کسی است که خانواده ای دارد که اگر مقداری کم بای زندگی آنها گذاشت، آنها خرم و خوشحال و راضی اند و صد در صد این کار را که آنچه خودشان نیاز داشته اند به دیگران داده اند تحسین می کنند. اگر کسی اهل خانه را این گونه تشخیص داد، از کوچکو بزرگ، واقعا ایثار بکند مانعی ندارد. اما اگر این چنین نبودند، ابا جایز نیست که این عمل را انجام بدهد. مثلا اگر باید ده قرص نان به خانه ببری، بدانی

که با بردن نه تا نان آنها ناراحتند، ناراضی اند واقعا خودرا در فشار می بینند و این عمل تو را عملی قبیح می دانند، باید همان ده نان را به خانه ببری. اگر از ده تا نان، یکی اضافه بود آن را به دیگری بدهی. اما گاهی شما خانواده ای داری که به گونه ای تربیت شده اند و روحیه ای دارند که اگر ببینند شما به جای ده نان پنج نان به خانه بردی، همه خرم و خوشحال می شوند و خدا را شکر می کنند که شما موفق شده ای این پنج نان دیگر را انفاق کنی، لذت می برند و خوشحالند، اینجا اشکالی ندارد. آن قدر روایات هست که ائمه معصومین با صراحت می فرمایند: (ابدء بمن تعول<sup>(74)</sup>)، در انفاق ابتدا کن به کسانی که در عائله و خرج تو هستند، مبادا آنها را نادیده بگیری و به آنها نرسی، آن وقت بخواهی به دیگران برسی. اگر به اینها نرسی و به دیگران برسی، یقین بدان که این رسیدگی به دیگران به جا و برای خاطر خدا نیست، چون خلاف کردی. اول به آنهایی برس که تحت قیمومیت و عیال تو هستند، بعد به دیگران. مگر این که اینان، صد در صد از کار تو راضی باشند و رغبت داشته باشند و بدشان نیاید. این حرف دیگری است.

### انفاق بدون انتظار سپاسگزاری

هنگامی که انسان می خواهد انفاق کند باید هیچ گونه منظور و غرضی جز خدا در انفاق خود نداشته باشد. البته در روایات زیادی هست شخصی که به او انفاق می شود هم وظایفی دارد. البته انفاق کننده نباید منظوری داشته باشد، از او توقعی داشته باشد، هیچ، حتی انتظار سپاسگزاری. منتها در روایت است که اگر به فقیر و مستمندی انفاق کردی، البته لازم نیست همه انفاق به فقیر باشد، از او بخواه که برای تو دعا کند. این در روایات است. از او بخواه مخصوصا که برای تو دعا کند، اما نباید انتظار داشته باشی سپاسگزاری کند، مداحی کند،

تعظیم کند، ابداً. منتها آن طرف، از نظر شرعی و از نظر انسانی وظایفی دارد. تربیت اسلامی خیلی دقیق است. اگر انسان بخواهد به تربیت های اسلامی، خود را تربیت کند خیلی باید حواسش را جمع کند و با هوشیاری و بیداری زندگی کند. خوب، آن کس که به او انفاق شده چه وظیفه ای دارد؟ گرچه شما که انفاق می کنی سپاسگزاری نمی خواهی، عوض نمیخواهی ابداً برای خاطر خدا انفاق کردی، هیچ انتظاری نداری، اما او موظف است که مکافات کند، یعنی عوض بدهد. در برابر این انفاق، عوض چیست؟ ثنا بگوید، انفاق کننده را سپاسگزاری کند، شکرگزاری کند. اگر این کار را نکند کفران نعمت کرده، کفران نعمت بزرگ، و چه بسا سد راه احسان و نیکی بشود. روایتی حساس و مهم از امام هشتم علیه السلام است که فرمود: (من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله (75)). کسی که مردم انعام کننده، آن مردمی را که احسان و انفاق می کنند و کمک می کنند، سپاسگزاری نکند، گرچه هزار بار پیشانی به خاک بگذارد و بگوید خدایا شکر، خدایا شکر، اصلاً و، ابداً خدا را شکر نکرده است.

روایت دیگری از امام چهارم علیه السلام است که فرمود: فردای قیامت، پروردگار جهان به بنده ای خطاب می کند آیا فلان کس را سپاسگزاری کردی، در برابر آن احسانی که به تو کرد و کمکی که به تو کرد؟ عرض می کند: نه، پروردگارا، من تو را شکر کردم، چون که حقیقت احسان از طرف تو بود، منتها او یک وسیله ای بود، چون حقیقت نعمت نیکی و احسان هر چه هست از خداست. فوراً به او خطاب می شود: (لم تشکرنی)، تو مرا شکر نگفتی. او می گوید: والله سر روی خاک گذاشتم، صد مرتبه گفتم: شکرالله. نه تو مرا سپاسگزاری نکردی، چرا؟ زیرا آن انفاق کننده و احسان کننده را شکرگزاری نکردی، سپاسگزاری نکردی. بعد امام چهارم در ذیل سخن شان فرمودند: (اشکرکم لله



اشکرکم للناس،) شکرکننده تر آن کسی است که بیشتر شکر مردم را می گذارد، شکر آنهایی که احسان و نیکویی کرده اند (76). روایتی در کافی است از رسول اکرم ﷺ که فرمودند: (لعن الله قاطعی سبیل) معروف (77). دور از رحمت خدا باد کسی که راه معروف و نیکی و احسان را قطع کند. عرض کردند یا رسول الله، یعنی چه؟ چه کسی راه معروف را سد می کند و راه احسان و نیکی را می بندد؟ فرمودند: کسانی که به آنها احسان و نیکی می شود، به آنها کمک می شود، اما قدردانی از کمک کننده و سپاسگزاری از احسان کننده نمی کنند و قهراً آن احسان کننده چه بسا جلوی احسان خودش را می گیرد. چون به هر حال انسان روحیه مخصوصی دارد، اگر یک کسی احسان کرد درست است که نباید توقع داشته باشد، توقع هم ندارد، اما وقتی کسی قدردانی نکرد، ممکن است از احسان و نیکی سرد بشود. اما وقتی طرف مقابل قدردانی کرد، خود دلیل بر این است که طرف شخص با معرفت و باادبی است، یک انسان درست و حسابی است و انفاق کننده به احسان و نیکی و به انفاق کردن تشویق می شود. اما وقتی آن طرف این کار را نکرد، این انسان منفق سرد می شود. چه بسا در اثر همین یک کفران احسان در برابر یک نفر، ممکن است جلو صدها احسان سد شود و گرفته شود. فرمودند در برابر احسان و انفاق و نیکی کسی کفران نکنید، سپاسگزار باشید. این هم یکی از شرایطی مهم انفاق است.

اینها را باید بدانیم تا کارهایی که می کنیم به یاری خدا کارهایی درست، روی مبنا و صحیح باشد، ان شاء الله. فکر می کنم باز مطالب مفید دیگری به مناسبت همین آیات مورد بحث باشد که بعد ذکر خواهیم کرد.

## جلسه هشتم: اخلاص علی علیه السلام در انفاق

اهمیت اخلاص در انفاق

انفاق امیر المؤمنین علیه السلام

دنیا و علی بن ابیطالب

توزیع اموال بدون تبعیض

خدا گیرنده صدقات است

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحيم \* فاما من اعطی و اتقی (5) و صدق بالحسنى (6)

فسنيسره لليسرى (7) و اما من بخل و استغنى (8) و كذب بالحسنى (9)

فسنيسره للعسرى (10) و ما يغنى ماله اذا تردى (11))

نتیجه بحث های گذشته این شد که اصولاً انفاق در جامعه اسلامی موضوع فوق العاده مهمی است و شارع مقدس اسلام روی موضوع انفاق در تمام اشکال و ابعادش، سخت تکیه فرموده و در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی بر آن تأکید فراوانی شده است. آن قدر شارع مقدس اسلام به انفاق توصیه و سفارش فرموده که فوق العاده بودن اهمیتش مشخص می شود.

### اهمیت اخلاص در انفاق

اما مطلب مهمی که باید در موضوع انفاق مورد توجه قرار گیرد، اخلاص در انفاق است. یعنی انفاق از هر جهت و صد در صد برای خدا. باشد اشخاصی در تاریخ داشته ایم که سخی و جواد بوده اند، بسیار هم انفاق می کرده اند، ولی انفاق شان آن گونه که اسلام می خواسته نبوده است. انفاق شان بر پایه ایمان و اخلاص و حقیقت نبوده است.

انفاقی ارزشمند است که برای خدا باشد و رضای ذات مقدس او در آن باشد. مردی که یک درخت خرما خرید و به شخصی انفاق کرد و هدیه داد، خود انفاش خیلی مهم نبوده است، یا مثلاً دادن باغش در ازای آن درخت خرما خیلی مهم نیست. آنچه مهم است نزول آیه در قرآن مجید است، با این همه اهمیت، که از زمان نزول این آیات تا دامنه قیامت، مسلمین جهان آن را تلاوت می کنند و درس می گیرند و چیز می آموزند. داستان مربوط به این آیات نقل می کنند و از آن درس ها فرا می گیرند. این چیز ساده ای نیست. آیا این صرفاً برای این بوده که ابوالد حداح مثلاً باغی داشته و آن را به مسلمانی داده؟ یا دادن یک باغ به یک مسلمان این قدر مهم است که از جانب پروردگار جهان سوره ای نازل شود؟ آن هم با چه مقدماتی و مردم مسلمان تا قیامت این سوره را تلاوت کنند، در آن تأمل و تدبر کنند و بخواهند از آن چیزها بیاموزند و واقعا هم آموزنده باشد. بدون شک شاخص بودن این عمل و این که مورد توجه و عنایت خدا و همچنین مردم مسلمان واقع شده نتیجه خلوص انفاق کننده در انفاش بوده است، و برای این که برای رضای خدا این کار را کرده و وعده خدا را به حقیقت باور داشته و تصدیق کرده است. خود آیه نیز می فرماید: **(و صدق بالحسنى)**، انفاق کننده به حقیقت پارسا و باتقوا بوده. خلاصه شرایط و وضعیتی بوده که تا این اندازه به انفاق او توجه و عنایت شده است.

این نکته ای است که باید به آن بسیار دقت کرد تا انسان انفاقی که می کند جز برای رضای خدا و جز در راه او نباشد، و هیچ هدف و منظور دیگری در آن نباشد.

## انفاق امیر المؤمنین علیه السلام

امیر المؤمنین علیه السلام بسیار انفاق تصدیق و احسان می کرده و تمام انفاق ها و احسان هایش بر اساس ایمان، رضای خدا و خشنودی او بوده است. (انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا<sup>(78)</sup>). می خواهم در اینجا روایتی را نقل کنم که مربوط به مولای مان علی بن ابیطالب علیه السلام است تا بینیم آن وجود مقدس چگونه و با چه انگیزه ای انفاق می کرده. نه این که انفاق حضرت به این یک مورد، منحصر باشد و انگیزه انفاق در همین یک مورد به این شکل باشد. در تمام موارد، انفاق بر این اساس و مبنا بوده است. اصل این روایت را ابن شهر آشوب در کتاب مناقب نقل کرده<sup>(79)</sup>، و علامه مجلسی اعلی الله مقامه الشریف از همان کتاب مناقب این حدیث را در بحار، در احوالات علی بن ابیطالب علیه السلام آورده است<sup>(80)</sup>. مردی به نام محمد پسر صمه از پدرش و پدرش از عمویش نقل کرده: (قال رایت فی المدینه رجلا علی ظهره قربه و فی یده صحفة). می گوید: در مدینه منوره مردی دیدم که مشکی بر دوش و کاسه بزرگ غذایی در دستش بود. و این مرد در حالی که می رفت چنین می گفت: (اللهم ولی المؤمنین و الهه المؤمنین و جار المؤمنین)، پروردگارا، تو ولی و سرپرست مؤمنینی، الهه و پناه مؤمنینی، این جمله ها در آغاز کلام علی بن ابیطالب علیه السلام در این جمله اول می خواهد عرض کند: پروردگارا، سرپرست من، ولی من تویی. این عملی که انجام می دهم به ولایت و سرپرستی توست، تو ولی منی. با این عمل خود را در پناه و جوار تو قرار می دهم. روحیه، خیلی روحیه عجیب و بزرگی است. انسان باید در تربیت خودش بسیار بکوشد تا به مراتب خیلی خیلی پایینی از این روحیه برسد. این جمله ها با روحیه عجیبی گفته شده. خوب، خدایا، تو ولی و الهه و پناه مؤمنینی. (اقبل قربانی اللیلة)، ای الهه

مؤمنین و پناه مؤمنین، علی بن ابیطالب علیه السلام خودش را هم در این جمله ها حساب نکرده، نگفته ای اله من، ای پناه من، ای ولی من، بلکه گفته ای ولی مؤمنین، که خودش را هم اگر خدا قبول کند، در جرگه مؤمنین باشد، خدا ولی همه مؤمنین است. علی بن ابیطالب علیه السلام را هم اگر خدا بپذیرد که فرد مؤمنی باشد، او هم در جرگه مؤمنین است. (اقبل قربانی اللیله). قربان به معنای ما یتقرب به الی الله است. قربان یعنی آن چیز و عملی که به وسیله آن انسان می خواهد خود را به خدا نزدیک کند، این را قربان می گویند. (ما یتقرب به الی الله) یعنی چیزی، کاری، عملی، فعالیتی، کوششی که با آن انسان بخواهد به خدا نزدیک شود. می گوید خدایا امشب، من یک عملی انجام می دهم که می خواهم با آن به تو نزدیک شوم. قرب به تو پیدا کنم و منظوری جز این ندارم. ای اله مؤمنین وای ولی مؤمنین، ای پناه مؤمنین، این قربانی من، یعنی این عملی که من برای قرب به تو انجام می دهم را امشب از من بپذیر. (اقبل قربانی اللیله) یعنی امشب این عمل قربی مرا بپذیر. (فما امسیت املک سوی ما فی صحفتی و غیر ما یوارینی)، خدایا در این شب غیر از این ظرف و کاسه و این غذا از لباس های تنم مالک چیز دیگری نیستم. یعنی این کاسه ای که در دست دارم که غذا در آن است و لباس هایی که به تن من است، من مالک چیز دیگری نیستم. (فانک تعلم انی منعتہ نفسی مع شدہ سغبی)، و تو خدایا می دانی که من به چیزی که در این ظرف هست، کمال احتیاج و نیاز را دارم، اما جلوی نفسم را گرفته ام و ابدای خودم نظری به اینها ندارم در حالی که چیزی است که برایم ضروری و لازم بوده است و به اصطلاح ما، صد در صد مورد نیاز. خدایا تو می دانی این یک چیزی است که من از خودم دور کردم یعنی به آن صد در صد نیاز داشتیم، اما صرف نظر کردم. (فانک تعلم انی منعتہ نفسی مع شدہ سغبی)،

سغب یعنی گرسنگی، نیاز، احتیاج. یعنی علاوه بر شدت نیاز و گرسنگی ام آن را خودم گرفتم، چون (اطلب القربة اليك غنما)، من قرب به سوی تو را طلب می کنم، غنیمتی بزرگ. اینها هر جمله اش، درس های عجیبی به انسان می دهد. غنم چیست؟ غنم یعنی غنیمت، پول، مقام، پست، ریاست، شهرت، وجیه المله بودن، خانه، زندگی، ماشین، اینها غنیمت است که هر کدام مان دست مان به هر چه از آن برسد دیگر نمی توانیم روی پایمان بند شویم و در پوست خودمان بگنجیم، محبوب همه ماست، غنیمت است. خیلی هم خوب است، همه کارها را رو به راه می کند، دنیا را آباد می کند، دیگر انسان می تواند هر کاری انجام بدهد، دستش باز می شود، این غنیمت است.

آیا تقرب به خدا، قرب به پروردگار جهان غنیمت نیست؟ البته قرب معنوی، نه قرب مکانی و قرب جسمانی خدا که در گوشه ای نیست که انسان خود را به او نزدیک کند، پهلویش بنشیند. قرب، قرب معنوی است که هر چه انسان به خدا قرب پیدا کرد، بیشتر مورد الطاف و عنایات او می شود. هر چه انسان به خدا نزدیک تر شد، بیشتر انوار و تجلیات او، عظمت و جلال و کبریای او بر دل و جان پرتو می افکند و لذا هنگام مناجات با پروردگار جهان غرق در جمال حضرت حق است و چنان فریفته انوار و تجلیات اوست که به طور کلی از خود و شئون خود غافل است، اصلا به خود توجهی ندارد، هیچ، غرق در اوست و فانی در اوست. اینها نتیجه قرب به خداست. پروردگارا با این که من به این غذایی که در این ظرف است بسیار نیاز داشتم، ولی در عین حال جلوی خودم را گرفتم تا با آن به تو تقرب کنم و این تقرب برای من غنیمتی است.

## دنیا و علی بن ابیطالب

وقتی علی بن ابیطالب علیه السلام غنیمت می خواهد غنیمت معنوی می خواهد، غنیمت پایدار می خواهد، غنیمتی می خواهد که تا ابد برایش باشد و از آن برخوردار باشد. این گونه غنیمت می خواهد، مال دنیا نمی خواهد.

علی بن ابیطالب علیه السلام وقتی در دوران خلافتش به کوفه آمد، بر مرکبی سوار بوده، یک مرکب داشته و مقداری هم ساز و برگ زندگی داشته، یک غلام هم داشته است. وقتی وارد کوفه می شود می فرماید: (یا اهل الکوفه، اذا آنا خرجت من عندکم بغیر راحلة و رحلی و غلامی فلان لآنا خائن<sup>(81)</sup>). ای اهل کوفه! حواستان را جمع کنید، بیدار باشید، من نمی خواهم سر شما را ببندم، شما را تخدیر کنم، نمی خواهم از جهل و نادانی تان استفاده کنم. مواظب باشید این مرکب سوار من است، این هم ساز و برگ زندگی من است و این هم غلام من است. اگر هنگامی که خواستم از کوفه بروم چیزی، هر چند خیلی جزئی، اضافه بر این مرکب و این ساز و برگ زندگی و این غلام داشتم البته خائتم. (لانا خائن، با لام تأکید) اگر زاید بر این با چیزی از پیش شما بروم، بدانید من خائتم.

علی بن ابیطالب علیه السلام به دنیا و غنیمت دنیا توجه ندارد. (ما لعلی و نعیم یفنی<sup>(82)</sup>)، علی را با نعمتی که فانی می شود چه کار؟ نعمتی فناپذیر است و پایدار نیست. علی بن ابیطالب علیه السلام شخصی بود که دوست و دشمن درباره اش مطالب محیر العقول گفته اند و شگفت آور، که نسبت به دنیا چقدر بی اعتنا بوده است.

روزی مردی پیش معاویه بن ابی سفیان می آید. معاویه می پرسد از کجا می آیی؟ می گوید: کوفه بودم. از کوفه می آیم و از پیش بخیل ترین مردم! خاک بر سر این دنیا و مردم دنیا، که تا این اندازه فرومایگی و پستی و لثامت و

چاپلوسی و تملق دارند. مگر معاویه با تو چکار خواهد کرد؟ به جز این که دو بار سر سفره اش خواهی نشست؟ معاویه بن ابی سفیان سفره هایش یک غذاهای مخصوص داشته، یک نوع غذای مخصوص بوده به نام مضیره به عربی، این غذا را درست می کرده، غذای لذیذی بوده. ابوهریره این مضیره را خیلی دوست داشته، سر سفره معاویه برای خوردن مضیره خیلی می رفت و چیزهایی به نفع معاویه می ساخت و به نفع خاندان معاویه و طرفداران معاویه. این مردک پیش معاویه آمده است، از کجا آمدی؟ می گوید: جئتک من عند ابخل الناس. از پیش بخیل ترین مردم آمده ام. کیست این بخیل ترین مردم؟ می گوید: علی بن ابی طالب علیه السلام. معاویه به او می گوید: وای بر تو، علی بخیل ترین مردم است؟ علی فردی است که اگر یک انبار طلا داشته باشد و یک انبار کاه، انبار طلا را جلوتر از انبار کاه انفاق می کند، آن هم برای خدا. انفاقش مهم نیست، مهم این است که او فقط برای خدا این کار را می کند. ای مرد! علی بن ابیطالب کسی است که همه اموال بیت المال را که تحت سلطه اوست تا شب بین کسانی که باید تقسیم کند، تقسیم می کند و بعد بیت المال را جارو می زند و دو رکعت نماز می خواند و به بیت المال خطاب می کند و به آن مال هایی که در آن بوده می فرماید: نکند یک وقت شما بخواهید مرا بفرمایید، من دنیا را طلاق داده ام، سه طلاقه <sup>(83)</sup>. علی چنین شخصیتی است. فخر رازی دانشمند عجیب متعصبی است، در تفسیر سوره زلزال مطلبی نقل می کند. می گوید: علی بن ابیطالب هنگامی که اموال بیت المال را بین مردم توزیع می کرد و به هر ذی حقی، حقش را می داد، در بیت المال دو رکعت نماز می خواند و بعد به آن خطاب می کرد: لتهدن انی ملاتک بحق و فرغتک بحق <sup>(84)</sup>. ای بیت المال! ای در و دیوار بیت المال، فردای قیامت در پیشگاه حضرت حق گواهی بده که من تو را به حق پر



کردم و به حق خالی کردم. یعنی اموالی که به بیت المال آمد، به حق آمد، همه درست، مشروع و اسلامی، یک ذره ای از احدی بر خلاف قانون اسلام به بیت المال نیامد. قد ملأتک بحق، پر کردم تو را به حق، و فرغتک بحق، گواهی بده که من تو، بیت المال، را خالی کردم، اموالی که در آن جمع شده بود، بین مردم توزیع کردم آن هم به حق.

### توزیع اموال بدون تبعیض

یک زن از بنی هاشم، خیلی معتبر و با شخصیت، وزنی دیگر از عجم حالا نه به معنی ایران، بلکه ترک، فارس، غیرعرب، حضرت امیر سهم هر دو را برابر داد. زن هاشمی اعتراض کرد: یا امیر المؤمنین من هاشمی هستم، از قریش هستم، اعتبار و شخصیت قومی دارم، آن دیگری عجم است، عرب نیست.

فرمود: من در قرآن ندیدم پروردگار جهان فرزندان اسماعیل را بر فرزندان اسحاق مقدم داشته باشد <sup>(85)</sup>. مثلاً فرزندان اسماعیل عربند، قریش هم از فرزندان اسماعیلند. بنی هاشم هم از فرزندان اسماعیلند، غیرشان از فرزندان اسحاق هستند که حضرت خواسته بفرماید اینها عجمند، غیر عجمند. فرمود من در قرآن آیه ای ندیدم که فرزندان اسماعیل را بر فرزندان اسحاق ترجیح داده باشد. علی بن ابیطالب نسبت به دنیا این گونه بود. علی بن ابیطالب، غنیمت را به حقیقت، آن انفاق هایی می دانست که برای خدا می کرد. به آنها می گفت غنیمت. لذا اینجا عرض می کند: ای ولی مؤمنین و اله مؤمنین و پناه مؤمنین! اطلب القربة الیک غنما، من طلب می کنم و می خواهم تقرب به سوی تو را غنم، یعنی تقرب به تو را غنیمتی میدانم، غنیمتی حقیقی. علی بن ابیطالب شخصیت بزرگی است، شاید به تحقیق بتوان گفت دوم شخص هستی است، دوم شخص وجود است. در عالم وجود، در جهان هستی، اولین شخصیت پیامبر اکرم

است و دومین شخص علی بن ابیطالب. آن حضرت نیز به حضرت رسول ﷺ عرض کرده: انا عبد من عبید محمد صلی الله علیه و اله<sup>(86)</sup>. ببینید چه تواضع و خضوع و خشوعی داشته است.

باز روایتی است که مرحوم مجلسی علیه الرحمه در بحار نقل می کند که حضرت امیر در کوفه به راهی می رفت. دید زنی با مشک آبی بر دوش می رود. برای کمک به آن زن جلو آمد. به هر شکلی بود آن مشک آب را گرفت و به دوش کشید. گفت برویم خانه. آب را در خانه آورد. موقعی که آمد مشک آب را در خانه بگذارد، احوال این زن را پرسید که اوضاع و احوال چطور است؟ چگونه زندگی می کنی؟ زندگیت چگونه است؟ گفت: وضع زندگی من نابسامان است. مردی داشتم که علی بن ابیطالب او را فرستاد به جنگ و کشته شد و الان چند بچه یتیم دارم، سرو سامانی هم ندارم، زندگی مان نامرتب است. تا حدی که مجبورم برای اشخاص کار کنم و بالاخره زندگی بچه هایم را با یک وضع سختی رو به راه و اداره کنم. زن که علی بن ابیطالب را نمی شناخت، جمله دیگری هم گفت: خدا ان شاء الله بین من و علی بن ابیطالب حکم کند و قضاوت کند که مرد ما را به جبهه جنگ فرستاد و ما به این شکل به در به دری و عسرت و سختی افتاده ایم علی بن ابیطالب، عجیب ناراحت و متاثر شد. در روایتی است که علی بن ابیطالب علیه السلام آن شب از شدت ناراحتی و اضطراب خوابش نبرد. معلوم می شود آن شب وسیله هم نبوده که کاری انجام دهد. در روایت است که صبح زود علی زنبیلی برداشت، مقداری گوشت و آرد و چیزهای دیگر در آن گذاشت. به در خانه این زن آمد. در را زد، زن گفت: کیستی؟ گفت: همان کسی که دیشب برای تو مشکی آب را تا در خانه آورد، حالا کاری دارم. زن از داخل خانه شروع کرد به دعا کردن که خدا خیرت

بدهد، عجب مرد نیکوکار و شایسته ای هستی. آمد در را باز کرد و علی اجازه گرفت و داخل خانه شد. آنجا غذایی ترتیب داد و گوشت را آماده کرد و تنور را روشن کرد و علی مقابل تنور آمد و آتش در تنور شعله می کشید، گفت: وای بر من که در حق شما تقصیر کردم و آن طور که باید رسیدگی نکردم. در این اثنا، یکی از همسایه ها، به خانه این زن آمد، دید علی آنجاست. خیلی تعجب کرد، به این خانم صاحب خانه گفت: علی بن ابیطالب، امیرالمؤمنین، برای چه به اینجا آمده است؟ این زن بسیار ناراحت شد، بهت زده شده بود. گفت: این مرد، امیر المؤمنین است؟ آن وقت گفت: واحیائی منک، ای داد بر این حیا و شرم من نسبت به تو ای امیر مؤمنان، که این کنایه از این است که من خیلی شرمنده ام، خیلی خجلت زده شدم. علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: نه، تو شرمنده نباش، شرمندگی از من است. من باید شرمنده شوم، من باید از تو این شکستگی، این تواضع و فروتنی البته <sup>(87)</sup> خجالت بکشم، تو کاری نکرده ای بزرگ است، به معنی واقعی بزرگ است. هر چه انسان بزرگ تر باشد، خاضع تر و خاشع تر است. چون این گونه بزرگی در پیشگاه حضرت حق است. این گونه بزرگی و عظمت در نتیجه عرفان به خدا و شناخت به اوست. قهرا این گونه عظمت، قدرت و شخصیت خواه ناخواه شکستگی، تواضع، فروتنی و افتادگی می آورد. در ادامه روایت نقل شده از محمد بن صمه، که قسمت هایی از آن را قبلاً عرض کردم، که حضرت در حالی که مشک بر دوش و کاسه ای در دست دارد دعاهایی می کند، آمده است که می گوید: خدایا من می خواهم با این علمم قرب به تو پیدا کنم و این قرب برای من غنیمت است بزرگ. بعد می گوید، با چه فروتنی، اللهم فلا تخلق وجهی و لا ترد دعوتی پروردگارا اول نگفتم تو پناه و اله و ولی مؤمنینی؟ یعنی ولی من، اله منی، پناه منی، پس آبروی مرا نریز. (لا

تخلق وجهی)، را اگر بخواهم به اصطلاح خودمان معنا کنیم، می گوئیم: پروردگارا آبروی مرا مریز و دعوت مرا رد نکن. یعنی آنچه را خواستم و این گونه التماس کردم از من بپذیر. یعنی واقعا این انفاق را قبول کن تا این انفاق، موجب قرب من به تو شود و به تو نزدیک شوم. (اللهم لا تخلق وجهی و لا ترد دعوتی). دعوت مرا رد نکن. مردی که علی علیه السلام را در آن شب دیده می گوید: (فاتیته حتی عرفته)، دنبالش رفتم تا شناختمش. (فاتی رجلا)، دیدم رفت پیش مردی، و آن ظرف غذا همراه با آن ظرف آب را برای او گذاشت. این روایت در بحار به نقل از مناقب ابن آشوب آمده است. خوب، انفاق وقتی به این شکل انجام شد، معلوم شد معلوم است که آیاتی هم از قرآن درباره اش نازل می شود، سوره هل اتی هم نازل می شود. امیر المومنین علیه السلام این شخصیت علی مقام، این مرد بزرگوار، امام امام مسلمین، پیشوای مردم، پیشوای واقعی و امام معصوم، مشی و رفتارش این این بوده و این گونه با مردم برخورد داشته و کارهایش برای خدا بوده و تا این حد دارای اخلاص و صفا بوده است. مردی بوده خاضع و خاشع و متواضع، مردی که نسبت به امور دنیوی اعتنا و توجهی نداشته. فرمود: (فانک تعلم انی منعتہ نفسی). خدایا تو میدانی من این غذایی را که در ظرف کردم از خودم گرفتم در حالی که به شدت به آن نیاز دارم. علی بن ابیطالب علیه السلام در کار کوشاترین مردم بود. کار می کرد، مزد می گرفت، مثلا صد تومان مزد می گرفت و تا جایی که امکان داشت خرج خودشان را سبک می گرفت. مثلا، از این صد تومان شاید پنج ریال آن را برای خودشان خرج می کرد تا حدی که امکان داشت از خودشان صرف نظر می کردند. چرا؟ برای این که مازادش را انفاق کند، خیلی عجیب است، خیلی روحیه می خواهد. چون علی وعده الهی را باور کرده و تصدیق دارد. به یقین می داند که هر چه را

بخورد، بیوشد، بدهد، خانه درست کند، فرش، لحاف، زندگی، تشکیلات زندگی، اینها همه هدر رفته، همه فانی است، هیچ یک از اینها به درد نمی خورد. ممکن است تن، آسایشی پیدا کند و زندگی، زندگی مرفهی باشد، تن در آسایش باشد، نفس لذت ببرد. اما علی این آسایش را آسایش خودش نمی داند، آسایش تن است، لذت، لذت نفسانی و زودگذر و آنی است. علی بن ابیطالب، حساب جهان ابد را می کند، خیلی هم زرنگ است، این نهایت زرنگی و هوشیاری و نهایت بیداری و حساسیت است. می داند هر چه را به آن شکل مصرف کند هدر رفته، ضایع شده، چیزی به دست نمی آورد، اما هر چه را به این صورت مصرف کند، نه تنها جزو ذات و حقیقت خودش می شود، بلکه برای خودش می ماند، آن هم نزد چه کسی؟

نزد خدای بزرگ و عظیم.

### خدا گیرنده صدقات است

روایتی است در کافی که خداوند می فرماید: (ما من شیء الا و قد وکلت به من یقبضه غیری الا الصدقة اتلقفها بیدی تلقفا<sup>(88)</sup>). خدایا به مقام مقدس امام زمان ذره ای عقیده به این مطالب به ما بده که اینها را باور کنیم. خدا می فرماید: من برای هر عمل و کاری، کسانی را گماشته ام، غیر از خودم، که آن عمل را می گیرند و ضبط می کنند و نگه می دارند تا قیامت، مگر صدقه و انفاق که برای آن هیچ کس را نگماشتم، فقط خودم به دست خودم می گیرم، با سرعت هم می گیرم، خوب هم می گیرم. تلقف یعنی گرفتن چیزی با سرعت و با کمال، گرفتن و حفظ کردن آن خوب، ایمان به چنین مطلبی و باور داشتن این حقایق کار را برای انسان خیلی آسان می کند. کمک می کند تا انسان در راه خدا و تا آنجا که می تواند برای مصالح جامعه اسلامی و برای مصالح افراد مسلمین، برای

رضای پروردگار به جبران کمبودهایی که هست پردازد و اجر و مزد و نتیجه را  
از خدا بخواهد نه از بندگان خدا.

## جلسه نهم: اهتمام ائمه معصومین علیهم السلام به انفاق

انفاق امام حسن عسگری علیه السلام به واقفیان

خبر دادن امام یازدهم از غیب

آگاهی امام یازدهم از سوگند دروغ

بی اعتنایی حضرت علی علیه السلام به مال دنیا

سفارش امام هشتم به فرزندش برای انفاق

بیداری دل ائمه در خواب

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحيم \* فاما من اعطی و اتقی (5) و صدق بالحسنى (6)

فسنيسره لليسرى (7) و اما من بخل و استغنى (8) و كذب بالحسنى (9)

فسنيسره للعسرى (10) و ما يغنى عنه ماله اذا تردى (11))

شب هشتم ماه ربیع الاول، شب شهادت وجود مقدس امام یازدهم، ابا محمد عسگری، پدر بزگوار وجود مقدس امام زمان است. بنا بر روایات مشهور و تواریخ روز جمعه هشتم ماه ربیع الاول سنه 260 هجری قمری، تقریباً بعد اذان صبح، آن وجود مقدس دار فانی را وادع کردند و به عالم بقا پیوستند.

چند روایت در رابطه با آیات مورد بحث و همچنین مربوط به وجود مقدس امام عسگری، امام یازدهم علیه السلام عرض می‌کنم که این روایات تقریباً شمه ای از مقام والا، جلال، عظمت، جود، بخشش و کرم آن وجود مقدس را برای ما بیان می‌کند.

## انفاق امام حسن عسگری به واقفیان

موسی بن جعفر علیه السلام پسری به نام ابراهیم، ابراهیم بن موسی بن جعفر. این

ابراهیم پسری دارد به نام علی، علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر. این علی

پسری دارد به نام محمد، محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر. اینها در عراق زندگی می کردند و ظاهراً در بغداد. این پدر و پسر، یعنی علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر و پسرش محمد، واقفی بودند. در روایات، واقفیان بسیار مذمت شده اند. در بعضی روایات آمده است: (الواقفة کلابون مندورة<sup>(89)</sup>). واقفیان چون سگ باران خورده اند. یعنی این قدر باید از آنها بر حذر بود. زمانی این پدر و پسر وضعشان خیلی بد می شود و زندگی آنها را هم می پاشد و سخت در فشار واقع می شود. آنها نوه های موسی بن جعفرند، اما تا آن وقت هنوز وجود مقدس امام یازدهم را نه دیده اند و نه شخصاً می شناسند. بالاخره روزی علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر به خاطرش آمد که برود حضرت امام یازدهم را ببیند. شخصاً آن حضرت را نه دیده و نه می شناسند، ولی بالاخره بزرگواری و شهرت کرم آن وجود مقدس و عظمتش را کم و بیش شنیده است. روزی به پسرش می گوید بد نیست برویم خدمت ابو محمد، این طوری که شنیده می شود ایشان دارای جود و کرم و بزرگواری فوق العاده است. پسر هم می گوید بسم الله، و به راه می افتند. در اثنای راه پدر و پسر صحبت می کنند. پدر می گوید چه خوب بود هنگامی که به سلامتی خدمت ایشان می رسیدیم، ایشان کمکی به ما می کرد و حداقل پانصد درهم به من می داد. آنگاه با دویست درهم آن لباس می خریدم و با دویست درهم آن قرضم ادا می کردم و صد درهم آن را هم برای خرجی نگه می داشتم که روزانه خرج کنیم. پسر نیز پیش خود فکر کرد چه خوب بود به من هم سیصد درهم می دادند. با صد درهم آن لباس، با صد درهم دیگر یک الاغ و صد درهم را نیز خرج روزانه می کردم و بعد پیش خود فکر کرد، اگر چنین شد و این پول به دست من رسید، از عراق



به طرف جبل حرکت می کنم (حوالی کرمانشاه و همدان)، برای کسب و کار و تجارت به آنجا می روم، بلکه وضع مان رو به راه شود.

بالاخره به سامره می رسند. سراغ خانه ابو محمد عسگری، معروف به ابن رضا را می گیرند. خانه را پیدا می کنند و به در خانه می رسند همین که به در خانه می رسند، پیش از این که در بزنند غلام حضرت می آید و می گوید: ای علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر و محمد بن علی پسرش، بسم الله، بیایید تو. داخل شدند و خدمت آن حضرت رسیدند. سلام عرض کردند. حضرت فرمودند: بنشینید، نشستند. ابتدا آن حضرت فرمودند: شما چطور تا به حال نیامده اید تا همدیگر را ببینیم، قوم و خویش هم هستیم و با هم نسبت داریم. علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر، عرض کرد: آقا، والله، ما با این حال مان خجالت می کشیدیم خدمت شما برسیم. دیگر حالا قسمت شده، خدمتتان رسیدیم و جمال شما را زیارت کردیم. خوب قدری نشستند، صحبت کردند. بعد از مدتی بلند شدند خدا حافظی کردند و از خانه بیرون آمدند. بلافاصله دیدند همان غلام آنها را صدا می زند، برگشتند. غلام کیسه ای به پدر داد و گفت: امام فرمودند این پانصد درهم است، دویست درهم برای لباس، دویست درهم برای قرضت و صد درهم نیز برای خرجی و نفقه، بسم الله.

کیسه دیگری به پسرش محمد بن علی داد و گفت: این کیسه را ابو محمد لطف کرده اند. حاوی سیصد درهم است. فرمودند: صد درهمش برای این که یک الاغ بخری و صد درهم برای لباس و صد درهم برای نفقه و خرجی. غلام وقتی کیسه سیصد درهمی را به او داد، گفت: آقا فرموده اند به جبل هم مسافرت نکن، برو به فلان جا، به فلان شهر.

آنها پول را گرفتند و مات و مبهوت ماندند که ما هیچ نگفتیم، هیچ اظهاری نکردیم، چطور حضرت این بیانات را فرمودند.

راوی این روایت می گوید: وقتی که علی و پسرش محمد این جریان را برای من نقل کردند (البته همدیگر را می شناختند)، من به آنها گفتم: خوب، آیا شما دیگر دلیل و برهانی از این روشن تر می خواهید که این وجود مقدس امام است و باید امامتش را به جان و دل پذیرفت؟ پس چرا شما واقفی هستید؟ خوب، به حقیقت این مطلب ایمان بیاورید. امامت این حضرت را قبول کنید. گفتند: والله، این دیگر راهی است که در آن رفته ایم و بر این راه دیگر برای ما میسر نیست (90).

در این روایات شریف که در کتاب اصول کافی است، در کتاب حجت، اولاً مرتبه جود و سخاوت، کرم و بزرگواری آن وجود مقدس را اثبات می کند که اینان در مقام انفاق و کمک به مردم این گونه اند، هر چند احیاناً مردمی باشند که مقام امامت و ولایت را قبول ندارند. ولی خوب از آنجایی که انسان هستند و در مضیقه و فشارند، بدون این که خودشان چیزی اظهار کنند امام یازدهم علیه السلام به این شکل به آنها کمک می کند تا از هر جهت به حد کافی مستغنی شان کند. کم و اندک هم عطا نمی کند. گاهی ممکن است انسان می خواهد به اصطلاح خودمان از شر کسی خلاص شود، می بیند مزاحم است و اسباب زحمت می شود. چیزی که او را قانع و ساکت کند و مزاحمتش را دور کند، به او می دهد. مقدار کمی، مثلاً یک تومان، پنج تومان، ده تومان به او می دهد و می گوید برو خدا به همراهت و به خیال خودش، خودش را راحت می کند و می گوید: الحمدلله از مزاحمت ایشان راحت شدم، ولی کسانی که به حق انفاق می کنند، کسانی که به حقیقت، انسان دوستند، کسانی که به حقیقت بزرگواری و بزرگ، این گونه نیستند. نمی خواهند مزاحمت شخص را از خود دور بکنند. به

جان و دل لذت می برند و برای خدا به مردم بینوا کمک می کنند. (فاما من اعطی و اتقی، و صدق بالحسنى، فسینسرہ للیسری.) مصادیق بلند و اعلاى این آیات مبارکه، ائمه معصومین و معجزات آنان است. از این روایات استفاده می شود که برای وجود مقدس امام یازدهم معجزات بزرگی بوده است. البته معجزات آن حضرت و همچنین پدران بزرگوارشان بسیار فراوان است و زیاد. در روایات خیلی محکم و معتبر، معجزه های عجیبی بیان شده که البته درک آن برای ما دشوار است و شاید در مواردی پذیرفتن این که از ائمه معصومین است، مشکل باشد. اما برای شخصیت هایی که قطب جهان هستی اند و تمام فعل و انفعالات و فعالیت های جهان وجود برای هر موجودی در سایه لطف و توجه آنان است، چنین اموری ناچیز است. ائمه معصومین و چهارده معصوم علیهم السلام واسطه بین پروردگار جهان و موجودات عالم هستند و این مطلب دلایل و شواهد خیلی قوی و متین و محکم دارد. بدون شک برای چنین اشخاصی که واسطه بین پروردگار جهان و موجودات جهان هستند، این امور چیزی نیست. به یقین از ضمیر اشخاص، درون اشخاص، طرز فکر و اندیشه اشخاص آگاهی کامل داشتن مهم نیست. به نظر ما مهم است، اما در واقع، تمام عالم وجود، اسیر احسان اهل بیت معصومین هستند. عالم وجود از روح القدس که اعظم آنان جبرئیل و میکائیل هستند. از جهان غیب تا جهان شهادت و جهان ماده، تمام موجودات در جهان غیب و شهادت، همه اسیر احسان اهل بیت معصومین هستند. اهل بیت معصومین منحصر اسیر احسان خدایند، جز پروردگار جهان هیچ موجودی به چهارده معصوم احسان و فضل و الهامی ندارد. همه موجودات آنچه دارند، وجودشان و شئون وجودشان همه و همه، به وسیله این خاندان از پروردگار جهان به آنان افاضه شده است.

امام یازدهم علیه السلام در سامره در خانه خود نشسته اند. این پدر و پسر از بغداد حرکت می کنند. در اثنای راه پدر چنین گفت و پسر هم پیش خود این گونه فکر کرد. امام یازدهم علیه السلام در سامره گفتگوی این پدر را با پسر و حدیث نفس پسر را با خودش دانستند و به آن آگاه شدند. زمانی هم که این پدر و پسر به خانه حضرت آمدند، حضرت جلوی روی آنها به آنها چیزی نداد و چیزی هم نفرمود. هنگامی که برخاستند و رفتند، آن وجود مقدس برایشان دو کیسه فرستاد، یک کیسه پانصد درهمی و یک کیسه سیصد درهمی. آن هم با این خصوصیات که دویست درهمش مال نفقه، دویست درهمش برای قرض و صد درهمش برای خرج. برای پسر هم آن طوری که با خود فکر کرده بود، بیان شد، خیلی مشروح و مفصل. مگر خرق عادت که به یک معنا معجزه است، چیست؟ آیا آن وجود مقدس می تواند با وسایل عادی، با ارتباطی عادی چنین مطلبی را بیابد، وسیله ای یا بی سیمی یا دستگاهی بوده که صدای این دو برای امام شنیده شود؟ مطلب عادی نیست، خرق عادت است. یعنی این عمل یک عملی است که پرده عادت را پاره کرد، ورای عادت و معمول است، ورای اسباب عادی است. چون ما مردم عادی اگر بخواهیم از صحبت دو نفر آگاهی پیدا کنیم، وسایل مادی می خواهد. اما امام یازدهم بدون هیچ وسیله و رابطه مادی، مطلب را دریافتند. به خصوص در مورد محمد بن علی بن ابراهیم که چیزی هم نگفت. فقط پیش خودش فکر کرد، در درون خود. این را با چه وسیله ای می توان فهمید؟ هیچ کس ضمیر انسان را با هیچ وسیله مادی نمی تواند بفهمد، مگر این که که خود آن شخص اظهار کند. لیکن امام یازدهم حقیقت مطلب را آن طور که بود یافتند. با این که اینان در رویه و روش امام نبودند، آن وجود مقدس به این شکل نسبت به آنها کرم فرمودند و این طور بزرگواری کرد.

## خبر دادن امام یازدهم از غیب

روایتی دیگر باز در کافی در کتاب حجت است. ابوهاشم جعفری، از نواده های جعفر طیار است. ابوهاشم جعفری مرد بزرگواری است. این طور که از روایات بر می آید، ایشان در زمان وجود مقدس امام یازدهم، در سامره از طرف طاغوت زمان، معتمد عباسی، زندانی است. مدتی است در زندان است، خیلی بر او سخت گذشته و قید و بند بر پای مقدسش است. روزی فکر می کند به وجود مقدس امام یازدهم نامه ای بنویسد. نامه می نویسد و فقط اظهار می کند که آقا من در زندان خیلی در فشارم و این سنگینی قید و بند مرا می آزارد. نامه به امام یازدهم علیه السلام می رسد. امام یازدهم در جواب می نویسد که ای ابوهاشم، امروز ظهر، نماز ظهرت را در خانه خواهی خواند. نامه به او می رسد و اتفاقاً پیش از ظهر هم می رسد. حالا چه می شود؟ چه دستوری می رسد؟ غل و زنجیر از پای ابوهاشم جعفری باز می کنند و از زندان آزادش می کنند. ایشان هم نماز ظهر را در منزل می خواند. در ضمن وضع مالی او هم خیلی به هم ریخته است. خوب، مدتی در زندان بوده است. فکر می کند که چه خوب است نامه ای به امام یازدهم بنویسم که اگر می شود کمکی هم به من بکنند، یک لطفی بکنند، فعلاً وضع ما خیلی سخت است، دستمان هم به جایی نمی رسد. در همین اثنا کسی از طرف امام یازدهم در را می زند و داخل می شود و صد اشرفی به او می دهد و می گوید این صد اشرفی را ابومحمد عسگری، امام حسن عسگری برای تو فرستاده اند و فرموده اند: ناراحت نباش و هر گاه برای تو نیازی اتفاق افتاد، ما را خبر کن <sup>(91)</sup>. این هم روایت دیگر. این هم باز انفاق و جود و کرم وجود مقدس امام یازدهم و نیز معجزه ای بزرگ از آن حضرت را نشان می دهد. از چند جهت معجزه است. یکی این که امام یازدهم فرمود: ای ابوهاشم،

امروز نماز ظهرت را در زندان نمی خوانی و همین طور هم شد نماز ظهرش را در خانه خواند وبعد بدون این که نامه ای بنویسد و چیزی اظهار کند، همین که پیش خود فکر کرد که برای امام نامه بنویسد، امام یازدهم برای او صد اشرفی فرستاد.

### آگاهی امام یازدهم از سوگند دروغ

روایت دیگر در اصول کافی، در کتاب حجت آمده است: روزی حضرت به راهی در سامره می گذشتند. مردی از فرزندان عباس بن عبدالمطلب، عموی پیغمبر، در بین راه با حضرت برخورد کرد. جلو آمد و گفت: آقا ممکن است کمکی بکنید؟ و شروع به قسم خوردن می کند که چیزی ندارم، نه درهم، و نه بیش از درهم، و حتی برای ناهار و شام امروز نیز چیزی ندارم. حضرت فرمودند که ای مرد، چرا دروغ می گویی و دیگر آن که چرا به دروغ قسم می خوری؟ سپس حضرت فرمودند: خیال می کی که با گفتن این مطلب می خواهم چیزی به تو ندهم یا کمکی نکنم و دامن از دست تو رها کنم و بروم؟ نه، از این جهت نیست. چرا دروغ می گویی و قسم دروغ می خوری؟ بعد رو کردند به غلامشان و فرمودند که آن کیسه ای که همراه داری به او بده. صد دینار در آن کیسه بود، به این مرد دادند. بعد به این مرد فرمودند: ای مرد، آن پولی را که دفن کردی، آن دویست دیناری را که پنهان کردی، در سخت ترین روز، در سخت ترین زمان نیازت به آن پول، از آن محروم خواهی ماند، یعنی از همان دویست دینار. بعد خود این مرد جریان را چنین نقل کرده است که دویست دیناری داشتم و در آن موقع به آن نیاز نداشتم. اتفاقا بعد از مدتی اوضاعم به هم ریخت و سخت نیازمند پول شدم. فکر کردم حالا موقع آن است که سراغ آن دویست دینار بروم. محل و زمین را کندم، اما هر چه کندم و پایین رفتم، از پول خبری

نبود. بعدها معلوم می شود هنگام زیر خاک کردن پول پسرش می فهمید و جای آن پول را به خاطر می سپارد و بعد از مدتی زمین را می شکافد و پول را بر می دارد و فرار می کند. این مرد با کمال نومییدی جای دویست دینار را خالی می بیند و به یاد آن فرمایش وجود مقدس امام یازدهم می افتد که فرمودند: در سخت ترین موقع نیاز، از این دویست دینار محروم خواهی ماند<sup>(92)</sup>. به دروغ قسم می خورد و در عین حال امام یازدهم علیه السلام چون او سؤال کرد و از حضرت خواست، او را محروم نمی کند و صد دینار به او عطا می کند. اینها یک جور مطالب عجیبی است، انسان باید روحیه ای پیدا کند که بتواند این طور رفتار کند.

#### بی اعتنایی حضرت علی علیه السلام به مال دنیا

روزی مردی خدمت حضرت امیر علیه السلام آمد و عرض کرد آقا کمکی به من بکن. به من هزار تا کمک کنید. حضرت به کسی فرمودند که این پول را به او بدهد. عرض کرد: آقا این هزار تا خواست، هزار درهم به او بدهم یا هزار دینار؟ حضرت فرمودند: هر کدام را که خودش دلش می خواهد، برای من فرقی نمی کند. می گوید: برای من هر دو مثل سنگ می ماند، مثل سفال، درهمش و دینارش، منتها آن سفید است، این سرخ. برای من هیچ فرقی نمی کند. بین به حال آن سائل کدام مناسب تر است به او بده، والا از نظر من فرقی ندارد<sup>(93)</sup>. این روحیه عجیبی است. یعنی واقعا هم اگر انسان به حقیقت، به حقایق قرآن ایمان بیاورد و واقعا وعده های الهی را باور داشته باشد و نیز اگر به حقیقت ایمان داشته باشد که دنیا بی ارزش است، دنیا چیزی است که زوال می پذیرد، دنیا از این جهت که دنیاست برای انسان نفعی ندارد، از دنیا از این جهت که دنیاست چیزی عاید انسان نمی شود، جز همین که می بیند، خوردن، آشامیدن، پوشیدن، همین کارهایی که ما داریم. جز اینها چیز دیگری نیست و این چیزها جز

حقیقت انسان و جزو ذات انسان نمی شود، روحیه اش این گونه می شود. مردان خدا به حقیقت اینها را باور کرده اند و این حقایق را واقعا با وجدان خودشان لمس کرده اند. نه صرفا گفتن و شنیدن باشد، حقیقتا درک کرده اند، به طور قطع و یقین. لذا واقعا امیر المومنین که می فرماید: درهم و دینارش پیش من فرقی ندارد و با سنگ برابر است، با سفال برابر است، در حقیقت روحیه اش این گونه است، یعنی اگر انسان یک ذره درست فکر کند، همین هم هست. درهم و دینار از این جهت که درهم و دینارند، از این جهت که دو فلزند، با سنگ فرقی نمی کنند. موادی هستند که بر اثر فعل و انفعالاتی در سنگ، در خاک، به اراده پروردگار جهان به شکل طلا و نقره در می آیند. هنگام جدایی از انسان، این طلا و نقره و سنگ و سفال چه فرقی می کند؟ بله، از یک جهت فرق دارند آن این است که اگر کسی درهم و دینار داشته باشد و از راه درست و حلال و مشروع کسب نکرده باشد، ظلم و تعدی کرده باشد، کلاه سر کسی گذاشته باشد، حق کسی را خورده باشد و به دست آورده باشد و حقوق الهی اش را نداده باشد، خیلی برایش سخت می شود. این در مورد درهم و دینار اتفاق می افتد نه در مورد سنگ. طلا و نقره هم بعداً با این انسان کار دارد. در آتش جهنم آن را سرخ می کنند و بر پشت و پهلویش، بر پیشانییش بر صورتش و بر بدانش داغ می گذارند<sup>(94)</sup>. کاش هیچ فرقی نمی داشت، این فرق را دارد. پس امیرالمومنین می گوید به او بده، هر کدام را که او می خواهد درهم به او بده، اشرفی می خواهد، اشرفی به او بده. برای من فرقی نمی کند. این دو تا در نظر منبا سنگ برابر است. از این قبیل روایات در شئونات ائمه معصومین علیهم السلام زیاد است. واقعا هم عجیب است. در تاریخ، جود و سخای معصومین، جود و سخاهای اشخاص دیگر را محو کرده واز میان برده است.



## سفارش امام هشتم به فرزندش برای انفاق

امام هشتم به امام محمد تقی علیه السلام که کودکی است، می گوید: فرزندم هنگامی که می خواهی از خانه بیرون بیایی، اشخاص دور و بر تو هستند و می خواهند تو را از راهی بیرون ببرند تا کمتر با اشخاص برخورد کنی، اما تو را به جان من از دری برو که برخوردت با اشخاص فراوان باشد و پول زیاد با خودت بردار و با شخصی که برخورد کردی، اگر فلان خصوصیات را داشت این قدر بده، به کسی که چنین خصوصیتی داشت این قدر بده، و بعد فرمودند: پسر مبادا فکر کنی که ممکن است فقیر شوی، انفق و لا تخف انفاق کن و مترس که فقیر و تنگدست شوی <sup>(95)</sup>.

## بیداری دل ائمه در خواب

روایت دیگری برایتان نقل می کنم که البته مربوط به آیه مورد نظرتان نیست و به انفاق کاری ندارد. ولی این روایت هم از وجود مقدس امام عسگری علیه السلام است.

مردی پیش خود فکر می کرد که آیا شخص امام هم محتلم می شود یا نه. گفت: خوب، این که آسان است. ما در سامره هستیم و امام حسن عسگری هم در سامره است. وضع امام یازدهم طوری بوده که کسی نمی توانسته است آزادانه برود و آن وجود مقدس را ببیند. ایشان تحت نظر بوده اند و تحت مراقبت شدید و سخت. پس او نامه می نویسد و سؤال می کند که آیا امام محتلم می شود یا نه؟ نامه را به وسیله یک نفر می فرستند. بعد که نامه می رود، پیش خودش به فکر می افتد که احتلام مربوط به شیطان و مس شیطان است و لذا در تعبیر فارسی هم می گویند شیطانی است. می گوید من گفتم احتلام شیطانی است و پروردگارا جهان اولیاء خودش را از شر شیطان به کلی دور داشته و پناه

داده است، شیطان به ایشان راه ندارد. ولی نامه دیگر رفته است. می گوید فوراً جواب آمد. جواب این بود که: (حال الائمه فی المنام حالهم فی اليقظة لا یغیر النوم منهم شیئاً قد أعاد الله اولیائه من لمة الشیطان كما حدثتک نفسک<sup>(96)</sup>) این مطلب، چقدر دقیق است و آگاهی و اطلاع امام تا چقدر است. این مرد فقط در نامه نوشته بود: اسئلك عن الامام هل یحتلم، بعد که نامه رفته، پیش خودش فکر می کند که آری، احتلام یک امر مربوط به شیطان است و اولیاء خدا از امر شیطانی دورند. آن وقت امام جواب دادند و فرمودند: حال شان، هنگام خوابیدن شان همچون حال شان هنگام بیداری شان است، یعنی خواب آنها در آنها در دل شان، در فکرشان، در احساس شان و در درکشان ذره ای اثر نمی کند. لذا روایات زیادی هم در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و اله داریم. ائمه معصومین در روایات معتبر فرمودند: ما چشم هایمان می خوابد، اما دل هایمان نمی خوابد<sup>(97)</sup>.

دل مرکز احساسات و درک و مرکز هر نوع آگاهی است. فرمودند: در ما، دلی بیدار است. هنگامی که می خوابیم، فقط چشم مانبه خواب می رود. اینجا هم حضرت فرمودند: حال مادر خواب مثل حال مان است در بیداری، بدون هیچ تفاوت. بعد فرمود: خواب چیزی از مشاعر و ادراکات و احساسات مربوط قلبی ائمه را تغییر نمی دهد، ابدا تغییر نمی کند. بعد این جمله را فرمودند که مربوط بود به فکری که آن مرد بعد از نوشتن نامه با خود کرده بود: قد اعاد الله اولیائه من لمة الشیطان كما حدثتک نفسک، فرمودند: پروردگار جهان اولیاء خودش را و ائمه را از شیطان به طور کلی پناه داده و شیطان به هیچ وجه دست به اینها نمی یابد. همان طوری که نفس تو بر تو حدیث کرده بود.

امام ششم علیه السلام فرمود: ما در اتاق، در خانه که نشسته ایم فکر نکنید دیوار، در، سقف فاصله مکانی، زمانی، اینها برای ما پرده است. نه این را نپنداید. نه

دیوار برای ما پرده است، نه سقف، نه در بسته برای ما پرده است و نه زمین. نه، اینها برای ما حجاب نیست و برای ما حقایق را نمی پوشاند، ما از حقایق آن طور که هست در همین اتاق که نشسته ایم آگاهی داریم، می بینیم، همه را اطلاع داریم<sup>(98)</sup>. دوری جا، محل، مکان برای ما حاجب و مانع نیست. مثلا اگر شخصی از دورما را بخواند و صدا کند، این دوری راه حاجب و مانع برای رسیدن صدایش به ما نیست. خلاصه، آیات مورد بحث درس بزرگی به ما می دهد. اگر ما این درس را بیاموزیم کوشش می کنیم ذره ذره روحیه بذل و بخشش و عطا و کرم را در خودمان تقویت کنیم و به زندگی و شئون آن درست فکر کنیم.

آیه آخر از این گروه آیات، این است: (و ما یغنی عنه ماله اذا تردی). او را بی نیاز نمی کند، هنگامی که سقوط کند. حال، هنگامی که در زندگی در همین دنیا سقوط کند، یا به قبر سقوط کند، یا به جهنم. این سه معنا را مفسران در ذیل این آیه گفته اند. در هر سه حال، چنین شخصی که به مالش بخل ورزید و حاضر نشد در راه خدا و برای خدا انفاق کند و این مال را برای خود قدرتی می دید، مالش او را بی نیاز نمی کند، به دردش نمی خورد و نمی تواند دردی را از دلش بردارد. در دنیا وقتی افتاد، دیگر افتاده است، حالا میلیون ها پول خرج کند، چه می تواند بکند؟ زمانی که او را در قبر می اندازند، که دیگر روشن است. در جهنم هم که می افتد مشخص و واضح است. از این آیات در قرآن زیاد است: (فما اغنی عنه ما کانوا یکسبون<sup>(99)</sup>). لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم<sup>(100)</sup>. اینهایی که در این دنیا با غفلت و بی خبری زندگی می کنند و به مال و منال خود می نازند و فخر و مباهات می کنند، موقعی که پروردگار جهان به خشم خود اینان را بگیرد و اینان را زمین بزند، دیگر مال شان، اولادشان و

موقعیت شان و جاه و مقام شان نمی تواند اینان را بی نیاز کند و نمی تواند جلوی مقدرات الهی را بگیرد. پس انسان بخیل شخصی که خود را بی نیاز می بیند، در تمام شئون زندگی دائماً در خطر است، دائماً در حال سقوط است تا به نهایت سیر و حرکتش برسد و در تمام این افتادن ها مالش ابداً برای او هیچ گونه سودی ندارد. آن چیزی که برای افتادن سود دارد، ایمان است، خود را در پناه خدا قرار دادن و صفات پسندیده انسانی است. آن چیزهایی که جزو ذات انسان و جزو حقیقت انسان باشد، اینها برای انسان مفید است.

## جلسه دهم: ارزش نفس انسان در جهان هدفمند

تذکر به انسان

آیات قرآنی بعد زمانی ندارند

انسان، اسیر ماده پرستی

ارزش حالات آنی و سعی در تداوم آن

هدفمند بودن جهان آفرینش

توجه به ذات و پرورش آن

توزین حقیقت انسان

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحيم فاما من اعطى و اتقى (5) وصدق بالحسنی (6)

فسنیسره لیسری (7) وامامن بخل و استغنی (8) و کذب بالحسنی (9) فسنیسره

للعسری (10) و ما یغنی عنه ما له اذا تردی (11))

درباره توجه به شان نزول سوره لیل مطالبی بیان شد. حال تا چه حد استفاده کردیم و چه نتیجه ای از این مطالب گرفتیم و چه قدر آیات و روایاتی که به این مناسب ذکر شد در ما اثر گذاشت، آیا روحیه ما را تغییر داد یا نه، برای ما نتیجه ای به سوی تکامل و ترقی و تعالی معنوی داشت و موجبات رشد و نمو ما را فراهم کرد یا نه، هر کسی خود می داند. اما نکته دیگری هم از این آیات و همچنین نظیر این آیات در قرآن مجید استفاده می شود که فوق العاده مهم است و انسان باید به آن بسیار توجه کند. همان طور که بیان شد، این آیات با این سوره، طبق مشهور بین مفسران، درباره ابوالد حداح یا امیر المومنین علیه السلام نازل شده است، این خیلی مهم نیست. آنها وظیفه خود را انجام دادند و مانیز نسبت به خود و جامعه خود وظایفی داریم. ابوالد حداح انفاقی کرد، تصدیقی داد، درخت

خرمایی خرید و به رایگان و برای تصدیق به مسلمانی داد. این عمل ممکن است کوچک به نظر برسد، لیکن این سوره یعنی سوره لیل در مورد همین عمل ابوالد حداح نازل شد که قبلا به آن اشاره شد. اگر انسان کمی به این مطلب، فکر کند، می بیند مطلب، خیلی مهم است. نزول یک سوره یا حتی یک آیه، چیز ساده ای نیست، چیز کوچکی نیست و حکمی نیست که از تهران برای مثلا شهرستانی از شهرستان های ایران صادر شود! چنین مطلبی نیست. نزول آیات قرآن، آن هم با تشریفات که در قرآن و روایات برایش ذکر شده است، خیلی مهم و قابل توجه است. اصولا حقایق قرآن مجید حقایقی است که در دسترس هر کس و افکار هر کس قرار نمی گیرد. اینها حقایقی هستند فوق العاده بلند و عالی. مردانی به تمام معنا پاک امکان دارد به حقایق قرآن راه بیابند. (لایمسه الا **مطهرون**<sup>(101)</sup>). و این قرآن تنزیلی است از رب العالمین، از جانب پروردگار جهان. (نزل به الروح الامین علی قلبک<sup>(102)</sup>). جبرئیل امین به فرمان پروردگار جهان قرآن را برای رسول اکرم صلی الله علیه وآله و سلم آورده است. این چیز کوچکی نیست! حال، مسلمانی درخت خرمایی را از شخصی بخرد و در راه خدا و برای خدا انفاق کند، سوره های از طرف خدا نازل شود. این دلیل بر چیست، دلیل بر این است که در این جهان بی انتها، در این جهان پر از غوغا و پر از سر و صدا، در این جهان با انبوه موجوداتش که عددشان را به جز پروردگار جهان نمی داند، لحظه به لحظه هر موجودی از این موجودات دست فقر و نیازشان به سوی او دراز است. (یساله من فی السموات والارض، کل یوم **هوفی شان**<sup>(103)</sup>) این بدان معناست که فقط من و شما نیستیم که خدا خدا می کنیم و یا رب یا رب می گوییم، آن هم شاید نوعا به بازی و لهو و لعب. حال بر فرض از روی حقیقت هم یارب یارب می گوییم و خدا خدا می کنیم، در این

جهان با عظمت، تمام موجودات، از ریز و درشت، همه دستشان به سوی او دراز است همه موجودات نیازمند اویند و در هر لحظه و حتی کمتر از لحظه از او چیزی می خواهند و اگر یک لحظه پروردگار جهان فیض خود را به موجودی نرساند، آن موجود عهم محض و نیست محض می شود. باید لحظه به لحظه از طرف خداوند به موجودات فیض برسد تا بتوانند به وجود خود، به شئون وجودی خود، تا آن حدی که خدا خواسته ادامه دهند. از این جهان و از میان این همه موجودات، یک انسان ضعیف آن هم بدون سرو صدا بدون داد و فریاد، خیلی ساده و بسیط درخت خرمایی را از شخصی می خرد و بدون سرو صدا به دیگری واگذار می کند. ذات مقدس او به این عمل و به این کار توجه تمام دارد و دلیل این توجه، نزول این سوره و همین آیات است. خداوند به این عمل ساده و بسیط عنایت و توجه دارد که مفروغ عنه نمی ماند، نه، عملی که انجام می شود، هر چند عمل خیلی کوچک است. من و شما چقدر انفاق می کنیم؟ مگر یک درخت خرما قیمتش چنداست؟ چه اهمیتی دارد؟ اگرچه عمل کوچک است، اما فوراً و بلا درنگ از جانب او سوره نازل می شود، آفرین گفته می شود، آن هم چه آفرینی! تا پایان جهان، تا آن لحظه ای که انسان روی کره زمین زندگی می کند، این حقیقت هست و مورد بحث و گفتگو خواهد بود، تلاوت و قرائت خواهد شد. و از آن درس فرا گرفته خواهد شد. خلاصه مطلب خیلی مهم و قابل توجه است.

### تذکر به انسان

این حقیقت به ما می فهماند، که ای انسان ها، شما مفروغ عنه نیستند. ممکن نیست شما از یاد او رفته باشید یا از یاد او بروید. اگر چه در جهان سرو صدا و غوغا زیاد است، در عین حال آن کس که مراقب و نگهبان و شاهد شماست، بیدار

است و متوجه ذره ذره کارها و اعمالتان است. هر چند خیلی کوچک باشد و ناچیز. در هر کجا و در هر مورد باشد او می داند و به آن آگاه است. منتها، بر اساس حکمت ها و مصالحی، دیگر قرآن نازل نمی شود. ابوالدحداح عملی انجام داد. طرف مقابلش هم آدم بخیل و خدانشناسی بود و به وعده های پروردگار جهان ایمان نداشت. بدین ترتیب آیاتی در مورد هر دوی آنها نازل شد، یک قسمت آیات، مدح و ستایش ابوالدحداح و قسمت دیگر آیات، آیات عذاب و نقت و خشم پروردگار جهان برای آن آدم بخیل و خدانشناس. گرچه حالا برای کارهای خوب و بد ما آیه ای نازل نمی شود، سوره ای نازل نمی شود، ولی باید متوجه باشیم، این طور نیست که از که از ما غافل باشند و اعمال ما و کارهای ما حساب نشود. نه، حساب دارد و بلکه به یک معنا، قرآن چهارده قرن قبل، برای کارهای من و شما نازل شده است.

### آیات قرآنی بعد زمانی ندارند

قرآن یک دید جهانی و وسیع و همه گیر دارد. مدتها قبل قرآن نازل شده، چهارده قرن قبل سوره لیل نازل شده است. (فاما من اعطی و اتقی، و صدق بالحسنى) اما به یقین این آیه شامل کسانی که در این زمان و در زمان های آتیه این عمل را انجام می دهند، نیز هست. گویی این آیات برای همین فرد نازل شده، فرق نمی کند. آن زمان با این زمان و یا هزار سال دیگر، فرقی ندارد. پیش پروردگار جهان گذشته و حال و آینده تفاوتی ندارد. اگر عمیق تر بنگریم، واقعا این آیات را الان در حال نزول می بینیم. یعنی مسلمانی که به حقیقت مثل ابوالدحداح ایمان به وعده های الهی داشته و با شوق و رغبت و از روی رضایت نفس برای خدا، صدردرصد، از مال حلال خود انفاق کرد هر چند جزئی باشد،



گویی همین الان این آیات برای او نازل شده است، بدون هیچ تفاوتی. پس مطلب این گونه است.

بنابراین ما باید سخت با هوشیاری و بیداری زندگی کنیم. ولی ما به شکلی زندگی می کنیم که گویی می پنداریم زندگی همین است و بس. در تلاش و تقلا هستیم. برای چه؟ برای خوردن و پوشیدن، برای رفاه و آسایش زندگی مادی و تمام کوشش مان این است که وضع زندگی را چگونه برای انسان مرتب تر و خوش تر و بهتر باشد. گویی در پس پرده این جهان ماده و این جهان طبیعت دیگر خبری نیست، چیزی نیست، همین است! در حالی که این طور نیست، مراقب ما هستند و شاهد و ناظر بر اعمال ما. اعمال ما بسیار دقیق محاسبه می شود. به خدا همین الان آیه (فاما من اعطی و اتقی، و صدت الحسنی) در شرف نزول است و در شرف فرو آمدن است، برای چه کسی؟ برای کسی که در این لحظات، در این زمان با ایمان به خدا و از روی حقیقت، برای رضای خدا، و به مردم جامعه کمک کند، هر کمکی که از دستش بر می آید، این آیه نازل می شود و در شرف نزول است. کسانی که بخل می ورزند و ایمان به وعده های الهی ندارند، آیه (و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنی)، برای آنان در شرف نزول است.

#### انسان، اسیر ماده پرستی

آن دیده ای که باید این حقیقت را ببیند، وجود ندارد. دیده جان ما و دیده دل ما به تمام معنا کور شده است. ماده پرستی صرفاً این نیست که فرد یا گروهی بگویند جهان بر اساس ماده کار می کند و تمام فعل و انفعالاتی که در آن می شود بر اساس ماده است، خدایی نیست و علم و قصد و حکمتی بر جهان حاکم نیست. آن یک شکلی و یک صورتی از ماده پرستی است. شکل های دیگری

هم دارد، همچنان که کفر، ریا و بت، یک شکل خاص ندارند، صنم به یک صورت خاص نیست. آن کسی که تابع هوای خود است، هوای او صنم و بت اوست. آن کسی که تلاش و فعالیتش واقعا برای دنیاست، دنیا صنم و بت اوست. این هم یک شکل از بت پرستی است. ماده پرستی تنها در شکل گروهی اش تحقیق پیدا نمی کند، کسی که تلاش و فعالیتش برای دنیا و جهان ماده باشد، اسیر ماده پرستی است. هر چند بگویند من به خدا ایمان دارم و ایمان و باور دارم که جهان را نیرویی دانا و توانا و باحکمت اداره می کند، اینها لفظ است، حقیقت مطلب جز این است. حال هر کس می خواهد به حقیقت ببیند تا چه حد به حقایق قرآنی، به این آیات مورد بحث و به وعده های الهی ایمان دارد، باید بعد از توجه به این آیات در سوره لیل ببیند عملکردش، مشی و رفتارش و روشش، چگونه است؟ تا چه حد به دنیا علاقه دارد و تا چه حد به مال و به پول علاقمند است و اگر بنا شود در یک موردی برای خدا انفاق کند آیا به آسانی و سهالت در راه خدا انفاق می کند یا نه؟

### ارزش حالات آنی و سعی در تداوم آن

ممکن است گاهی در اثر شنیدن مطلبی، برای لحظاتی در انسان تغییر حالتی رخ بدهد، نه این که این تغییر حال چند لحظه ای، مفید نباشد و ارزشی نداشته باشد، همین تغییر حالت، هر چند چند لحظه ای، خوب و پسندیده است. ولی از این پسندیده تر و بهتر و سودمندتر، ادامه پیدا کردن این حالت است. آن حالت، منحصر به لحظه ای و لحظاتی نباشد. در آن چند لحظه ای که در جلسه ای، مسجدی یا محل دیگری، مطالبی به گوشش می خورد، نباید به گونه ای باشد که هوشیاری و توجه و حساسیت اش آنی و لحظه ای و منحصر به جای خاصی باشد. بلکه به گونه ای باشد که این حالت حساسیت و هوشیاری در تمام لحظه

ها و شئون زندگی برایش وجود داشته باشد. اگر واقعا در مسجد حساسیت و هوشیاری برایش پیدا می شود، کاری کند که در بازار هم آن حساسیت و هوشیاری برایش باشد. اگر واقعا در مسجد حالت خضوع و خشوعی برایش پیدا می شود در اداره هم همان حالت خضوع و خشوع برایش باشد، هنگامی که درس می دهد و سیطره و نفوذی بر گروهی دارد در همان حالت هم، خضوع و خشوع داشته باشد. اگر این حالت دوام پیدا کند و لحظه ای و آنی نباشد، انسان تبدیل به انسانی با ارزش می شود. عده ای بودند که گاه گاهی خدمت پیامبر ﷺ می رسیدند و حضرت مطالبی برای آنها بیان می کردند و آنها تحت تأثیر واقع می شدند. روزی خدمت حضرت رسیدند و عرض کردند: یا رسول الله، ما گاهی خدمت شما مشرفیم و شما مطالبی را برای ما می فرمایید و ما می شنویم، در حضور شما حالت مخصوصی بر ایمان پیدا می شود، گویی دنیا و آنچه در دنیاست، زرق و برق دنیا و جمال و پیرایه دنیا، همه از نظر ما محو می شود. به طور کلی حالت خاصی بر ایمان پیدا می شود و هنگامی که از حضور شما بیرون شدیم و با مردم در تماس و مشغول زندگی روز مره خود شدیم آن حالت به طور کلی از ما سلب می شود، عوض می شویم، گونه ای دیگر می شویم. گویی نه دیگر آخرتی هست، نه حساب و کتابی!

رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم فرمودند: آن حالت بد نیست، خوب است. همان حالت را هم غنیمت بشمرید، ولی اگر راست می گویند که دارای چنان حالتی می شوید و بتوانید این حالت را ادامه بدهید که لحظه ای نباشد، **(لصافحتکم الملائکة و مشیتم علی الماء)** فرشتگان با شما و شما با ملائکه مصاحفه می کنید و دیگر بر آب راه می روید <sup>(104)</sup>. عیسی بن مریم روی آب قدم بر می داشت و می گذاشت و از آب عبور می کرد، بدون کشتی، بدون چوب،

بدون هیچ وسیله ای، مثل زمانی که روی زمین راه می رفت بر آن حرکت می کرد. این در اثر چیست؟ عیسی بن مریم چه می کرده است؟ همان حالت حضور، حالت ذکر، آن حساسیت و هوشیاری به یاد خدا بودن و برای خدا کار کردن در او بوده است. در نهایت که فکر کنید، عیسی بن مریم اسم اعظم الهی را می خوانده و روی آب حرکت می کرده است. نمی دانم تصور شما از اسم اعظم الهی چیست؟ اسم اعظم الهی الفاظی نیست که هر کس با خواندن آن بتواند نتیجه بگیرد، این طور نیست، اسم اعظم الهی همان عمل عیسی بن مریم است. اسم اعظم الهی همان روحیه عیسی بن مریم و هوشیاری و بیداری و توجه عیسی بن مریم و برای خدا کار کردن عیسی بن مریم است، و رای این جهان ماده را. اسم اعظم الهی غیر از اینها چیز دیگری نیست. منتها عیسی بن مریم در رتبه و مرتبه ای از این حقایق قرار دارد و اشخاص بزرگتری از عیسی بن مریم در مراتبی بالاتر.

(لو دتم علی الحال التی و صفتتم أنفسکم بها لصافحتکم الملائکة و مشیتیم علی الماء.) اگر شما راست می گوئید حالتی را که برای من گفتید، اگر مداومت داشته باشید بر آن، یعنی آن حالت توجه تان، دائمی باشد، ملائکه عیاناً لمس می کنند شما را، مصاحفه می کنند با شما و می توانید بر آب راه بروید و حرکت کنید.

### هدفمند بودن جهان آفرینش

پس نمی شود مطلب را این طور که ما ساده گرفته ایم، ساده گرفت. جهان آفرینش بر اساس جد و حقیقت آفریده شده است، نه برای بازی و لهو و لعب. ما نیز که قسمتی از جهان هستی هستیم و شاید هم قسمت بزرگ و قابل توجه آن، برای هدف و غرضی آفریده شده ایم. برای لهو و لعب ما را خلق نکردند.

انسان باید فکر کند ببیند آیا در زندگی واقعا بازی می کنیم و مشغول لهو و لعب هستیم یا نه، به حقیقت زندگی و شئون آن را جدی تلقی کرده ایم و با قاطعیت زندگی می کنیم. بله، نسبت به زندگی مادی، جدی هستیم و با قاطعیت و جدی به آن می پردازیم، لذا واقعا هم به دنبالش می دویم. خیلی با دقت، هوشیاری و توجه تا جایی که ممکن است وضع زندگی را طوری مرتب کنیم، مقدمات را به گونه ای ترتیب دهیم، تلاش مان به شکلی باشد، تماس مان با اشخاصی باشد که در زندگی مادی ما اثر داشته باشند. حرف زدن، کار کردن و فعالیت مان به صورتی باشد که به زندگی مادی مان خدشه ای وارد نیاید، لطمه ای به زندگی مادی مان نخورد. هر کسی به شکلی آن را جدی گرفته است. اما از نظر معنا و حقیقت، از نظر ذات خودمان و آنچه مربوط به ذات مان است، باید به گونه ای دیگر حساب کرد که تا چه حد نسبت به آن جدی هستیم.

### توجه به ذات و پرورش آن

آیا تا به حال فکر کرده اید که چه کرده اید تا نتیجه کردار و اعمال ما روی ذات حقیقی مان اثر گذارده باشد، این همه در موارد مختلف، هر جا ترازویی دیدیم، فوراً خودمان را وزن کردیم. می گوئیم من شش ماه هفت روز پیش شصت و چند کیلو بودم، ولی حالا شصت و نه کیلو شده ام، چنان با دقت بیان می کنیم. به حقیقت و از روی وجدان، اگر مامردمی هستیم که آفرینش را جدی گرفته ایم و به جد زندگی می کنیم و به حقیقت خود را شناخته ایم، آیا یک بار شده که موازنه ای برای جان مان، روح مان، برای ذات مان و برای حقیقت خودداشته باشیم. تا به حال شده، مثلا بگوئیم از پارسال تا به حال وزنه واقعی مان، ذات مان، حقیقت مان چه شده است؟ کم شده است، بالا رفته است. (فلا نقیم لهم يوم القيامة وزنا<sup>(105)</sup>)، ای برادران عزیز، (لا نقیم لهم يوم القيامة وزنا،)

شما را به خدا می شود باور کرد که معنای این آیه این باشد که این بدن هایمان را می کشند روز قیامت، و عده ای را برای بدن هایشان میزانی نصب نمی کنند و توزین نمی کنند؟ (لا نقیم لهم یوم القیامة وزنا،) پروردگار جهان می فرماید برای گروهی در روز قیامت وزنی اقامه نمی کنیم، چون وزنی ندارند، خیلی سبک هستند، چیزی در ذات شان نیست. چیزی به ذات شان اضافه نشده است ذات شان ناچیز است و سبک، وزنی نمی توان برای اینها اقامه کرد، نمی توان برای اینها میزانی نصب کرد. (لا نقیم لهم یوم القیامة وزنا،) این وزن برای چه چیز است؟ برای این بدن است که ببینند چند کیلو است؟ یا نه، برای حقیقت انسان است.

### توزین حقیقت انسان

توزین برای حقیقت انسان و ذات انسان است. منتها، وزن ذات و حقیقت انسان فراخور خودش و به مناسبت میزان خودش است.

این آیات و آن کسی که عملی انجام داد و آیات در موردش نازل شد میزان است. انسان باید خود را با این میزان بسنجد. در روایات فرمودند: (حاسبوا انفسکم ان تحاسبوا، و زنوها قبل ان توزنوا<sup>(106)</sup>). خود را به حساب بکشید پیش از این که شما را به حساب بیاورند و خود را وزن کنید پیش از این که شما را وزن کنند. این وزن کنید خودتان را پیش از این که شما را وزن کنند، یعنی بدنتان را وزن کنید؟ نه، ذات تان و جان تان را وزن کنید، افکار و اندیشه هایتان را وزن کنید، ایمان تان و باورتان را وزن کنید. امیر المؤمنین می فرماید: (خذوا من اجسادکم، جودوا بها علی انفسکم<sup>(107)</sup>). این اجساد کهنه می شود، این اجساد مندرس می شود، تا فرصت داری، تا بدنی داری، از بدنت بگیر، از جسمت بگیر و به جانت بیفزا.

یعنی جانت و نفست را قوی کن، وزنی به جان و نفست بده. انسان در این زندگی باید این طور هوشیار زندگی کند و باید به آفرینش و این دستگاه این آمد و شد شب و روز (واللیل اذا یغشی، و النهار اذا تجلی)، به این آمد و شد شب و روز و حکمت بالغه آن توجه کند. واقعا باید روی آن حساب کرد. و آمد و شد شب و روز لغو است؟ بازی است؟ این جفت ها و زوج ها که خدا در جهان آفریده است بیهوده است؟ در تمام موجودات، موضوع زوج بودن، نر و ماده بودن، سلب و ایجاب، مطلبی است که امروزه ثابت شده و هست. آیا اینها لغو است؟ بازیچه است؟ یا نه، همه بر اساس حساب و حکمت است. پس وجود من و شما، مرد و زن بودن انسان و زندگی انسان، این آمد و شدها و اختلافاتی که بر انسان می گذرد، گوناگون بودن ها، همه پایه و اساسی دارد، پایه و اساس جدیت، صمیمیت و آزمایش و امتحان.

این آیه باید به انسان هوشیاری بدهد. پس باز یک نتیجه کلی دیگر از این آیات بگیریم تا هوشیاری و حساسیت در ما پیدا شود. گفتیم که نزول این آیات بر اساس عملی است تا انسانی انجام داده است، در این جهان پر سر و صدا، غوغا و پهناور، که همه دست شان به سوی او بلند است و دائما از او چیزی می خواهند، از او احتیاجات شان را می خواهند، یک شخص عملی انجام داده است. کره زمین بدون شک در جنب این جهان ماده بسیار ناچیز است بارها عرض کردم کسی از کره زحل نمی تواند اصل کره زمین را ببیند.

اصلا زمین را نمی بیند، مگر این که رصد خانه های خیلی قوی نصب کنند، دانشمندانی باشند و فضا را تماشا کنند، شاید ببینند. مثل گردوی روشنی است که می چرخد، آن وقت روی حساب هایی بگویند این زمین است، یکی از کراتی است که به دور خورشید می چرخد، والا با چشم عادی در کره زحل

امکان این که کسی بتواند زمین را ببیند، نیست. این قدر ناچیز است، تازه تا کره زحل راهی نیست. زمین در جنب این جهان چه به حساب می آید؟ می شود گفت دانه خشخاش یا دانه خردل؟ اصلاً و ابداً، دانه خشخاش و خردل خیلی درشت است. زمین ذره ای است و کمتر از ذره. حالا یک انسان را حساب کنید روی این کره زمین. دیگر این انسان چه چیز است؟ به چه حسابی می آید؟ این انسان عمل کوچکی انجام داده در مدینه، در مدینه یک درخت خرما خرید و داد به یک نفر، این گونه جهان مراقب انسان است و کار او را می بیند. از نیت و قصد انسان از اعماق جان انسان آگاه است و می داند که به چه صورت آیه بفرستد. ای ابوالد حداح، ما کار تو را فهمیدیم، نیت تو را دانستیم، به اعماق جان تو راه داریم. (واما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنى). عجب، این دستگاه با چه خصوصیتی، اسرار و رموز درونی را که در عمق دل یک انسان است می داند و ضبط کرده است، از طرف پروردگار جهان درباره اش آیاتی نازل شده است. ما در یک چنین محیطی زندگی می کنیم. من و شما در چنین موقعیتی شب و روز می گذرانیم. در چنین موقعیتی می خوریم و می آشامیم و یکدیگر را می کوبیم و تجاوز و تعدی می کنیم.

در چنین موقعیتی خیلی باید حواس مان جمع باشد و باید سخت مراقب خود و کارهای خودمان باشیم، حواس مان و حساسیت آنان زندگی را بگذرانیم تا به یاری پروردگار جهان، به لطف و عنایت و توفیق او زندگی مان به خوبی و به سعادت بگذرد و مالا هم در جوار رحمت پروردگار جهان و در بهشت ابدی و نعیم همیشگی با رضا و خشنودی خداوند زندگی کنیم.



## جلسه یازدهم: سعادت و شقاوت

راه سعادت و راه شقاوت در زندگی  
هدفمند بودن آفرینش و غفلت انسان  
مصدق هدایت پروردگار در سایر آیات  
حب دنیا ریشه شقاوت هاست  
بها و ارزش واقعی انسان  
مجسم شدن امور دنیوی در لحظه آخر  
(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحيم \* ان علينا للهدی (12) و ان لنا للاخرة و الاولى  
(13) فانذرتکم نارا تلظى (14) لا یصلیها الا الاشقی (15) الذی کذب و تولى  
(16) و سیجنبها الاتقی (17) الذی یؤتی ماله یتزکی (18) و ما لاحد عنده من  
نعمة تجزی (19) الا ابتغاء وجه ربه الاعلی (20) ولسوف یرضی (21))

آیات آخر سوره لیل مطالب مهم و قابل توجهی را بیان می کند. در واقع مثل  
همه آیات و سوره های قرآن که حقایق و معارف بلندی را بیان می کند. خدا کند  
گوش شنوا و حساسیت در ما پیدا شود که جدا بخواهیم به حقایق و معارف  
قرآن مجید که سراسر حقایق است و برای سعادت دنیا و آخرت ما نازل شده،  
توجه بیشتری کنیم و استفاده بیشتری از آن ببریم.

(ان علينا للهدی،) حقا که هدایت کردن و راهنمایی نمودن بر ماست. بعضی  
از مفسران این هدایت را به دو معنا گرفته اند، هدایت به معنای ارائه طریق یا  
هدایت به معنای (ایصال الی المطلوب). اصولا هدایت به این دو معنا آمده  
است: یکی راه را نشان دادن و انسان را به راه آوردن، تا دیگر انسان خود در  
آن راه مسیر قدم بردارد و به هدفی که برایش مقرر شده برسد یا نرسد. معنی

دوم هدایت و راهنمایی، (ایصال الی المطلوب) است، یعنی رساندن شخص به هدف و رساندن وی به غایت و نهایت و منظور، یعنی دست او را گرفتن و او را تا هدف بردن و تو را به هدف رساندن. البته هدایت و راهنمایی در هر دو معنا از آن خداست. پروردگار جهان انسان را راهنمایی می کند و ذات مقدس او، انسان را به هدف و مطلوب می رساند. ولی ظاهراً در آیه مورد بحث مراد از هدایت، همان راهنمایی و نشان دادن راه است. (ایصال الی المطلوب)، به این بیانی که ذکر شد شاید مراد نباشد. چون این آیه ادامه آیات قبل است که پروردگار جهان سعی در کوشش دو گروه را بیان می فرمود: یکی سعی و کوشش گروهی را که ایمان به خدا دارند و در راه خدا انفاق می کنند، وعده های الهی را باور داشته و پروردگار جهان برای آنها راه آسان و سهل می کند و گروه دیگر که تقوا پیشه نبودند، ایمان به خدا نداشتند، به اموال شان بخل ورزیدند و وعده های بزرگ الهی را باور نداشتند، پروردگار جهان آنها را هم به راهی سخت و دشوار می برد تا نهایتاً به دشوارترین جا و محل می رسند و با سخت ترین عذابها و شکنجه ها روبرو می شوند. بعد از آن آیات می فرماید: (ان علینا للهدی)، آیات قبل برای چه بود؟ برای روشن شدن ما و راه یافتن ما. پروردگار جهان با همان بیان مختصر و کوتاه، راه را برای ما روشن کرد و ما را به حق و درست راهنمایی کرد. راه به سوی خود را و راه به سوی بهشت و سعادت و نیکبختی را به ما نشان داد. همچنین راه ضلالت و گمراهی و سختی و دشواری و شقاوت را به ما نشان داد. برای این بود که راه را به ما بنمایاند. بعد فرمود: (ان علینا للهدی). برماست که البته مردم را هدایت و راهنمایی کنیم، راه هدایت و ضلالت را برایشان بیان کنیم. ظاهر این آیات این است که مراد از هدایت، هدایت به معنی نشان دادن راه است، نه رساندن به هدف و مطلوب. البته

از آیات بعد از این آیه، نیز می توان چنین استفاده کرد، ضمن این که هدایت به معنای (ایصال الی المطلوب) نیز هست. اما البته معنای ظاهر آیه نیست و به اصطلاح معنای مطابقی و معنای مستقیم آیه نیست، بلکه یک معنای ضمنی است.

### راه سعادت و راه شقاوت در زندگی

از این آیه می توان نتیجه گرفت که برای هر کس در زندگی دو راه هست. پروردگار جهان دو راه را به ما نشان داده و روشن کرده است. راه یسر، سهولت و سعادت، و راه دشواری، گمراهی و شقاوت. منتها قدری هوشیاری، زیرکی و حساسیت لازم است تا انسان در این زندگی و در این غوغا خود را نبازد، خود را فراموش نکند، از خود غفلت نکند. مع الاسف شاید اکثر مردم در این غوغای زندگی خود را فراموش کرده اند و از حقیقت خود و از ذات خود غافلند، دیگر تا نهایت به کجا برسد. شخص هوشیار و بیدار شاید کم پیدا بشود. از خدا جدا باید خواست که به ما هوشیاری و بیداری عنایت کند که زندگی را به لهو و لعب و بازی و هزل نگذرانیم. قدری به آفرینش، موجودات، به نظامی که بر این جهان حاکم است، هدف های آفرینش، تا حدودی که درک می کنیم، توجه کنیم.

### هدفمند بودن آفرینش و غفلت انسان

این آفرینش لغو نیست و به بازیچه آفریده نشده، هدفی در کار است و جدیت آفریده شده است. (ماخلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا، ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار<sup>(108)</sup>)، ای مردم ما این آسمان و زمین و آنچه را میان آسمان و زمین است به باطل، بیهوده و عبث نیافریدیم. بلکه به حق آفریده شده، هدفی و غرضی در کار است. این گمان که جهان به باطل آفریده شده، گمان کفار است و وای بر کفار. حقیقت مطلب این است که جهان به حق

خلق شده. آیات قرآن مجید اشاره زیادی به این مطلب دارد مخصوصاً در مورد انسان. (ایحسب الانسان ان یترک سدی<sup>(109)</sup>). افسحبتکم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لاترجعون<sup>(110)</sup>. حالا چه شده و چیست که نمی گذارد ما در خود و در موجودات دور و بر خورد و در حقیقت زندگی فکر کنیم، نمی دانم. چه عاملی ما را غافل کرده که ما این طور از خودبی خبر مانده ایم. این عامل چیست؟ باید این عامل را یافت و آن را کوباند و از بین برد. این غفلت به معنای غفلت از حقیقت زندگی و غفلت از حقیقت خودمان است. فکر نکنید که ما غافل نیستیم در زندگی خیلی هوشیاریم، سخت بیداریم و تلاش ها و تقلاهایی که می کنیم همه بر اساس هوشیاری است. انسان باید کمی دقت کند، ببیند این هوشیاری نسبت به چیست؟ این هوشیاری نسبت به زندگی مادی است؟ به مقام های دنیوی است؟ به زرق و برق این جهان ماده است؟ یا نه هوشیاری نسبت به ذات خودمان است؟ همان گونه که قبلاً بیان شد، خودمان را خیلی وزن می کنیم و وزن کرده ایم و شاید فرد فردمان خیلی دقیق آن را بدانیم. اما این وزن، وزن چیست؟ وزن بدن ماست. تو را به خدا تا به حال فکر بوده ای که حقیقت خود و ذات خود را وزن کنی؟ آیا اصلاً به این فکر بوده ای که من حقیقت خودم را وزن کنم؟ وزن ذات خودم را بدانم؟ ببینم وزن واقعی من با گذشته چقدر فرق کرده؟ کم شده یا زیاد شده است؟ طرز فکر و طرز اندیشه خود را وزن کرده ایم؟ ما اصلاً به فکر این معنا هستیم؟ این توزینی که ما داریم و خیلی هم نسبت به آن حساسیم توزین نسبت به تن است و مربوط به جسم و مربوط به این زندگی. اما شاید اکثراً از حقیقت خودمان غافلیم و بی خبر. آیا شده نیم ساعت، کارهایی را که مربوط به ذات خودمان است به روش و رویه امیرالمومنین علیه السلام موازنه و مقایسه کنیم. ببینیم تا چه اندازه روش و کار ما، اخلاق ما با رفتار

و روش، اخلاق و کار علی بن ابیطالب مطابقت دارد؟ تا حقیقت وزن خود را بشناسیم ما اصلاً در این وادی نیستیم و بارها بیان شده که حقیقت انسان جز این بدن و این جسم است و در قیامت، روزی که همه حقایق آن طور که هست جلوه می‌کند و نمایان می‌شود، درست است که انسان با بدن مادی و با همین تشخیصی که همین جا دارد، محشور می‌شود، اما والله واقع مطلب این است که صورتی که با آن محشور می‌شود صورت باطنی اش است و صورت حقیقی اش است. خیلی باید در این مورد دقت کرد. انسان در قیامت به صورت باطنی اش جلوه می‌کند. به صورت باطنی اش محشور می‌شود و قهراً صورت ظاهرش هم تابع صورت باطن است. آیا تا به حال فکر کرده ایم که صورت باطن مان را صورتی زیبا و روشن بسازیم؟ و عجیب این است که ساختن صورت باطن به اختیار من و شماست. من و شما باید صورت باطن مان را بسازیم. این صورت ظاهر را کس دیگری ساخته است، اما تصویر و ترسیم صورت باطن، در اختیار من و شماست. ما باید این صورت را ترسیم کنیم. آیا فکر کرده ایم که این صورت را به چه شکلی ترسیم کنیم و بکشیم؟ زیبا یا نازیبا؟ قدری باید در این مطالب اصولی بیشتر فکر کرد، باید بیشتر اندیشید. جهان به حق آفریده شده نه به لهو و لعب و ما به حق آفریده شده ایم نه به لهو و لعب.

### مصدق هدایت پروردگار در سایر آیات

پروردگار جهان برای ما خوب بیان کرده و خوب ما را راهنمایی کرده است:  
 (قال اهبطا منها جميعا بعضكم لبعض عدو فاما يأتينكم منى هدى فمن اتبع هداى فلا يضل ولا يشقى، و من اعرض عن ذكرى فان له معشية ضنكا و نحسره يوم القيامة اعمى، قال رب لم حشرتني اعمى و قد كنت بصيراً، قال

کذلک اتک اياتنا فنسيتها و کذلک اليوم تنسی (111). این آیات در اواخر سوره طه است. اینها برای چه گفته شده؟ این راهنمایی‌ها با این وضوح و روشنی برای چه کسی است؟ مگر برای ما نیست؟ ای آدم، ای حوا، یا ای آدم و ای ابلیس و همچنین آنهایی که بعداً خرده خرده از شماها به وجود می‌آیند، از این بهشت، حالا هر بهشتی بوده، فرود آیید. شما نسبت به یکدیگر دشمن هستید، ولی در عین حال از جانب من برای شما راهنمایی و هدایت می‌آید، هر که راهنمایی و هدایت مرا پیروی کرد و گرفت، (فلا یضل و لا یشقی)، این ضلالت و گمراهی و گم شدن و شقاوت و بدبختی برایش نیست. از آن طرف، (و من اعرض عن ذکری فان له معیسه ضنکا)، حالا به معنای تفصیلی اینها کار نداریم. قسمت آخرش، (و نحشره یوم القیامة اعمی)، و ما این انسان را در قیامت، کور محسور می‌کنیم. خود این آدم فریادش بلند می‌شود پروردگارا، چرا من کورم؟ و حال آن که در دنیا بینا بودم. چرا کور است؟ چون صورت باطنش در دنیا کور بوده و خودش نمی‌فهمید خوب صورت باطن و حقیقت خود را که تصویر کرده و ساخته کور ساخته است. آن وقت فردای قیامت آن صورت حقیقت و صورت باطنیاش بر این صورت ظاهری سلطه دارد و قهرا صورت ظاهراش هم کور می‌شود کور و نازیباست. پس آیا نباید روی این مطلب حساب کرد، نباید انسان نسبت به آن قدری حساسیت داشته باشد؟ این زندگی بالاخره هر چه باشد، می‌گذرد فناپذیر است. هیچ چیز از این زندگی برای انسان دوام و بقا ندارد. انسان از این زندگی جدا می‌شود البته اینها چیزهایی است که شخص می‌داند، ولی عاملی است که نمی‌گذارد که شخص با این که چیزی را می‌داند به دانسته‌اش عمل کند. مقام عمل بسیار مهم است،

انسان خیلی چیزها را می داند و می فهمد، ولی در عین حال، در مقام عمل مخالفت می کند.

### حب دنیا ریشه شقاوت هاست

این عامل چیست؟ آیا امکان دارد این عامل حب دنیا باشد، بعید نیست. این عامل حب دنیا است. با این عامل چگونه رفتار کنیم؟ حب دنیا که ریشه هر شقاوت و اساس هر بدبختی و اساس هر گناهی است. حب دنیا جلوی علم و دانش را می گیرد، جلو حساسیت را می گیرد، این حب دنیا همه را کور می کند و از بین می برد. (ولکنه اخلد الی الارض<sup>(112)</sup>)، اخلاص به ارض کرد و اخلاص به زمین کرد. توجه به دنیا کرد و همه چیز را به فراموشی سپرد. باید انسان کاری کند که شناسایی خوبی پیدا کند. ظاهر دنیا عجیب فریبنده است، همان طوری که انسان مشاهده می کند. حالا ظاهر دنیا به صورت های مختلف، زیبایی هایش، پولش، زرق و برقش، جاه و مقامش، شهرتش، ریاستش، قدرتش در اشکال مختلف، عجیب او را می فریبد. اما اگر بینش پیدا کند که این ظاهر را بشکافد و این پرده را پاره کند آن وقت ورای این پرده را خواهد دید. یک شعر عربی است که شعری بسیار عجیب و عالی است.

یا عاشق الدنيا یغرک وجهها فلتند من اذا رأیت قفاها<sup>(113)</sup>

ای کسی که محبت دنیا داری و توجه به دنیا داری و به دنیا عشق می ورزی، متوجه باش، روی دنیا تو را فریفته و ظاهر دنیا تو را گول می زند. ولی بدان البته، حتما پشیمان خواهی شد، هنگامی که پشت دنیا را ببینی. رویش را دیده ای و روی دنیا تو را این گونه می فریبد و تو را گول می زند، اما هنگامی که قفایش و پشتش را ببینی پشیمان خواهی شد. حالا مگر این پشیمانی، در آن لحظه، برای انسان مفید است؟ به جز ندامت و افسوس نتیجه دیگری ندارد.

## بها و ارزش واقعی انسان

محبت دنیا را باید از دل بیرون کرد. دل را بید از دنیا کند. بارها بیان کردیم، نه به این معنا که انسان زندگی را رها کند، نه، انسان نباید به دنیا علاقه داشته باشد. انسان نباید دنیا را برای دنیا خواسته باشد. در دنیا کوشش کن، فعالیت کن، خیلی هم کوشش کن، اما نه برای دنیا. بلکه هدف از کوشش و فعالیت چیز دیگری باشد. هدف آخرت و عقبا باشد، خدا باشد. تو ارزشمندتر از این هستی که برای دنیا کار کنی. به خدا زمین و تمام شئون زمین که هیچ، تمام این جهان در برابر تو کم ارزش است و ثمن تو نمی شود، در برابر عمل تو و کار تو بی ارزش است. انسان چرا این قدر خود و کار خود را بی ارزش می کند. بهای تو، ثمن تو، ارزش تو بهشت است. آن هم نه بهشت از این جهت که بهشت است، از این جهت که مورد لطف و فضل خداست و رحمت و نعمت اوست. بهشت از این جهت که مورد رضا و خشنودی اوست آن هم از این جهت ارزش دارد. ارزش من و تو، ثمن انسان، بهشت است. بنا بر این چقدر انسان باید کوتاه نظر و کم همت و نظر پست باشد که فعالیت و کوششی بکند و تمام منظورش پست و مقام دنیوی باشد نه خدا و آخرت. آیا می توان گفت این از لحاظ پستی، فرومایگی، کوتاه همتی چقدر است؟ خیلی پستی است. خیلی پستی است که انسان مابه ازای نتیجه خود و کوشش و کار خود را مقام و پستی در دنیا قرار بدهد، همین، پست و مقام، نه به خدا. کوششی بکند و کاری بکند، اشخاصی را تربیت کند چیز بیاموزاند، درس بدهد، اما هدفش از این عمل، صرفاً یک چند تومان پول باشد، فقط هدفی دیگر نداشته باشد. خیلی بد است. خیلی بد است. در حالی که ثمن واقعی انسان این حرف هانیست. ارزش واقعی انسان این چیزها نیست. ثمن انسان و بهای انسان، خداست و انسان باید برای رسیدن به



او، برای لقای او کار کند و تمام کوش و فعالیتش باید بر این اساس و مبنا باشد. حال نمی دانم درباره دنیا چه می توان گفت و چه بیان کرد تا دنیا در برابر انسان بی ارزش بشود و این حب دنیا از دل او بیرون برود. تا این عامل مخرب، این عامل شقاوت در وجود انسان از بین برود. کوبیده شود و انسان بتواند از علم، دانش، تربیت، عبادت، کوشش و فعالیتش استفاده کند و از آن برخوردار بشود و هر کاری که می کند سودش نصیب خودش شود و بتواند صورت باطن خود را زیبا تصویر کند و زیبا بکشد. انسان در عین دانستن، در مقام عمل شکل دیگری رفتار می کند، طور دیگری است، با این که مطلب را یقین دارد. آیا برای ما تردیدی هست که ما از دنیا و دنیا از ما جدا می شود؟ تردیدی نیست. یقینی است. آیا تردیدی است در این که انسان وقتی از این دنیا جدا شد، هر چه در این جهان بوده، در رابطه با او برای او هیچ نفعی ندارد. هیچ فایده ای ندارد واقعا این طور نیست؟

### مجسم شدن امور دنیوی در لحظه آخر

در روایات معتبر است که در لحظاتی که لحظه آخر این زندگی و ورود به آن زندگی است، سه چیز جلوی انسان مجسم و متمثل می شود. مال انسان، قوم و خویش انسان و عمل انسان. این سه چیز برای انسان متمثل می شود. حال به چه صورتی، به چه شکلی، خدا می داند این بنده خدا در آن حال رو می کند به مال و می داند و می شناسد که اینها کیستند. ما همین طور یک چیز ساده می گویم و می شنویم، ولی خدا می داند آن انسان در آن حال و در آن لحظات چه حالی دارد و چطور با این صورت ها حرف می زند به مال خطاب می کند به چه تأسفی و با چه حالی می گوید: ای مال، من خیلی برای تحصیل تو بای به دست آوردن تو جان کردم. واقعا جان کردم، زحمت کشیدم، چه مشکلاتی را

تحمل کردم. حالا در این لحظه ها شما برای من چه می کنید، پاداش تمام این جان کندن ها و زحمت ها که برای تو کشیدم، چه چیز است؟ می گوید: هیچ فقط کفن خودت را از من بگیر و دیگر هیچ. ای داد، عجب جمله ای، اسم کفن هم را که آدم می شنود، بدنش می لرزد. کفنت را از من بگیر و دیگر هیچ. این شخص حالا چه حالی می شود، خدا می داند. بعد رو می کند به آن دیگری که آن اهل و عیالش است که آنها هم به یک صورت متمثل شده اند می گوید: خوب برای شماها هم خیلی زحمت کشیدم مثلا آن قدر آمدم در خانه و می خواستم در را باز کنم ولی امکان نداشت، این دستم پر بود، آن دستم پر بود، نان و میوه، گوشت، ماست و پنیر بود، و جبور بودم با پا در را باز کنم. خلاصه خیلی برای شماها زحمت کشیدم. خوب شماها در این فرصت برای من چه می کنید؟ جواب می دهند: ما خیلی خیلی برای شما کار بکنیم، بدن جنابعالی را برداریم، ببریم در خاک پنهان کنیم و برویم سر زندگی مان و دیگر هیچ. ای داد، این هم که هیچ، خوب، سومی، عمل، عمل، اخلاق، کار درست، آن هم به یک صورتی متمثل و مجسم شده. خوب آقا شما با ما چه می کنی؟ هر چند من نسبت به شما خیلی رغبت نداشتم، خیلی میل نداشتم. اگر هم یک وقتی انجامت می دادم، با کسالت، با خستگی، با چرت و با بی حالی. خوب شما با من چه می کنی؟ می گوید: من از شما جدا نیستم، با تو هستم. در عالم برزخ با تو هستم، در قیامت با تو هستم، تا پایان کار، حالا به بهشت منتهی بشود یا به دوزخ<sup>(114)</sup>. اینها چیزهایی است که انسان می داند. روشن است. واقع مطلب هم همین است. اینها هست ولی چه چیز است که در مقام عمل جور دیگری است. چه چیز این طور ما را طلسم کرده و چشم و گوش ما را بسته و ما را این طور به دام

انداخته، چه چیز است؟ چه عاملی است؟ عرض کردم شاید عامل اساسی حب دنیا باشد. باید برای این فکری کرد.

خلاصه پروردگار جهان ما را هدایت کرده راه را نشان داده. عالی ترین رهنمودها در قرآن آمده است، با بیانات مختلف. منتها باید کمی دقت کرد و توجه نمود واز آن درس گرفت. پروردگار جهان ما را هدایت کرده و به ما گفته ما دنیا را عبث و بیهوده نیافریدیم. قهراً وقتی مایهوده آفریده نشدیم، پس تکلیف و وظیفه ای هست، مسئولیتی هست. راهی را باید برویم. مسئولیت ها و تکالیف را باید در آن راه که پروردگار جهان راهنمایی کرده یافت و به آن راه رفت. در آن راه به مسئولیت ها و وظایف و تکالیف عمل کرد. البته پس از آن اگر انسان به راه افتاد و خواست، آن (ایصال الی المطلوب) هم می آید. هدایت الهی و توفیق الهی و لطف و عنایت او هم می آید و انسان را تا سر منزل مقصود می برد. انسان را به هدف نهایی که سعادت ابدی باشد به لطف و عنایت خودش می رساند. (ان علینا للهدی) پروردگار جهان به موجب حکمت بالغه خودش بر خودش حتم کرده و نوشته، همان طور که درجایی دیگر می فرماید: (کتب علی نفسه الرحمة<sup>(115)</sup>)، که بشر را هدایت کند، و راه را به آنها نشان بدهد. (انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً<sup>(116)</sup>). هدایت به این معنا صد در صد شده است. خیلی روشن است. ما باید این هدایت را بپذیریم و به راهی که خدا فرموده برویم.

خدا به مقام محمد و آل محمد ما را از خواب غفلت بیدار کند و به ما هوشیاری و حساسیت عنایت فرماید.

## جلسه دوازدهم: چگونگی هدایت الهی

کرامت پروردگار در آفرینش جهان و انسان

فراگیر بودن هدایت پروردگار

واگذاشتن بنده به حال خود

خارج شدن از هدایت الهی و پذیرفتن هدایت شیطانی

نتیجه پذیرفتن هدایت خدا

پی بردن به حقیقت عبودیت

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحیم \* ان علینا للهدی (12) و ان لنا للاخرة و الاولى

(13) فانذرتکم نارا تلظی (14) لا یصلیها الا الاشقی (15) الذی کذب و تولى

(16) و سیجنبها الاتقی (17) الذی یؤتی ماله یتزکی (18) و ما لاحد عنده من

نعمة تجزی (19) الا ابتغاء وجه ربه الاعلی (20) و لسوف یرضی (21))

## کرامت پروردگار در آفرینش جهان و انسان

حکمت بالغه پروردگار جهان و قدرت ذات مقدسش و نیز علم نافذ و اراده و

اقتضا کرد که این جهان را بیافریند، و آفرید، و همچنین حکمت و قدرت و علم

نافذ او و مشیت و اراده اش اقتضا کرد آفرینش انسان را و انسان را آفرید و

همچنین جن را. انسان را در میان همه موجودات با استعداد و قابلیت خاص

آفرید که در نتیجه این استعداد و قابلیت می تواند بار سنگین امانت الهی را

تحمل کند و بر دوش بکشد. پروردگار جهان در سوره زاریات می فرماید: (و

ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون، ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون

(117)). غرض و هدف از آفرینش انسان را عبادت و پرستش خودش بیان کرده:

(ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) یعنی الا ليعبدونی که یای آن حذف شده

است. نیافریدم جن و انسان را مگر برای این که مرا پرستش کنند، مرا عبادت کنند و بنده من باشند. بنا بر این انسان باید بنده خدا باشد و اطاعت و پرستش او کند. پروردگار جهان نیز باید او را هدایت و راهنمایی کند، طریق عبادت و بندگی را برای او بیان فرماید. این مقدمه، مقدمه روشن و واضحی است. بنا بر این مقدمه، راهنمایی پروردگار جهان برای هر انسانی یک امر لازم است. در آیه مورد بحث این حقیقت بیان می شود: **(ان علینا للهدی،)** به درستی که حقا بر ماست از این علینا استفاده و جوب و لزوم می شود. لذا اکثر مفسران می گویند خداوند بر خود هدایت بندگان را لازم و حتمی کرده است. **(ان علینا للهدی،)** و علت این که لازم است پروردگار جهان مردم را هدایت کند، این است که آنها را برای پرستش و عبادت خود آفریده، پس باید راه و رسم عبادت و بندگی را برای مردم بیان کند، و بیان هم فرموده به وسیله انبیا، کتابهای آسمانی و در خود بشر هم یک نیرو و قوه ای داده که بتواند با آن نیرو و قوه، دعوت انبیا را درک کند، بین حق و باطل تمیز دهد و حق و باطل را بشناسد و در نتیجه به اختیار خود، اگر خداوند او را توفیق داد، هدایت پروردگار جهان را بپذیرد و به راه مستقیم او برود.

**(ان علینا للهدی و ان لنا للاخرة و الاولی،)** به درستی که برای ماست. این لام لنا در اصطلاح لام ملک است. برای ماست، مال ماست هر آینه البته آخرت و اولی، یعنی دنیا و آخرت مال ماست. ملک حقیقی ماست و هر گونه تصرف در دنیا و آخرت برای ماست. مالک مطلق دنیا و آخرت ذات مقدس اوست. و متصرف در جهان، اعم از دنیا و آخرت، ذات مقدس اوست. اگر در این دو جمله خوب دقت شود و انسان به عمق معنایش برسد، به حقیقت عبودیت و بندگی راه می یابد، به طاعت ذات مقدس او راه می یابد. واقعا، آن طور که باید

در زندگی می‌کند. اگر کسی به عمق معنای این دو آیه رسید و به حقیقت، این دو معنا را باور کرد، مطمئناً انسانی فوق العاده مستقیم و درست می‌شود.

### فراگیر بودن هدایت پروردگار

هدایت از طرف پروردگار جهان چگونه است؟ هدایتی که به یک معنا شامل همه موجودات در این جهان است. انسان می‌تواند آثار هدایت و راهنمایی خدا را در موجودات ببیند که با چه دقت و نظمی، پروردگار جهان هر موجودی را در ظرف خودش، در محیط خودش، تکویناً هدایت کرده و رهبریش فرموده است. آن هم با چه دقت و نظم و روی چه حسابی! هر موجودی، از کوچک و بزرگ به مسیری که پروردگار جهان هدایتش کرده، می‌رود. یک دانه که در دل زمین قرار می‌گیرد، ببیند این دانه به هدایت پروردگار جهان در مسیر خود چگونه می‌رود، روی چه حسابی، با چه نظم دقیقی و نهایتاً به هدفی که برای او مقرر شده می‌رسد، به کمالی که برای او مقرر شده می‌رسد. البته دانه بدون اختیار، بدون قدرت، بدون درک و شعور به حسب ظاهر، ولی تکویناً پروردگار جهان او را هدایتش کرده و این دانه در مسیر هدایت پروردگار بسیار دقیق و منظم سیر می‌کند. همچنین است هر موجودی دیگری که شما ملاحظه کنید. حال آیا امکان دارد یا می‌شود باور کرد که انسان از هدایت الهی به دور باشد؟ با این قدرت و نیرویی که در انسان است، مشاعر و لیاقت و استعدادی که در انسان است که فوق العاده است. آیا می‌شود خدا اینها را ضایع و مهم بگذارد و عنایت و توجهی به هدایت این انسان نکند؟ چنین چیزی امکان ندارد. پس لطف و عنایت او بدون تردید شامل حال انسان است و انسان را هم در مسیر انسانیتش، هدایت کرده و هدایت می‌کند. راه برای او روشن و بیان کرده است. منتها دیگر موجودات غیر از انسان، موجوداتی که دارای اراده و حس و شعوری

مثل انسان نیستند، تکوینا هدایت شده اند. بدون اختیار خودشان به سوی هدفی که هدایت الهی برایشان مقرر کرده، می روند. من و شما باید به اختیار خودمان، مسیری را که خداوند برای ما مقرر فرموده برویم و مسیر، مسیری است مستقیم صراط مستقیم، است که در قرآن مجید مکرر از آن یاد شده است. راه راست، اگر انسان به این صراط مستقیم که همان هدایت الهی است رفت و این راه را طی کرد، یقیناً به هدف نهایی در انسانیت خودش می رسد، با سلامت، و با سعادت. در آیات قبل هم خداوند وعده فرمود هر کسی که به خدا ایمان آورد، وعده های الهی را باور کرد، خلاصه مطیع خدا بود، پروردگار جهان راه را برای او آسان می کند. طریقه آسانی را جلوی او می نهاد که رفتن به آن مسیر برای چنین انسانی آسان است. یسر دارد، سهل است، ابداً مشقت و دشواری ندارد. اگر رفتن به بعضی راهها به سوی خدا برای مادشوار است، برای این است که ما آن طور نیستیم و خود را به آن شکل نساخته ایم.

پس پروردگار جهان ما را هدایت کرده و بر او حتم و لازم است که انسان را رهبری و هدایت کند، راه را نشان بدهد و به معنای دیگری، که عده ای از مفسران نقل کرده اند، بر خدا لازم است که انسان را هدایت کند، یعنی (ایصال الی المطلوب)، او را به مقصد برساند. زمانی کسی از شما محلی را سوال می کند، شما او را راهنمایی می کنید و می گوئید این طور برو آنجا به چپ بگرد و آنجا به راست بگرد. به این نشان به آن نشان، آن محلی را که می خواهی آنجاست و دیگر او را رهامی کنی. او خود می رود تا با آن نشانی ها خودش را به آن مقصد و هدف برساند. این هدایت و راهنمایی، ارائه طریق است، یعنی نشان دادن راه. یک وقت آن شخص مقصدی را از شما می پرسد، مثلاً دستش را می گیری و او را تا آن مقصد میبری. به این می گویند (ایصال الی

**المطلوب)**، یعنی رساندن به سوی مقصد، هدایت به معنی **(ایصال الی**  
**المطلوب)** هم هست. پروردگار جهان بر خود حتم و لازم کرده که مردم را  
هدایت کند و آنها را به هدف و مقصد برساند و این هم خیلی مهم است. هدایت  
خاص **(ایصال الی المطلوب)**، همان توفیقات خاص عنایات ویژه ای است که  
از طرف پروردگار جهان شامل حال اشخاص می شود. البته این به شرط این که  
انسان خودش بخواهد و به راه برود. روایتی در کتاب شریف کافی است در باب  
عبادت که امام ششم علیه السلام فرمودند: در تورات این طور نوشته است امام ششم  
حقایق تورات را می دانستند و این حقیقت و این معنا را از تورات بیان کردند،  
آن توراتی که بر موسی بن عمران نازل شد، نه این توراتی که فعلا در دست  
است. می گوید: بنده من، اگر خود را برای عبادت و بندگی من فارغ ساختی،  
یعنی برای بندگی من مهیا بودی و برای بندگی من فارغ البال بودی، من تو را و  
دلت را از محبت خودم پر می کنم، به طور کلی مورد لطف و عنایت خود قرار  
می دهم و تو را کفایت می کنم و تو را به خودت نمی گذارم <sup>(118)</sup>. این تو را به  
خودم نمی گذارم، خیلی مهم است، یعنی گام به گام، در طول زندگی من با تو  
هستم، پیوسته مورد لطف و عنایت و توفیق منی. دائما دستت در دست من است  
و تو را به هدف نهایی می رسانم. خوشا به حال چنین انسانی. دیگر برای انسان،  
نیکبختی و سعادت فوق این تصور می شود؟ **(لا اکلک الی طلبک)** تو را به  
خودت نمی گذارم، تو را به کوشش و سعی خودت وانمی گذارم. اگر انسان  
بخواهد خودش، به سعی و کوشش خودش کاری بکند، خیلی ضعیف و ناتوان  
است، در می ماند. اما اگر انسان خود را برای بندگی خدا فارغ کرد و واقعا بنده  
خدا بود، ذات مقدس او یک لحظه او را به خود نمی گذارد و دائما مورد لطف  
و عنایت اوست. چگونه می توان این را تعبیر کرد؟ انسان واقعیتی را درک می



کند، واقعیتی خیلی عظیم و خیلی بزرگ. در تمام لحظات زندگی دست انسان در دست خدا باشد و خدا انسان را پا به پا ببرد و خداوند در تمام شئون زندگی مدد کار انسان باشد. این خیلی مهم است و خیلی عظیم. منتها اگر انسان بنده خدا باشد و فارغ برای او.

### واگذاشتن بنده به حال خود

بعد فرمودند: اگر بنده ای خود را برای عبادت من فارغ نداشته باشد و نکند، دل او را مشغول می کنم به دنیا و او را به سعی و کوشش خودش وا می گذارم و او را به خودش واگذار می کنم. (اکلک الی طلبک). هر چه آن حقیقت اول بزرگ است و هر چه در فوز و رستگاری و سعادت عظیم است، این طرف در هلاکت و شقاوت و سقوط و گرفتار شدن است. پس پروردگار جهان که انسان را هدایت می کند، (ایصال الی المطلوب) می کند یعنی انسان را به هدف واقعی و مقصد واقعی می رساند. این موضوع مهمی است. لیکن یک شرط دارد، شرطش این است که انسان خود، بخواهد و خود را در معرض قرار بدهد. آن وقت ببیند چگونه خداوند دست او را می گیرد و راه را برای او سهل و آسان می کند. (فسنیسره للیسری)، اما اگر بر عکس شد، (فسنیسره للعسری).

پس این جمله (ان علینا للهدی)، اثبات می کند بعثت انبیا را، لزوم بعثت انبیا، فرستادن کتابهای آسمانی و در نهاد خود انسان یک قدرت و نیرویی قرار دادن که انسان بتواند حقایق وحی و نبوت را درک کند، بتواند از حقایق رسالت نبوت، پیروی کند. از حقایق کتابهای آسمانی پیروی کند و اینها همه، برای انسان جمع است. در وجود خود انسان، آن نیروها هست و در خارج از وجود انسان، انبیا و رسل و کتاب های آسمانی.

## خارج شدن از هدایت الهی و پذیرفتن هدایت شیطانی

پس هدایت کردن بر خداست و در خارج هدایت هم کرده است. باید واقعا هدایت را پذیرفت. اگر انسان هدایت خدا را نپذیرد، هدایت و راهنمایی چه کسی را بپذیرد؟ کس دیگری نیست. قهرا هدایت و راهنمایی شیطان را خواهد پذیرفت که البته ممکن است انسان به ظاهر، اسمش را بگذارد هدایت و راهنمایی. این هم نوعی از هدایت و راهنمایی است، ولی در حقیقت اضلال است و گمراه کردن. حدیثی است از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: **(انما هو الله والشيطان)**، <sup>(119)</sup> واقع امر، حقیقت امر خداست و شیطان. اگر هدایت خدا را نپذیرفتی، به هر دو معنا که عرض شد، قهرا زیر بار هدایت شیطان خواهی بود و او تو را رهبری خواهد کرد و به مسیری که خودش می خواهد، خواهد برد. کدام یک بهتر است؟ انسان، خوب است هدایت خدا را بپذیرد و به جان و دل از روی حقیقت و بکوشد هدایت الهی در مورد عمل، مو به مو به کار ببندد و به آن عمل کند که در نتیجه به هدایت پروردگار جهان ساخته شود، نتایجش هم دست خداست.

## نتیجه پذیرفتن هدایت خدا

در آیات فراوان و زیاد به چشم می خورد اشخاص مؤمن، آدم های شایسته و بندگان خدا، که خدا درباره آنها می فرماید: **(سند خلهم جنات تجری من تحتها الانهار)** <sup>(120)</sup> نخلهم. مالینها را به بهشت می بریم، به فضل و رحمت خودمان. پس نتیجه این کار هم به دست اوست. **(من عمل صالحا من ذکر او اثنی و هو مؤمن فلنحیینه حیاة طیبة)** <sup>(121)</sup>. کسی که عمل شایسته انجام بدهد از مرد و زن و او مؤمن باشد، مازندگی سعادت‌مندان به او می دهیم. ما او را به زندگی خودش و زندگی پاک و زندگی آرام زنده می داریم. ما به این گونه

زندگی می دهیم. پس هدایت الهی را باید پذیرفت، به راه خدا رفت. در مورد نتیجه هم، نتیجه را باز ذات مقدس او می دهد. نتیجه را هم او می دهد. آیه دوم را توجه کنید: **(وان لنا للاخرة و الاولى)**. برای ما و مال ماست آخرت، جهان دیگر، جهان ابدی و اولی، یعنی این که ابتدا واقع شده و پیش از جهان آخرت که همین جهان دنیا و باشد برای خداست **(الله ملك السموات والارض<sup>(122)</sup>)** له الحمد فی الاولى والاخرة<sup>(123)</sup> همه برای اوست. مالک حقیقی اوست. چون قیام جهان وجود از دنیا و آخرت همه به اوست. او قیوم است، او آفریدگار جهان است، لذا مالک حقیقی اوست و قهرا مالک حقیقی که او شد، تصرف به هر شکل، در جهان، حقیقتا از اوست. این یک حقیقت توحیدی بزرگ است. توحید شامل توحید ذاتی، توحید صفاتی و توحید افعالی است که در آیه **(وان لنا للاخرة و الاولى)**. توحید فعلی و توحید صفتی صدق می کند. مالی که حقیقت اوست و متصرف واقعا اوست. پس موجوداتی که یک مالکیت هایی دارند، تصرف هایی در پدیده هایی دارند، چه؟ اینها همه به اذن اوست.

اما عملا این گونه نیست. اعمال مان نوعا دلیل بر این است که ما این حقیقت را باور نکردیم. وگرنه اگر کسی این حقیقت را باور کرده باشد، در تمام تصرفاتش در زندگی، مو به مو دقت خواهد کرد، ببیند خدا در این مورد چگونه اجازه تصرف داده است. اگر اجازه نداده تصرف نخواهد کرد یعنی تصرف جایز نیست، نارواست، چون خدا اجازه نداده است. اگر به مالکیت حقیقی خدا، ایمان داشته باشیم، باید خیلی دقت کنیم تا مالکیت نسبت به این چیز روا باشد خدا اذن داده باشد و اگر اذن نداده باشد ادا نرویم و آن را تصرف نکنیم و در ملک خود نیاوریم. چون ملک دروغی، غصبی و نارواست.

## پی بردن به حقیقت عبودیت

آیه اولی ما را به این حقیقت توجه می دهد که مابه دنبال رهنمودهای او و هدایت او برویم و هدایت او را در تمام زندگی بپذیریم. آیه دوم هم می گوید مالک حقیقی و متصرف حقیقی در جهان، ذات مقدس اوست که این هم به یک معنا همان آیه اول را تایید می کند. وقتی مالک به حقیقت اوست پس هر گونه راهنمایی، هدایت، امر و نهی در همه زندگی از آن اوست و انسان باید تابع او باشد. از این دو آیه ما حقیقت عبودیت و بندگی را درک می کنیم. انسان باید این دو آیه را در تمام شئون زندگی نصب العین خود قرار دهد و هر عملی که می خواهد انجام دهد هر کاری می خواهد بکند به این دو آیه توجه داشته باشد، (ان علینا للهدی و ان لناللاخرة والاولی) تا کارها رو به راه شود و انسانی سالم و مستقیم بشود. از این دو آیه می گذریم.

(فانذرتکم نارا تلظی) ف اصطلاحا فای نتیجه، یا فای تخویف است. دنیا و آخرت مال ماست. بنابراین (فانذرتکم نارا تلظی) من شمارا انذار می کنم، تخویفتان می کنم، می ترسانم تا از آتشی که زبانه می کشد و آن آتش دوزخ است. حال این آیه را هم، به حقیقت دوآیه قبل ضمیمه کنید. حالا اگر شخص به هدایت پروردگار جهان توجه نکرد. رهنمودهای او را پشت گوش انداخت، تصرفاتش در زندگی، در شئون زندگی خود سرانه بود و ابدًا به اذن خدا و اجازه خدا و امر او کار نداشت خود سرانه هر چیزی را خواست ملک خودش کند هر چه را از ملک خودش خواست خارج کند هر گونه تصرفی بکند، وقتی این گونه شد: (فانذرتکم نارا تلظی). به دنبال چنین چیزی، شما را تخویف می کنم و انذار می کنم از آتشی که زبانه می کشد. و بعد، این آتش که زبانه می کشد مربوط به کیست؟ چه کسی وارد آن می شود؟ (لا یصلیها الا الاشقی)، به این

آتش در نمی آید، این ناز زبانه کشنده را داخل نمی شود مگر اشقی، آدم های  
(شقی الذی کذب وتولی)، آن شقی که آیات حق و عده های الهی را تکذیب  
کرد و از آیات حق رو گرداند، کسی که حاضر نشد توجهی به آیات حق بکند.  
(و سیجنبها الاتقی)، والبته از آن آتش فروزان دور داشته می شود چه کسی؟  
انسان با تقوا، پرهیزگار که در زندگی با پرهیزگاری و حساسیت زندگی می کرد.  
اگر می خواست در چیزی تصرفی کند، خیلی دقت می کرد که مبادا این  
تصرفش، ناروا باشد، دور از هدایت الهی و رهنمود خدا باشد. این شخص،  
شخص با تقوا و پارسا از آن آتش دور داشته می شود. حالا این شخص کیست؟  
اوصافش چیست؟ (الذی یوتی ماله یتزکی)، آن شخص با تقوایی که مال خود  
را همان گونه که در آیات قبل گفتیم، در راه خدا انفاق می کند و می دهد.  
(یتزکی) و خود را از رذائل تطهیر و پاک می کند. خود را از پستی ها از بخل و  
از صفات بد پاک می کند. (الذی یوتی ماله یتزکی). البته آوردن این صفات به  
مناسبت آیات قبل است که مربوط به انفاق و تزکیه نفس بود. (وما لاحد عنده  
مننعمه تجزی الا ابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی) ذیل این چندآیه  
مطالبی هست که بعدا شرح می دهیم انشاء الله.

## جلسه سیزدهم: تأثیر هدایت الهی بر زندگی دنیوی و اخروی انسان

پروردگار جهان بهترین راهنما

زندگی هر دو جهان با راهنمایی پروردگار

قرآن بهترین هادی در زندگی

ساده ترین راه هدایت انسان ها

ارتقاء منزلت انسان در پذیرش هدایت الهی

ثمربخشی اعمال با هدایت الهی

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحيم \* ان علينا الهدی (12) وان لنا الآخرة و الاولى (13)

فانذرتکم نارا تلظى (14) لا یصلیها الا الاشقی (15) الذی کذب و تولى (16)

وسیجنیها الاتقی (17) الذی یؤتی ماله یتزکی (18) ومالاحد عنده من نعمة

تجزی (19) الا ابیغاء وجه ربه الاعلی (20) ولسوف یرضی (21))

### پروردگار جهان بهترین راهنما

برای انسان راهنمایی بهتر و همه جانبه تر و درست تر از راهنمایی

پروردگاریست. خداوند که آفریدگار انسان و خالق اوست، از هر جهت به ظاهر

و باطن او، به جسم و جان او عمیقا آگاه است و قهرا صلاح و فساد او را از هر

جهت کاملا می داند. امکان ندارد خداوندی که ما را آفریده، صلاح و فساد ما را

نداند و هدایت و راهنمایی ای بر خلاف مصالح ما بکند. اوبی نیاز از هر جهت

است. بنا بر این امکان ندارد برای نفع خود مثلا ما را به راهی دعوت کند و به

راهی هدایت کند. ما را صد در صد برای نفع ما و برای سعادت ما هدایت می

کند.

ذات مقدس او به مقتضای آیات قرآن کریم و روایات معتبر اسلامی و به مقتضای ادله عقلی بی نیاز است، غنی مطلق است. هیچ گونه نقص و کمبودی در ذات مقدی او نیست که بخواهد در نتیجه آفرینش و هدایت ما و به راه مستقیم رفتن ما چیزی عاید خود کند و نقص و کمبود خود را جبران کند. این طور نیست. آفرینش ما و سپس هدایت ما صرفاً برای این است که ما به سعادت برسیم و به فوز و رستگاری نائل آییم و او که از هر جهت به حقیقت ما آشناست و عوارض جسم و جان ما را می داند و به حالات نفس ما آگاه است خوب می داند که ما چگونه هدایت کند و به چه راهی بخواند، همان طور که خوانده است. بهترین هدایت و عالی ترین راهنمایی از طرف پروردگار جهان، برای قرآن مجید و عدل آن، اهل بیت معصومین هستند.

### زندگی هر دو جهان با راهنمایی پروردگار

پروردگار جهان ما را به خود وانگذاشته است، ما را به عالی ترین و جامع ترین هدایتها، هدایت کرده تا در نتیجه بتوانیم در دنیا بهترین زندگی و آرام ترین زندگی را داشته باشیم، کاملاً در آسایش زندگی کنیم، واقعا با سعادت زندگی کنیم و پس از آن با سعادت کامل و سلامت مطلق زندگی ابدی داشته باشیم. جز این نیست. منتها باید پذیرای این هدایت شد و برای رسیدن به سعادت و نیل به رستگاری راهی یافت. جز این راهی نیست. نه این که خود را در دنیا به مشقت و زحمت بیندازی، نخوری و نیشامی و یک کارهای شاق و دشواری انجام دهی که واقعا زندگی در دنیا شقاوت بار باشد. چیزهایی درباره ریاضت های مرضتان هند می گویند که کم و زیاد شنیده اید. در نتیجه آن ریاضت ها به کجا می رسند و چه کسب می کنند؟ پروردگار جهان ما را به این صورت هدایت نکرده و نمی خواهد این گونه تربیت کند. می گوید برو دانش بیاموز آگاهی پیدا

کن، انسانی هوشیار شو انسانی بیدار شو و در عین حال خوب بخور، خوب بیاشام. قرآن خطاب به انبیا می گوید: از پاکیزه ترین غذاها و نعمت های الهی برخوردار شوید، (کلوا من الطيبات<sup>(124)</sup>)، از هر چه بهتر است، تناول کنید، از هر چه بهتر و پاک تر است بپوشد، در هر مسکنی که بهتر است، سکنا گزینید. منتها اینها همه با شرایطش برای ما مباح و حلال است. (خلق لكم مافی الارض جمعیا<sup>(125)</sup>). قل من حرم زينة الله التي اخرج لعباده<sup>(126)</sup>. چه کسی زینت های را که پروردگار جهان در زمین قرار داده حرام کرده است؟ این گوهرها، این فلزات قیمتی را پروردگار جهان برای حیوانات ترتیب داده و قرار داده؟ نه، همه برای ماست. به ما هم یاد داده که چطور از آنها استفاده کنیم و به چه شکل از آنها برخوردار شویم.

### قرآن بهترین هادی در زندگی

در دنیا بهترین زندگی در سایه رهنمودهای قرآن مجید و در آخرت هم سعادت و سلامت مطلق در جور پروردگار جهان و در جوار رضا و خشنودی اوست. بدا به حال بنده ای که این حقیقت را نپذیرد و از این راه برگردد و بخواهد به رای دیگر برود. (ان هذا القرآن بهدی للتی هی اقوم<sup>(127)</sup>). قرآن به سوی مستقیم ترین راه معتدل ترین طریق، بهترین رویه و روش هدایت می کند و راهنمایی می کند زحمت هم ندارد، جان کندن هم ندارد، زندگی را هم نباید رها کنیم، لازم نیست پلاس بپوشیم، در یک گوشه هم لازم نیست پانزده دفعه، چله بنشینیم و شبانه روز یک مغز بادام بخوریم، نه، زندگی ائمه معصومین علیهم الصلوه و السلام را ببینیم، زندگی شان چطوری بوده، برخوردارشان، پوشش شان، مسکن شان، خوراک شان چگونه بوده، خوراکی های لذیذ، پاکیزه، خوب، مطبوع، خوشمزه، لباس های خوب، مسکن های خوب، زندگی آبرومند، مرفه،



خوب. البته زمانی، محیطی زندگی خاصی را اقتضا می کند، یک شکل پوشاکی، یک شکل خانه و یک خواراکی و یک روش مخصوص را اقتضا می کند که آن استثناست و مربوط به زمان خاصی است. درست است وضع لباس وجود مقدس علی بن ابیطالب علیه السلام فوق العاده بسیط و ساده بوده و خیلی ارزان قیمت. خانه هم اصلاً برای خودش نساخت، آجری روی آجری و خشتی روی خشتی نگذاشت. وضع علی علیه السلام از تواریخ معلوم است. اما سایر ائمه معصومین وضع زندگی شان چگونه بود، اینها لباس شان، خوراک شان، مثل علی بن ابیطالب بود؟ بی خانه بودند؟ هنگامی که مشرف شوید، ان شاء الله، به سامرا، آن محلی که قبر مقدس امام دهم و یازدهم است، آن صحن و سرا و خانه ای که می بینید خانه امام دهم و یازدهم بوده که هیچ کدام از من و شما نتوانسته ایم در آن نوع خانه بنشینیم. خانه های وسیع، گسترده، بزرگ و جای خوب. علی بن ابیطالب علیه السلام در زمانی بود و در محیطی بود که وضع زمان و کیفیت و چگونگی محیط، آن زندگی را اقتضا می کرد. این را هم بدانید که ائمه معصومین، یک ذره زهدشان از علی علیه السلام کمتر نبود. آنها هم زاهد بودند، در اعلی درجه زهد. آنها هم دنیا را همچون علی علیه السلام خوب می شناختند. منتها زهد این نیست که کسی پیراهن کرباس بپوشد، زهد به این نیست که کسی پلاس به دور خود بیچد. خوراک خوب، مسکن خوب، با حقیقت زهد منافات ندارد. دیگر ائمه معصومین نیز در زهد و بی اعتایی به دنیا و شناخت نسبت به دنیا با علی علیه السلام برابر بودند. منتها مقتضیات زمان اقتضا می کرد که علی علیه السلام با آن شیوه زندگی کند، ائمه معصومین دیگر به شکلی دیگر زندگی کنند. پس اسلام، خوب خواسته ما را تربیت کند و مبانی و اصول فوق العاده عالی و انسانی داده است. اگر انسان از قرآن روی برگرداند برای تربیت خود، برای تأمین سعادت خود دنبال چه برنامه

ای برود، به دنبال چه مکتبی برود و از چه سنت و روشی تبعیت کند که با سعادت زندگی کند، نشان بدهید. سراغ دارید؟ دیگر سنت و روش از سنت و روش اهل بیت معصومین و هدایت و راهنمایی از قرآن، جامع تر و عمیق تر و عالی تر وجود دارد، می شود برای انسان پیدا کرد؟ نه، والله.

### ساده ترین راه هدایت انسان ها

خوب است انسان حالی پیدا کند، آنگاه پذیرایی و هدایت قرآن مجید را بپذیرد، و به حقایق قرآن که خیلی ساده و بسیط هم بیان شده و در خور فهم هر کسی هست، دل بدهد. البته برای اشخاص خاص معنای عمیق و معارف تو در تویی هم دارد ولی آنچه برای عموم ضرورت دارد لازم است خیلی روش ساده است. هر کسی می فهمد درک می کند. قرآن با بیان ساده خود از طرف پروردگار، راه به تمام معنا مستقیم را برای مردم بیان کرده و در معرض قرار داده است. بیاییم بپذیریم، چرا که تا راهنمایی قرآن را به حقیقت و به جان و دل نپذیریم و به آن عمل نکنیم کارمان درست نمی شود، در بدبختی و کینه توزی، بدبینی و تفرقه زندگی می کنیم. رهنمودهای قرآن را به جان و دل و به حقیقت باید پذیرفت و عمل کرد و نه به بحث و گفتگو. ببینید قرآن، گذشته از فرد می خواهد جامعه چگونه باشد. می گوید مؤمنان برادر یکدیگرند: **(انما المؤمنون اخوة<sup>(128)</sup>)**. تعبیر را ببینید. مؤمنین برادر یکدیگرند. آنگاه روایات اسلامی در بیان این اخوت را ببینید. آنجا دیگر بیاناتی است و چه مطالبی؟ که چطور این اخوت و برادری را از ریشه و عمق، آن هم با چه لطفی بیان کرده است! اخوت و برادری برای افراد، پاکی، صداقت، درستی، استقامت، پاکی دل، پاکی نفس و طهارت فکر می آورد. به چه صورت؟ آیا پاکی دل، طهارت، نفس تزکیه نفس با به چله نشستن، روزانه یک مغز بادام خوردن و به آن قناعت کردن، یا دروه سال

را روزه گرفتن، شب‌ها را در دوره سال بیدار بودن به دست می‌آید؟ نه، با یک کار خیلی ساده. می‌خواهی خیلی بنده خوبی باشی و مقرب در پیشگاه حضرت حق، واجبات را به جای بیاور، محرمات را ترک کن، مستحبات و مکروهات را کار نداشته باش. عابدترین مردم کسی است که فرایضش را انجام بدهد، منتها بکوشد فرایض را با دلی پاک، قلبی درست با صداقت و قلبی پارسا انجام بدهد. گرد محرمات هم نگردهد. این آدم می‌شود آدم خوب، خیلی هم خوب، مقرب پروردگار جهان، محبوب خداوند عالم. چنین انسانی با سعادت و خوش و خرم زندگی می‌کند مشی‌اش طوری است که کسی از او نمی‌ترسد. مردم به او اطمینان دارند، طوری زندگی می‌کند که مردم از او آزار نبینند. دروغ نمی‌گوید. اینها چیزهای بسیطی است، ریاضت است و بالاترین نوع ریاضت. در عین حال که خیلی ساده و بسیط است. خلاصه، هدایت قرآن مجید که هدایت پروردگار جهان است، هدایت عالی و همه‌جانبه است در نتیجه دنیا و آخرت انسان را از هر جهت با سعادت و روسفیدی تأمین می‌کند و به انسان آسایش و راحتی و خوشی می‌دهد. منتها اگر از مسیر قرآن از مسیر هدایت واقعی منحرف شوید در طول عمر، در تمام شئون زندگی هر قدمی که بر می‌دارید، هر فعالیتی که می‌کنید، هر حرکتی و سکونی که دارید، عدوانی و غاصبانه است.

### ارتقاء منزلت انسان در پذیرش هدایت الهی

(تن لنا للاخرة و الاولى) جهان از آن خداست، ملک حقیقی اوست و تمام تصرف به حقیقت از آن اوست. اگر می‌خواهی در جهان خدا زندگی کنی و از نعمت‌های خدا برخوردار باشی و آن نعمت‌ها برایت حلال باشد و روا، نه ناروا، باید به دنبال هدایت خدا و فرمان او بروی و به فرمان او زندگی کنی تا خوردنت، پوشیدنت، مسکنت، حرف زدنت، هر کاری که می‌خواهی بکنی،

حلال باشد و مجاز. یعنی اگر تصرفات جز این باشد، هر گونه تصرفی می‌کنی، غاصبانه است. در فقه اسلامی می‌گویند: جان و مال و ناموس و هیچ چیز کافر محترم نیست. این یک موضوع معروف در فقه اسلامی است چرا؟ مگر مؤمن چه فرقی با او دارد؟ او هم که انسان است. چطور جان مؤمن، ناموس مؤمن، حیثیت و آبرو و مال مؤمن محترم است، نمی‌شود به آن دست درازی کرد. اما کافرانی که غیر از اهل کتاب هستند، خون‌شان، مال‌شان، زن‌شان، بچه‌شان، زندگی‌شان، اموال‌شان به هر شکل و هر صورت احترام ندارد. چرا؟ چون کافر ذی‌حق نیست، تمام تصرفاتی که می‌کند غاصبانه است و ناروا. چون به اذن خدا نیست، چون به راه خدا نمی‌رود تا در این تصرفات مأذون باشد. لذا در تمام لحظات زندگی، متعدی است و متجاوز و با دشمنی و غاصبانه زندگی می‌کند، هیچ چیز او هم احترام ندارد. (ان لنا للآخرة و الاولى) بنا بر این اگر انسان هدایت پروردگار جهان را پذیرفت، خیلی موضوع مهمی است. در آفرینش قدری پیدا می‌کند، منزلت و موقعیتی پیدا می‌کند. ولی قدر و منزلت و موقعیتش هم روشن است، چون در رابطه با مبدأ هستی است. در رابطه با خداست که همه موجودات تکوینی در رابطه با او هستند. مؤمن که در جهان زندگی می‌کند با همه موجودات جهان هم صدا و هم دوش است، عملش با همه موجودات جهان واکنش دارد، نسبت به همدیگر انعکاس دارد. مؤمن که در جهان زندگی می‌کند با همه موجودات هم صداست، چون همه موجودات تسبیح او می‌گویند. منتها با این امتیاز که مؤمن این کارها را با اختیار، آزادی و شعور ویژه انجام می‌دهد، اما حیوان شعور و اختیار و از روی غریزه و هدایت تکوینی این کارها را انجام می‌دهد. پس انسان مؤمن در جهان چنین موقعیتی دارد.

## ثمر بخشی اعمال با هدایت الهی

چرا آدم هدایت خدا را نپذیرد؟ چرا سرکشی کند؟ به راهی جز راهی که خدا مقرر کرده برود تا در نتیجه در دنیا غریب باشد؟ چطور غریب باشد؟ آدم غیر مؤمن، خدانشناس، آدمی که به هدایت الهی هدایت نشده و به راه خدا نمی رود، از جهان جداست. نه تنها از خدا دور است، از جهان هم جداست غریب به تمام معناست و دور است. عجیب دور است! هیچ موجودی با او هم صدا و هم دوش نیست، هیچ موجودی با او همگام نیست. عجیب جداست! در روایات می گویند کوشش هر انسان هنگامی ارزشمند است و مزد دارد و برای آن شخص کوشش کننده نتیجه می دهد که بر اساس ایمان و رابطه با خدا باشد. آدمی که با خدا رابطه ندارد، بر اساس ایمان و هدایت خدا کار نمی کند، غریب است، از همه موجودات جداست، با هیچ کدام همگام نیست و با موجودات پیش نمی رود. لذا اعمالش هیچ ارزشی ندارد، به جایی مربوط نیست و هیچ نتیجه ای از عملش نمی گیرد. اما مؤمن این طور نیست. ما غافلیم از این که هدایت الهی چه ارزشی دارد و چه حقیقتی است.

اگر ما هدایت او را بپذیریم تا چه حد برای سعادت ما در دنیا و آخرت مؤثر است؟ هیچ عاملی جز هدایت الهی و جز پذیرش هدایت او برای سعادت آخرت وجود ندارد. (ان علينا للهدی و ان لنا للاخرة و الاولى.) در انسان بیم و امید، خوف و رجا دو حالت عجیب است و از آنجا که خداوند حالات انسان را می داند گاهی برای این که مؤمنین یا مردم و عموماً توده ها دعوت او را بپذیرند، به بشارت و مژده و نوید دادن می خواهد روح امید را در آنها پیوراند تا بلکه از این راه دعوت او را بپذیرند. خداوند دل ندارد که بگوییم نسبت به بندگان دلسوز است، ولی رحیم است، مهربان است، فوق العاده مهربان است. اگر از اول

آفرینش تا آخر آفرینش، رحمت او را صد بخش کنیم، یک بخش آن یک صدم آن، در جهان وجود پخش شده، تمام این رحمتها، انصافها و مهربانی هایی که در جهان می بینید همه و همه از آن یک بخش از صد بخش رحمت خداست. نود و نه بخش دیگرش منحصراً نزد خود خداست و به آن نود و نه بخش، خداوند با ما رفتار می کند. ببینید رحمت او در چه حدی است و قیامت که می شود آن یک بخش را هم اضافه می کند به نود و نه بخش و با تمام رحمت خود با مردم آنجا معامله می کند. مگر می شود پروردگار مردم را رها کند که هر کار می خواهند بکنند؟ خیر! او رحیم است مهربان و عطف است. گاهی به نوید دادن، مژده و بشارت دادن، می خواهد امیدی در دل مردم ایجاد شود، اگر امیدی هست تقویت بشود، رشد داده شود. بلکه به این وسیله بیایند و دعوت انبیا و رسل را بپذیرند و گاهی به مقتضای حال، به عنوان تخویف و بیم دادن و ترساندن می خواهد دعوتش را بپذیرند، تا شاید اشخاصی از این جهت بترسند و در آنها بیمی ایجاد شود، آن بیم و ترس شان ایجاب کند که بیایند به طرف حق و دعوت حق را بپذیرند. آن بشارت و مژده دادن و تخویف و بیم را هم با تعبیرات گوناگون و عبارات مختلف در قرآن مشاهده می کنید. اینجا هم پروردگار جهان به این صورت، تخویف و بیم داده است: **(فانذرتکم نارا تلظی)** بیم می دهم شما را، انذار کردم شما را به آتشی که زبانه می کشد. آن هم چطور زبانه می کشد، با چه شدتی، غرشی و قدرتی! هنگامی که خزینه دار دوزخ، مالک، نهیب می زند به دوزخ آن طور که علی بن ابیطالب علیه السلام در بعضی از خطبه هایش می فرمایند، این دوزخ زیر و زبر می شود، غرش می کند، زبانه می کشد <sup>(129)</sup>. آتشی که زبانه می کشد که مراد آتش دوزخ است. انذارتان می کنم، بیمتان می دهم. این یک وعیدی است که به راستی حق است، خلفی هم در

آن نیست. (ربنا انك جامع الناس ليوم لا ريب فيه ان الله لا يخلف الميعاد<sup>(130)</sup>). پروردگار تو جامع ناسی، گرد آورنده مردم برای روز قیامت، روزی که شک و تردیدی در آن نیست. چون این جهان گذراست و قیامت می آید، آمدنش حتمی است. (كل ما هو آت قريب<sup>(131)</sup>)، و در جای دیگر: (و يرونها بعيدا) و در حالی که، (و نراه قريبا<sup>(132)</sup>)، نزدیک است. پس شما را انذار می کنم و بیم می دهم. (لا يصلحها الا الاشقى) در نمی آید به آتش، داخل آن آتش که زبانه می کشد نمی شود مگر اشقی، آدم خیلی (شقی. الذی کذب و تولى) آن اشقی آن آدم بدبخت که تکذیب کرد و روی گرداند. شخصیتی چون رسول اکرم آمد در خانه آن مرد و فرمود این درخت خرمایی را به من واگذار، و من از خدا می خواهم که خداوند در بهشت، درخت خرمایی به تو عطا کند یا یک نخلستان در بهشت به تو بدهد. او باور نکرد و تکذیب کرد، روی گرداند و گفت: نه، و بنا به بعضی روایات این قدر آدم پستی بود که احیاناً خرمایی اگر از درخت می افتاد و بچه های فقیر آن را بر می داشتند، از دست شان می گرفت و اگر در دهان گذارده بودند، انگشت داخل دهان می کرد و خرما را در می آورد<sup>(133)</sup>. سخن حضرت رسول را قبول نکرد و گفت: این درخت خرما در بین همه درختان نخل من تک است و بهتر است و حاضر نشد، بخل ورزید، وعده الهی را باور نکرد، تصدیق نکرد و روی گرداند. (الذی کذب و تولى)، تکذیب کرد، تولى کرد و اعراض کرد و روی گرداند از رسول اکرم و از وعده الهی، و حاضر نشد. (و سيجننها الاتقى) پس آتش دوزخ که زبانه می کشد و پروردگار جهان به آن آتش مردم را بیم می دهد، این آتش برای آدم های شقی است، برای آدم های کافر است. کسانی که در دنیا دعوت انبیا را نپذیرفتند، زیر بار هدایت نرفتند و روی گرداندند. حال، روی گرداندن ها مختلف است. گفتند ما خود رویه و

روش داریم، راه ما راه مستقیم و درستی است. خودمان عقل داریم. هر گروهی به شکلی، به بهانه ای، راهنمایی انبیا و دعوت پیامبران را رد کردند و زیر بارش نرفتند. در دنیا گرفتار همیشه در عسر و ناراحتی، سختی و دلهره، وحشت و در زد و خورد و در آخرت هم گرفتار این ناری که زبانه می کشد. ولی در عین حال گروه دیگری هستند که دور داشته می شوند از آن آتش، آدم های باتقوا، پارسا، انسان های پاک که خود را تزکیه کردند، نفس و دل و افکارشان را تطهیر کردند و اینها هم در آخر کار، کارشان به جایی می رسد که در نهایت رضا و خشنودی هستند. شرحش در آیه آخر سوره است که بعدا بیان می کنیم، انشاء

الله.



## جلسه چهاردهم: هدایت الهی و مالکیت مطلق پروردگار

انواع هدایت در آیات قرآن

مالکیت تنها از آن اوست

خود بینی و نادیده گرفتن مالکیت مطلق پروردگار

درک حقیقی اصول کلی قرآن

هدایت و مالکیت خدا

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحيم \* ان علينا للهدی (12) و ان لنا للاخرة و الاولى  
(13) فانذرتکم ناراً تلظى (14) لا یصلیها الا الاشقی (15) الذی کذب و تولى  
(16) و سیجنبها الاتقی (17) الذی یؤتی ماله یتزکی (18) و ما لاحد عنده من  
نعمة تجزی (19) الا ابتغاء وجه ربه الاعلی (20) و لسوف یرضی (21))

### انواع هدایت در آیات قرآن

آیه اول از این آیات درباره هدایت پروردگار جهان و راهنمایی اوست و آیه بعد مربوط است به مالکیت ذات مقدس او بر جهان دنیا و جهان آخرت. شاید بهتر این باشد که هدایت را در آیه اول هدایت مطلق معنا کنیم. مطلق هدایت، چه تکوینی و چه تشریحی. هدایت تکوینی در صورت های گوناگون و همچنین هدایت تشریحی، راهنمایی و هدایت، ذاتاً از ذات مقدس اوست. هیچ موجودی و هیچ کس مستقلاً نمی تواند موجودی دیگر یا چیز دیگری را هدایت کند و راهنمایی نماید. هدایت علی الاطلاق از ذات مقدس اوست. منتها چیزها یا کسانی را که مشاهده می کنیم هدایت و راهنمایی می کنند، واسطه های هستند که به اذن و اراده پروردگار جهان هدایت می کنند و الا خودشان به هیچ وجه استقلالی ندارند، چون اصل وجود و هستی شان از ذات مقدس اوست و قائم به

او، و تمام شئون هستی شان نیز قائم به ذات مقدس او و قائم به اراده و خواست اوست

### مالکیت تنها از آن اوست

مالکیت مطلق در عالم وجود از آن اوست و نتیجه مالکیت مطلق، تصرف مطلق است. یعنی بای مالک رواست که هر گونه تصرفی که خواست در ملک خود بکند. مالکیت هایی که ما مشاهده می کنیم، مالکیت های اعتباری است که باز به اذن و اراده و خواست ذات مقدس اوست والا مستقلا، هدایت فقط برای اوست و مالکیت در جهان هستی از آن اوست. اگر به این دو اصل مهم توجه شود، بای تربیت انسان فوق العاده مهم و حساس است. اگر انسان این دو اصل مهم را به حقیقت باور کرد، می تواند شخصی مستقیم و درست شود و اگر به این دو اصل معتقد نشد، نمی تواند خود را انسانی مستقیم و درست تربیت کند.

### خود بینی و نادیده گرفتن مالکیت مطلق پروردگار

اشخاصی که یک غرور خاصی آنها را می گیرد، اشخاصی که دارای تکبر و خود بینی و خود پسندی می شوند، اشخاصی هستند که به این دو اصل مهم ایمان ندارند و این دو اصل را نشناخته اند. دانشمند در هر پایه از دانش باشد، آن هم در هر دانشی و در هر رشته ای از علوم، معنا ندارد به خودش بیالد و علم و دانش اش به او غرور بدهد. چرا؟ چون علم و دانش او از پروردگار جهان است. ذات مقدس اوست که وی را هدایت و تربیت کرده و در رشته ای از علم و دانش او را پرورش داده است، عقلش را نیرو و نمو داده است. درست است که وی زحمت کشیده، درس خوانده، تقلا کرده و مطالعه کرده است، ولی اینها همه وسیله است. اساساً علم و دانشی که دارد، پرورش علمی ای که پیدا کرده، عنایت و داده او و هدایت اوست. اگر ذات مقدس او نمی خواست امکان

نداشت این شخص در این رشته های علوم، کمترین موفقیتی پیدا کند، به کمترین رتبه ای از مراتب علمی برسد. اگر انسان این را بداند، اگر دانشمند هم بشود، در هر رتبه ای از علم و دانش که باشد، در کمال خضوع و خشوع و در نهایت افتادگی است. چون می داند خودش به ذات خود، اینها را به دست نیاورده و تحصیل نکرده است، از جای دیگری به او افزوده شده و لطف و عنایت دیگری است که او را پرورش داده است. اشخاصی که در رشته های سیر و سلوک و به اصطلاح در راه تربیت و تهذیب و تزکیه خود می کوشند، درست است ما می گوئیم ریاضت می کشند و مجاهدت می کنند در عین حال با تمام آن ریاضت و مجاهدت و کوششی که می کنند، به حقیقت، پرورش، تربیت و تهذیبشان از طرف ذات مقدس اوست، به لطف و عنایت اوست. اگر فرد تنها بود و لطف و عنایت او از این شخص دستگیری نمی کرد و به این شخص مدد نمی داد امکان نداشت که یک گام در راه تربیت و تهذیب و تزکیه خودش بردارد. (و لولا فضل الله علیکم رحمة ما زکی منکم من احد<sup>(134)</sup>)، اگر نبود فضل پروردگار جهان بر شما، و اگر نبود رحمت او و لطف و عنایت او، (ما زکی منکم من احد) یک نفر از شما هیچ کس از شما رشد و نمودی پیدا نمی کرد. (لا تزکوا انفسکم<sup>(135)</sup>). ولکن الله یزکی من یشاء<sup>(136)</sup> پس مبنای این دو آیه مبارکه و آیاتی دیگر نظیر این آیات در قرآن مجید، تزکیه، تهذیب و تربیت یافتن به ذات خود نیست، بلکه از لطف و عنایت اوست او دستگیری می کند. البته نه این که بخواهم بگویم موضوع جبر است و خود انسان کار نمی کند، نه، خود انسان کار می کند، منتها کاری که به حول و قوه الهی است. کاری که می کند به مدد اوست. ممکن نیست انسان بدون مدد او، بدون حول و قوه او بتواند کوچکترین عملی انجام بدهد. (بحول الله و قوته اقوم و اقعده). البته این جمله در مورد نماز

است که انسان به حول و قوه خداوند می نشیند و بر می خیزد. در بعضی روایات هم هست که مستحب است جمله (و ارکع و اسجد) به آن اضافه شود (بحول الله و قوته و اقوم و اقعده و ارکع و اسجد<sup>(137)</sup>). ولی این حقیقت در تمام شئون زندگی، در تمام حرکات و سکونات انسان نهفته است. ممکن نیست بتواند انسان بدون حول و قوه الهی، بدون مدد او، عملی و کاری را هر چند کوچک باشد، انجام دهد. پس اگر شخصی در رشته ای یا رشته هایی از علوم، رشد و نموی پیدا کرد و به پایه و مقامی رسید گرفتار غرور نشود، خود پسندی و خود خواهی او را هلاک نکند. متوجه باشد که این رشد و نموش تا هر پایه و درجه به مدد و دستگیری اوست. سپاسگزاری او باشد و در برابر این نعمت بزرگ الهی که به او عنایت شده شکر بگوید، نه این که تکبر بورزد. کسی که ذره ای در خود احساس کرد قدری زحمت کشیده، ریاضت کشیده، خودش را به مقاماتی رسانیده، پیش خودش فکر می کند که خود را یک مؤمن اخلاقی ساخته، آن گاه یک عجب و غروری در درون او را می گیرد، به دیگران به نظر حقارت و کوچکی می نگرد و حاضر نیست با آنها صحبت کند، با آنها روبرو شود، با آنها مواجه بشود، من کجا و این مردم کجا که با اینها بنشینم و صحبت کنم، نشست و برخاست داشته باشم! خیلی اتفاق می افتد. این نتیجه غفلت از این حقیقت است. او توجه ندارد که خود، خود را به این پایه نرسانده است. پروردگار جهان او را هدایت کرده، ذات مقدس او در وی تصرفاتی کرده و این رشد و نمو را به او عطا کرده است. اگر این حقیقت را درک کرد، در مراتب تزکیه و تهذیب نفس به هر مقامی برسد، امکان ندارد او را عجب و غرور بگیرد، در نهایت شکستگی و افتادگی و خضوع و خشوع است و همچنین قدرت مالی سیاسی و هر گونه قدرت و نیرویی که پیدا کرد، به همین صورت است. (ان علینا للهدی، و ان لنا

للاخرة و الاولى) هدایت پروردگار جهان و تربیت ذات مقدس او، مالکیت او و تصرف او، محیط به جهان هستی است، و غیبت و شهادت، ظاهر و باطن، جسم و روح و جان و همه را فرا گرفته و همه زیر سایه راهنمایی او، زیر سایه تربیت او، زیر سایه ملک و تصرف او زندگی می کنند و به راه خود ادامه می دهند. اگر یک لحظه و کمتر از لحظه ای، لطف و عنایت و هدایتش را از موجودی یا از موجودات برگیرد، همه از بین می روند، سقوط می کنند و نابود می شوند. خوب است ما از حقایق قرآنی درس بگیریم، این دسته از حقایق قرآنی و این نوع معارف این کتاب بزرگ، خیلی مهم است و در تربیت و رشد انسان فوق العاده مؤثر است. منتها خدا توفیق بدهد ان شاء الله که انسان بخواهد و در نتیجه خواستن به لطف خداوند در این حقایق قرآن تدبر کند، درست بیندیشد، اطراف مطلب را بنگرد، تا بتواند به طور قطع و یقین به لب و مغز و حقیقت این معنا برسد و واقعا باور کند. طوری بشود که از حد درس و بحث و مطالعه و گفت و شنود بالاتر برود.

### درک حقیقی اصول کلی قرآن

همان گونه که قبلا بیان کردم، آدمی بعضی چیزها را می داند، خوب هم می داند. در مورد آن بحث هم کرده و می کند، ممکن است موضوع را هم خوب تشریح کند، خیلی دل چسب، اما در مقام عمل، در مقام خود را ساختن به گونه ای است که می بینی به شکل دیگری است، بر خلاف عملش، عمل می کند و بر خلاف دانسته اش، مشی می کند. انسان باید این دو اصل و همچنین اصول دیگر قرآن را، اصول کلی اش را، با عمق جان لمس کند و درک کند و آنها را حقیقت بداند و حقیقت بشناسد. ما ممکن است در پاره ای از امور مادی خیلی دقت کنیم و خیلی اطراف یک موضوع مادی را بررسی کنیم و سبک و سنگین کنیم.

چون اینها را در زندگی جدی گرفته ایم و بررسی هم می کنیم، خیلی هم دقت می کنیم. اما امور روانی، امور معنوی، اموری که مربوط به ذات و مربوط به حقیقت خودمان است، اینها را می شنویم، در کتاب ها مطالعه می کنیم و می خوانیم و برای یکدیگر می گوئیم، گویی از این حد تجاوز نمی کند. حال آن که باید از این حد تجاوز کند، به عمق جان و دل برسد. آن کسی که در حضور علی بن ابیطالب سلام الله یا در حضور پیامبر ﷺ می گوید: یا رسول الله! من حالت یقین پیدا کردم، حالت یقین<sup>(138)</sup>. یا وقتی که امیر المومنین عَلِيٍّ در اوصاف مردان خدا می فرماید: **(فهم و الجنة كمن قد رآها<sup>(139)</sup>)**، به این شکل آدم حقیقت را دریابد که گویی بهشت را می بیند، گویی جهنم را می بیند. صحبت بهشت و جهنم را خیلی شنیده ایم، اما تا چه حد باور کرده ایم؟ واقعا وقتی مقداری پول بر می داریم و از مغازه نانوائی نان می خریم، این مقدار پول را می دهیم و در ازای آن نان می گیریم، چگونه یقینی داریم؟ پول را می بینیم و آشکارا نان را هم می بینیم، پخته شده و مرتب و خوب هم پخته، موافق با طبع است. با چه اطمینان و شوق و رغبتی پول می دهی، نان می گیری! البته این یک امر مادی است، محسوس است. با اطمینان کامل این عمل را انجام می دهی و این معاوضه و معامله هر چه مهم تر، دقت در اطرافش بیشتر. آیا احيانا اگر مالی را در راه خدا و برای خدا انفاق می کنی، یعنی با این مال معامله ای با خدا می کنی، مقداری دقت و بررسی می کنی؟ معامله با مقداری پول با یک نانوا روی چه اطمینانی است، با چه جدیتی است، نیاز خود را هم به این نان درک کرده ایم، پول را می دهیم و نان را می گیریم. آیا در معامله با خدا و پولی را در راه او، برای خشنودی او بدهیم که در ازای آن عوضش را در جهان دیگری بگیریم، آیا با آن اطمینان با آن آرامش، با خدا معامله می کنیم؟ این گونه با

اطمینان، با اشتیاق، با خواستن طبع، با میل درونی؟ آیا واقعاً نیاز خود را احساس کرده ایم؟ آیا احساس کرده ایم که در جهان دیگر به ازای این پول و عوض این پول نیاز داریم و واقعاً احساس نیاز کنیم و با شوق این پول را بدهیم که آنجا در حال شدت نیاز، عوض آن به ما داده شود؟ آیا با این اطمینان معامله می‌کنیم؟ حالا حساب کنید که این جور هست یا نه؟ اگر این طور باشیم، در معامله با خداوند این احساس و درک و شعور را داشته باشیم باید به یک شکل خاصی، با یک روحیه ای در راه خدا انفاق کنیم که واقعاً از آن انفاق لذت ببریم و دل مان بخواهد انفاق کنیم. کوشا باشیم و حریص در انفاق کردن. ولی متأسفانه اکثر انفاق‌ها به زور است، در اثر رو دربایستی است یا روی حساب‌های دیگر. انفاق به این شکل نیست. پس در معامله با هم‌نوع خودمان، در معاملات مادی که برای نیازهای روزمره مان معامله می‌کنیم یک شکلی معامله می‌کنیم، روحیه یک نوع روحیه ای است، اما در معاملات با پروردگار جهان برای هنگامه قیامت، برای جبران نیازها و احتیاجات آن روز، نه، معامله به شکل دیگری است. بنا بر این جداً باید از خدا خواست، باید خیلی به جد به خدا التماس کرد و زاری و تضرع و انابه کرد که خدا آن حالت یقین و درک را نسبت به این حقایق به ما بدهد تا در انسان یک دریافت و شعور درونی نسبت به این حقایق ایجاد شود. آن وقت انسان حالت مخصوصی پیدا می‌کند، کارها برای آدم بسیار آسان می‌شود. انسان با خداوند، آسان، با نشاط و با کمال خشنودی معامله می‌کند. اما ما این طور رفتار نمی‌کنیم. آنهایی که خیلی خیلی مطلب را جدی گرفته باشند، می‌گویند این معامله و انفاق را می‌کنیم. ممکن است شاید در روز مبادا، شاید در روز نیازمان برای ما سودمند باشد. شاید یا ممکن است، مثلاً، اگر قیامتی باشد نتیجه ای عایدمان بشود. این درست نیست.

این اتفاق هم ارزش ندارد و به یقین برای انسان در آن جهان هم سودمند نیست. درباره دعا شاید بدانید، شنیده باشید، می‌گویند انسانی که دعا می‌کند، از خدا چیزی می‌خواهد، باید طوری از خدا چیز بخواهد که گویی حاجتش نزدیک است، حاضر است، با یقین، قوت قلب و قوت نفس از خدا چیز بخواهد<sup>(140)</sup>. آیا ما به این شکل دعا می‌کنیم؟ یا نه، همین طوری، با سهل‌انگاری دعا می‌کنیم. خدا، ان شاء الله، به لطف و کرمش این حالت یقین و باور را عطا فرماید، البته خیلی کم است. از روایت استفاده می‌شود چیزی چون یقین، در میان مردم کم توزیع نشده است<sup>(141)</sup>. چون خواهانش کم است. کسی روی کارها، درست دقت نمی‌کند که برود دنبال چیز و قهراً از طرف خدا هم به او لطف نمی‌شود و به مقام یقین نمی‌رسد. باید خواست، با جدیت و کوشش.

### هدایت و مالکیت خدا

راهنمایی و هدایت به تعبیر دیگر همان تربیت است. هدایت، راهنمایی و تربیت خداوند بر جهان هستی و موجودات جهان از غیب و شهادت، شامل و محیط است. روایاتی هم در این زمینه در بحار است که به مناسبت گاهی عرض خواهیم کرد. شأنی از شئون تربیت و هدایت پروردگار جهان مژده دادن و بیم دادن است که در تربیت و تهذیب و رشد انسان نیز بسیار مؤثر است. در این آیه کریمه، آیه مورد بحث، پروردگار جهان انذار می‌کند و بیم می‌دهد: **(فانذرتکم نارا تلظی، لا یصلیها الا الاشقی، الذی کذب و تولى)** جبری هم نیست **(الذی کذب و تولى)**. آدم بدبخت و شقی در این آتش داخل می‌شود آتشی که زبانه می‌کشد و زبانه‌های سخت و عجیب! آن اشقی، آن انسان بدبخت و خیلی بدبخت و شقی، چرا خیلی بدبخت و شقی؟ زیرا این شخص که در این سوره مورد بحث بود و سوره در مورد او نازل شد، شخصاً مورد صحبت رسول اکرم



واقع شد اما وعده پیامبر را و وعده الهی را تکذیب کرد. شخص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با بیانی خاص با او مواجه شدند و به او فرمودند: بیا این درخت خرما را به من بده و من از جانب پروردگار جهان به تو وعده درخت خرمایی در بهشت می دهم.

یک وقت خطابی عمومی است: مردم این گونه رفتار کنید. اما یک وقت نه: خطاب عمومی نیست، خطاب خاص است، آن هم با یک شخص خاص، آن هم از طرف یک شخص خاص. آیات قرآن که خطاب به مردم است، یک شکل است اما یک وقت شخص رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خانه شخصی می رود، با او شخصاً رو به رو و مواجه می شود و با صراحت می فرماید: این درخت خرما را در راه خدا بده، خداوند به تو در عوض، در بهشت درخت خرمایی می دهد. او می گوید: نه خوب این دیگر خیلی شقاوت می خواهد. **(لَا يَصْلِيهَا)** در نمی آید این آتش مگر اشقی، این آدم بدبخت و شقاوتمند. **(الذی کذب و تولی)** آن شقی که وعده پیامبر و وعده الهی را تکذیب کرد و از این که رسول گرامی را اطاعت کند و آن عمل را انجام بدهد، اعراض کرد البته سبب خاص در نزول سوره یا آیاتی خصوصیتی به آن سوره نمی دهد. سوره در عین حال عام است، گرچه سبب نزولش یک سبب خاصی باشد. پس نتیجه این گونه اعمال این است. این هم قرار دادی است، قرار داد الهی که هر کس به اختیار خود پیروی از فرامین الهی نکرد، ایمان به وعده های او نیاورد مطیع و فرمانبردار او نبود، عاقبتش جهنم است و آتش. **(و سیجنیها الاتقی. سیجنیها)** یعنی البته زود است، مسلم است که دور داشته می شود از آن آتش، چه کسی؟ **(اتقی.)** آدمی که با تقواست و در تقوا قدمی راسخ و ثابت دارد مثل ابوالدحداح که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صحبتی با وی نکردند همین که خبر به گوشش رسید که آری، پیامبر

پیش فلانی رفته و چنین در خواستی فرموده و چنان وعده فرموده است و او حاضر نشده، تکذیب کرده و این کار را نکرده، ابوالدحداح خود بدون این که پیغمبر به او چیزی بفرمایند، یک دانه درخت خرما، بنا به روایاتی به چهل درخت، خرید و خرم و شاد و خوشحال خدمت رسول اکرم آمد و درخت را در اختیار آن حضرت قرار داد. این اتقی است، این آدم پرهیزکاری است، در شدت پرهیزکاری، ثبوت قدم دارد. در تقوا رسوخ دارد. (سیجنیها) آن آتش از آدم با تقوا دور داشته می شود. (الذی یؤتی ماله یتزکی) که مال خود را می دهد آن هم برای چه؟ روی هوی و هوس؟ برای خوشایند رسول اکرم؟ یا برای این که مردم بگویند او، چه کار مهمی کرده! نه! برای این حرفها نبوده، (یؤتی ماله یتزکی)، برای این که مطهر بشود، رشد پیدا کند، پاکیزه شود. از چه پاکیزه شود؟ از خباثت از دنائت و پستی بخل، از رذیله و صفت ناپسند بخل شح نفس و امساک، خود را پاک کند و تطهیر کند از علاقه به دنیا، چون این یک راه پاک کردن خود از علاقه به دنیاست. چون در نتیجه انفاق مال دنیا و متاع دنیا نزد انسان بی ارزش می شود. علاقه دل و محبت دل از آن کنده می شود. این اتقی است. (یؤتی ماله یتزکی) برای تزکی و تطهیر و پاک شدن است نه روی هوا و هوس، نه روی حب شهرت و خود را به جود و کرم شناساندن نه این حرفها نیست. (و ما لاحد عنده من نعمة تجزی الا ایتغاء وجه ربه الاعلی و لسوف یرضی).

## جلسه پانزدهم: ارتباط دو جهان با یکدیگر

ارتباط دو جهان

برهان آوردن پروردگار در آیات گوناگون

ابدی بودن جهان دگر

لطف پروردگار در انتخاب انسان

توجه به لذت های معنوی

عوامل سلب لذت های معنوی

جهان پاداش

(اعوذ بالله من الشيطان الرجيم)

(بسم الله الرحمن الرحيم \* ان علينا للهدى (12) و ان لنا للاخرة و الاولى  
(13) فانذرتكم ناراً تلظى (14) لا يصلها الا الاشقى (15) الذى كذب و تولى  
(16) و سيجنبها الاتقى (17) الذى يوتى ماله يتزكى (18) و ما لا حد عنده من  
نعمة تجزى (19) الا ابتغاء وجه ربه الاعلى (20) ولسوف يرضى (21))

ارتباط دو جهان

از مجموع آیات قرآن مجید و آیات مورد بحث مان با کمال صراحت و در  
نهایت روشنی و وضوح استفاده می شود که جهان دنیا و جهان آخرت کاملاً به  
یکدیگر مربوطند، و سخت و عجیب، اعمال انسان در این جهان با جهان دیگر  
مربوط است. خوب است انسان به این حقیقت درست توجه کند و واقعا زندگی  
خود را یک زندگی ممتد و دراز و بی پایان بشناسد. نه این که فکر کند منحصر  
زندگی انسان، همین چند صباح زندگی در این دنیا است و بعد تمام می شود، نه،  
این طور نیست. زندگی انسانی یک زندگی ممتد و دراز است. یعنی این زندگی  
بی آخر و بی نهایت است و کاملاً با زندگی در جهان دیگر ارتباط داد. به این

معنا که آنچه انسان سعی و کوشش کرده و هر گونه خود را ساخته و زندگی کرده، به تمام معنا در آن جهان جلوه می کند و زندگی ابدیش در گرو زندگی این جهان اوست و این که چگونه زندگی کرده باشد.

### برهان آوردن پروردگار در آیات گوناگون

پروردگار جهان ما را از هر جهت روشن کرده و برای ما هر گونه دلیل و برهان و بینه ذکر کرده که مبدا شخصی در جهالت و نادانی بماند و در قیامت در پیشگاه حضرت حق برای خود عذر و بهانه ای داشته باشد. خداوند برای ما هر گونه حجت و بینه را ذکر کرده، چه در وجودمان و چه در بیرون وجودمان. (و لو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی<sup>(142)</sup>)

. دیگر بیانی از این روشن تر؟ اگر پیش از این پیامبر صلی الله علیه و اله سلم فرستاده شود و برای آن مردم کاملا ادله روشن بیان کند، ما اینها را به خشم خود گرفته بودیم و به عذاب خود هلاک می کردیم، اینها می گفتند: (ربنا لولا ارسلت الینا رسولا)، چرا یک پیامبری به سوی ما نفرستادی که برای ما حقایقی که لازم است بیان کند و در نتیجه، ما متابعت کنیم و پیش از آن که به این ذلت و خزی و خواری برسیم از آیات و براهین تو پیروی کنیم. خداوند جلوی این حرف ها و این عذرها و بهانه ها را سخت گرفته است. (قل فله الحجة البالغة<sup>(143)</sup>)، برای خداست حجت رسا و حجت قوی و نیرومند.

البته یک موضوعی است که شاید ما تا در این جهان هستیم و گرفتار این عالم طبع و در قید و بند هوی و هوس و زرق این جهان ماده، خوب و درست درک کنیم ولی هنگامه ای می رسد که انسان بر این غفلت خود افسوس می خورد و نتیجه ای برایش ندارد. (کلما القی فیها فوج سألهم خزنتها الم یأتکم

نذیر،) هرگاه گروهی به جهنم انداخته می شوند، خزینه داران دوزخ از این گروه می پرسند: (الم یأتکم نذیر) مگر شماها را بیم دهنده ای نیامد؟ کسی در دنیا به شما نگفت که بعد از این دنیا یک چنین خبرهایی هست؟ هر چه در دنیا کرده اید، نتیجه اش را در این جهان می بینید؟ اگر خوب است خوب و اگر بد است، بد؟ (الم یأتکم نذیر،) آیا برای شما بیم دهنده ای نیامد؟ از این حقایق شما را آگاهتان نکرد؟ (قالوا بلی قد جاءنا نذیر،) در جواب می گویند: چرا ما را بیم دهنده آمد، منتها ما روی هوی و هوس، روی محبت به دنیا و روی حب جاه و مقام، فکذبنا، تکذیبشان کردیم، (و قلنا ما نزل الله من شیء.) ما گفتیم نه، اینهایی که شما می گوئید از طرف خدا نیست، خدا نه کتابی نازل کرده و نه پیامبری فرستاده، (ما نزل الله من شیء ان اتم الا فی ضلال کبیر) شما که دعوت رسالت و نبوت می کنید و در گمراهی هستید، شما هم روی یک حساب هایی این دعوی ها را دارید و این حرفها را می زنید. این گروه به این شکل جواب می دهند، ولی خوب روشن است که این جواب از روی چه سوز دلی است و با چه ناراحتی بیان می کنند و تا چه حد افسوس می خورند، (و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر<sup>(144)</sup>). ببینید مطلب طوری ذکر شده که گویی انسان می بیند، الان جلوی انسان مجسم است. می گویند: اگر ما در دنیا به نصایح انبیا و مواعظ آنها گوش می دادیم و قدری فکر می کردیم، در حال انبیا و در حقیقت دعوت انبیا درست می اندیشیدیم، حالا از یاران آتش نمی شدیم و جایگاه مان دوزخ نبود. (فاعترفوا بذنبهم) پس خود به گناه خود اعتراف کردند پس هلاکت باد آنها را و دور از رحمت خدا باشند که هستند. (قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوماً ضالین<sup>(145)</sup>). در جای دیگر خداوند می فرماید در قیامت به گروهی می گویند

که چرا شما این طور کردید؟ می گویند: پروردگارا، شقاوت ما بر ما غالب آمد و بر ما پیروز شد و ما را به اینجا کشاند. امام ششم علیه السلام در ذیل این آیه در روایتی فرمودند: **(شقاوا باعمالهم<sup>(146)</sup>)**، به سبب کارهایشان به این درجه از شقاوت رسیدند که جایگاهشان دوزخ است. دنیا و آخرت این طور به هم مربوط است و پیوند دارد و در حقیقت یک جهان بیشتر نیست. منتها دو شکل دارد، در دو صورت است، در دو حالت است. یک حالتش دنیاست و یک حالتش آخرت است و ما از جهانی به جهانی می رویم. **(انما نتحول من دار الی دار<sup>(147)</sup>)**، ما می گردیم از جهانی به جهان دیگر، از خانه ای به خانه دیگر. یک حقیقت است، به هم پیوسته است، سخت به هم مربوط است. بدا به حال کسی که در این زندگی حسابی برای آن زندگی باز نکند و اعمال و کارهایی که انجام می دهد کلا به حساب آن زندگی نیاورد و در کارهایش آن زندگی را منظور نکند، بدا به حال چنین بنده ای. در کلیه اعمال و حرکات و سکنت باید انسان آن دار و آن جهان را منظور بگیرد. اگر آن جهان را منظور گرفتیم و زندگی در آن جهان را به حساب آوردیم، کارهایمان اینجا روبه راه می شود و کارهایمان درست و مستقیم می شود. آدم هایی مستقیم و راست می شویم، آدم هایی درست، صاف و خوب. اگر آن زندگی را در این کارمان و در این زندگی مان منظور نگرفتیم، اینجا شقاوت است، کارهایمان روبه راه نمی شود، آدم هایی با استقامت نخواهیم بود و هر چه اینجا بکنیم و هر چه بگوییم همه انگیزه و هدف مان این جهان خواهد بود و این بد است، حیف است. مطلب، مطلب مهمی است. اگر انسان در آن جهان چندی بیش نمی ماند، خوب طوری نبود، اینجا آدم یک کیفی می کرد، اینجا هر شکلی دلش می خواست زندگی می کرد، به خواهش و

به دلخواه خودش، آنجا هم چند روزی عذاب می کشید. یک ناراحی و غمی بود و تمام می شد ولی مطلب اینجوری نیست تمام شدنی نیست.

### ابدی بودن جهان دگر

انسان همین که قدم به عرصه هستی گذاشت و جزو عالم وجود شد دیگر فنا و نیستی برایش تصور نمی رود. هست، دیگر برای همیشه، تا خدا هست، انسان هم هست. فنا برایش نیست. زوال برایش نیست. به بقای خداوند، انسان باقی است. (خَلَقْنَا لِلْبَقَاءِ، مَا خَلَقْنَا لِلْفَنَاءِ<sup>(148)</sup>)، برای فنا و نیستی آفریده نشده ایم، برای بقا و ماندن آفریده شده ایم. خوب است انسان ذره ای درست فکر کند، قدری درست بیندیشد، کارهایی که انجام می دهد، درست انجام بدهد. چیزی که می کارد، دانه و بذری که کشت می کند، مواظب باشد دانه و بذری باشد که حاصل خوب و نتیجه موافق با طبع و میلش از آن بگیرد. (الدنیا مزرعة الآخرة<sup>(149)</sup>). اینها برای تربیت انسان مطالبی اصولی است، فوق العاده مؤثر است و بر رشد و نمو انسان عجیب تأثیر می گذارد.

### لطف پروردگار در انتخاب انسان

ای کاش زندگی همین بود و انسان به کلی نابود می شد، معدوم صرف می شد. یا ای کاش مثلاً انسان، یک نوع حیوانی بود، زندگی حیوانی می کرد و می خورد، می آشامید و می گذشت و تمام می شد. شاخه اش از این درخت وجود به طور کلی قطع می شد و نابود می شد. خوب است انسان این طور بگوید؟ نه، مسئله بسیار مهم است. پروردگار جهان بسیار لطف و عنایت کرده که به ما نعمت هستی داده و به ما وجود داده و ما را حیوان خلق نکرده و ما را گیاه خلق نکرده و ما را درنده نیافریده، ما را انسان آفریده، آدمیزاد آفریده با این لیاقت و استعداد و قابلیت که به ما داده و اگر این وجود انسانی، به وجود

انسانی واقعی ساخته شود، آن قدر لذت دارد، کیف دارد، آن قدر انسان برخوردار می شود که هر چه بگوییم، نمی توانیم آن طور که هست مطلب را درک کنیم. شما ببینید یک انسان در همین زندگی که سراسر ناملایمات، حوادث سخت و ناگوار است، در عین حال اگر ذره ای زندگی آدم روبه راه بشود و به گونه ای که دلش می خواهد و هوایش اقتضا می کند، اوضاع با او موافقت کند و به آنچه می خواهد تا حدودی برسد، چقدر از زندگی لذت می برد! چقدر کیف می کند! این چنین آدمی امکان دارد بگوید ای کاش من نمی بودم یا ای کاش من حیوان بودم؟ گیاه بودم؟! نه، از زندگی حظ می برد، کیف می کند و لذت می برد. حالا اگر انسانی از لحاظ معنا و حقیقت، انسان باشد کیف ها دارد، لذت ها می برد. خداوند نعمت هستی، نعمت وجود داده، مشاعر و حواس داده، یک نگاه می کنید، یک دنیا از یک نگاه کردن لذت می برید، یک دنیا کیف می کنید. یک صدایی را می شنوید، استماع می کنید، آن قدر لذت می برید، غذای مطبوعی تناول می کنید، لذت می برید، خوششان می آید، نشاطی برایتان پیدا می شود. اینها خوب است، نعمت های خداست و بهتر این است که انسان این نعمت های الهی، این لذت ها، این برخورداری ها را طوری درست و تربیت کند که این لذت، برخورداری، کیف نشاط و شادابی ادامه پیدا کند و منتهی شود به لذت، کیف، نشاط و شادابی قوی تر و نیرومندتری. اگر اینجا پشت سر لذت و خوشی گاهی الم و درد و ناراحتی است، اما بهتر است لذت را طوری ببرد که در پشت آن به هیچ وجه درد، و رنج و ناراحتی نداشته باشد. چه کنیم که ذره ای درک کنیم؟ به راستی چه کنیم؟ دست به دامن که شویم که این حالت را در ما به وجود بیاورد که ما این چیزها را بفهمیم و شعورمان به این چیزها برسد و درست این حقایق را درک کنیم. نمی دانم چه باید کرد و کجا باید رفت و دست



به دامن چه کسی باید شد؟ ولی مطلب، به خدا قسم، غیر از این نیست. حقیقت مطلب، همین طور است، واقعیت است. منتها چطور است که ما صرفاً آن را می‌گوییم، اما به عمق وجدان مان این حقایق را لمس نکرده ایم و نمی‌کنیم. بگویید چه شده و چه عملی انجام دادیم؟ مشی مان چه مشی ای است که این توفیقات از ما سلب شده؟ معارف و حقایق را نمی‌توانیم آن طور که هست درک کنیم و لمس کنیم، نمی‌توانیم. بوده اند اشخاصی که ورای این لذایذ مادی، لذت‌های معنوی داشتند. گاه و بیگاه ممکن است انسان آن لذت معنوی را حس بکند، ولی با یک بی‌خبری، با یک غفلتی به سرعت از کنارش می‌گذرد. درست در اطرافش فکر نمی‌کند. گاهی انسان شوق دارد مطلب مجهولی را بیابد، دانش مخصوصی را بیاموزد، مسئله مشکلی برایش حل شود، کاوش می‌کند، زحمتی می‌کشد، آن مسئله مشکل و مطلب مجهول برایش روشن می‌شود. مسئله برایش آشکار می‌شود، کیف می‌کنید، لذت می‌برد. اما این لذت و کیف زود گذر است، این را غفلت ماست که زود از آن می‌گذریم، توجهی به آن نمی‌کنیم، اما اگر توجه کنیم، می‌گوییم: این موضوع که یک مطلب معنوی است، این، نه خوردن بود، نه آشامیدن، نه چهره زیبایی بود، نه صدای زیر و بم دار و آهنگ دار خوبی بود که من لذت ببرم. نه، این مطلب مربوط به فکر من، جان من و نفس و دل من بود. چقدر مرا با نشاط کرد، شاداب شدم، اینها کیف دارد، از اینجا دنبالش را که بگیریم، معلوم می‌شود این طور چیزها هم یک لذایذی دارد، معنویات هم یک کیفی دارد، اینها هم یک طور شادابی دارد، دنبالش را بگیریم.

## توجه به لذت های معنوی

لذت های معنوی گاه و بیگاه برای انسان حاصل می شود. اما انسان نسبت به لذت های معنوی، بی تفاوت است. سهل انگاری است، دقت نمی کند، زود از کنارش می گذرد، دنبال لذت های دیگر می رود حقیقت این است. انسان خیلی دعا می کند، مناجات با خدا خیلی دارد، عبادت هم می کند. ولی، اکثراً با غفلت، بدون توجه بدون حضور قلب انجام می شود. ولی گاهی در لحظاتی ممکن است انسان در حالتی واقع بشود، در یک نشاطی عالمی، خیلی با لذت و خیلی پر کیف و با نشاط. اما، آن لحظه ای بیش نیست و می گذرد، انسان به آن توجهی نمی کند. انسان توجه کند که همان لحظه های کم که در نشاط و شادابی معنوی است و کیف و لذت های معنوی می برد، آن لحظات را افزایش دهد، یک لحظه را چند لحظه و چند لحظه را بیشترش کند. ساعت ها، روزها و شب ها، هفته ها و ماه ها و سال ها، پس هست. نمی شود منکر لذت های معنوی شد. لذت معنوی چیست؟ آیا لذت، همین لذت های جسمانی و مادی است؟ نه، این شکلی نیست. واقعا اگر توجه کنی، خودت حس کنی، وجودت لذت معنوی را درک می کند. منتها، در یک لحظه هایی زود گذر، خودت هم بی خبر از آن می گذاری. دنبال آن نمی گیری که این لذت های معنوی را ادامه بدهی و برایت ادامه پیدا کند. اینها هست، ولی باید به دنبالش رفت و خواست تا ادامه پیدا کند و لحظه ای و گاهی نباشد و بگذرد و برود و انسان بی نتیجه بماند.

## عوامل سلب لذت های معنوی

منتها چیزهایی هست که لذت معنوی را از انسان سلب می کند. یک عامل خیلی نیرومند و قوی است که ایجاب می کند انسان از لذت معنوی محروم بماند. روایتش هم بارها بیان شده: (ما من شیء افسد للقلب من الخطیئة<sup>(150)</sup>)،

چیزی و عاملی برای فساد دل و سیاه کردن دل از گناه قوی تر نیست. گناه دل آرام را فاسد می کند. لذت معنوی مربوط به دل است. دل انسان است که لذت معنوی را احساس می کند و درک می کند و از آن کیف می برد و گناه، دل را فاسد می کند، دل را مریض می کند. قهراً، وقتی کام دل مریض شد، شیرینی را تلخی احساس می کند. آدم مریض گاهی طوری است که یک غذای شیرینی را می گوید به دهانم تلخ مزه است. در حقیقت این غذا شیرین و خیلی مطبوع است، ولی می گوید این غذا در دهانم تلخ است، نمی توانم بخورم. وقتی دل انسان مریض و فاسد شد، آن مناجات با خدا و عبادت با او و لذت دیگر معنوی به کام جان انسان شیرین نمی آید، تلخ است. آدم منزجر و ناراحت است. وقتی هم به نماز ایستاد، تمام همتش این است که این نمازش زود تمام بشود: **(السلام علیکم و رحمة الله و برکاته)** به مسجد که رفت، تمام همتش این است که کی بشود این نماز تمام شود و از مسجد بیرون برود. در مجلس دعا و ذکر که نشست، تمام همتش این است که مجلس دعا و ذکر زود تمام بشود و خلاص بشود. لذت که می برد، بلکه ناراحت و متألم هم می شود و در احادیث قدسی و غیر قدسی هم هست که در نتیجه گناه و بعضی کارها، پروردگار جهان فرموده: من لذت مناجات با خودم را از دل هایشان می گیرم که دیگر در مناجات با من لذت نبرند و کیف نکند <sup>(151)</sup>. و لذا حال و حوصله مان نمی رسد عبادت کنیم، ذکر خدا کنیم، دعا و قرآن بخوانیم و از این قییل، و به دنبال کارهایی برویم که بر جان و انسانیت مان اثر داشته باشد و اگر فعالیت و کوششی هم داریم، هدف ها هدف های دیگری است، هدف ها معنوی نیست. اکثراً کوشش و تقلاست، اما برای پست و مقام، برای سر و سامان دادن به زندگی مادی، برای رسیدن پول، زندگی مرفقه و بهتر و لذا خیلی کارها برایمان

دشوار است. مخصوصاً کارهایی که بنا بشود خرج داشته باشد، کارهایی که یک مقداری مئونه داشته باشد، آن کارها برایمان سخت و دشوار است. خدا، ان شاء الله، همه را از خواب غفلت بیدار کند و به ما توفیق بدهد.

### جهان پاداش

پس این جهان با جهان دیگر مربوط است و خیلی ارتباطش قوی و محکم است. ما را از این جهان به جهانی دیگر انتقال می دهند و آن جهان، جهان پاداش است و جهان جزای عمل است، که هر چه انسان اینجا عمل کرده و انجام داده آنجا به نتیجه اش می رسد. (فانذرتکم ناراً تلظی.) اینها مربوط است به آن جهان دیگر. اما خدا اینجا فرموده: (فانذرتکم ناراً تلظی.) خدایا به مقام بزرگ قرآن مجید، به مقام محمد و آل محمد تو را قسم می دهیم ما از قبیل این اشخاص نباشیم که فردای قیامت به ما خطاب کنند مگر به شما نگفتند؟ مگر در مورد آتشی که زبانه می کشد برایتان شرح ندادند؟ نگفتند که چنین آتشی هست؟ آن وقت ما با یک حسرتی بگوییم که چرا، به ما گفتند. اما، (غلبت علينا شقوتنا و كنا قوماً ضالین<sup>(152)</sup>). این طوری نباشد. (فانذرتکم ناراً تلظی.) انذارتان کردم، بیمتان دادم. بیمتان می دهم به شما می گویم چشم و گوشتان را باز کنید، آتشی است که زبانه می کشد، و اختیار با خودت است. (لا یصلیها الا الاشقی، الذی کذب و تولى.) آدم شقی، آدم بدبخت، آدمی که به اختیار خود دعوت حق را تکذیب می کند و از اطاعت پروردگار جان روبر می گرداند آن است که داخل این آتش می شود و او را به دوزخ می برند، (و سیجنیها الاتقی)، تحقیقاً آدم های با تقوا دور داشته می شوند از آتش. (ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون<sup>(153)</sup>). آنهایی که کار خوب کردند، آدم های خوبی بودند، اینها از آتش دور داشته می شوند، (و

سَيَجْنِبُهَا الْاِتْقَى الَّذِي يُوْتِي مَا لَه يَتْرَكِي،) آن کس که مال خود را برای تطهیر خود، تزکیه و پاک کردن خود می دهد. خدا ان شاء الله روحیه ای بدهد که انسان انفاق بکند. چون انفاق کرد کار دشواری است. پول و مال، خانه زندگی، لباس و ماشین است، ساده نیست، دشوار است. آدم خودش در زندگی نیاز داشته باشد، هر چه بیشتر مال داشته باشد، رفاه و آسایش اش زیادتر شود، اما این مال را انفاق کند و منظوری جز خدا نداشته باشد.

همان طور که آیه می گوید: (يُوْتِي مَالَه يَتْرَكِي وَ مَا لِاحِدٍ عِنْدَه مِنْ نِعْمَةٍ تَجْزِي) یعنی شخصی که انفاق می کند و در این آیات مورد بحث است، شخصی است که هیچ کس نسبت به او و نزد او یدی ندارد، نعمتی ندارد که به دلیل مکافات آن نعمت و احسانی که به او کرده این کار را می کند و این انفاق را می کند. نه، این طور نیست. گاهی انسان مثلاً کاسه آشی را برای کسی می برد. می گوید: فلان روز، او یک کاسه کاسه حلوا برای ما آورده بود، حالا ما این آش را برایش می بریم. یا کمکی به کسی می کند و از او می پرسند: حالا چطور که شما ایشان را انتخاب کردید؟ می گوید بله ایشان خیلی شخص مؤدبی است، هر وقت در کوچه با هم مواجه می شویم، ایشان تعظیم می کند، سلام گرمی می دهد، خیلی خرم و شاد است. چرا به فلانی کمک نمی کنی؟ چون خلق خوشی ندارد، با هم که مواجه می شویم، اخم کرده، تعظیم نمی کند، کرنش نمی کند، سلام گرم هم نمی کند. ولی اینجا آن فرد امثال این حساب ها را نداشته است. اصلاً این حرف ها نیست. اتفاقاً در زندگی ابداً به من هم خوبی نکرده، گاهی نشده که با همدیگر مواجه بشویم، سلام گرمی هم بکند. نه، ولی من صرفاً برای رضای خدا از او دستگیری کردم و به او کمک کردم، او را یاری دادم.

(الا ابتغاء وجه ربه الاعلی.) این را نوع مفسران می گویند استثنای منقطع است، یعنی لکن (ابتغاء وجه ربه الاعلی.) پس وقتی که این انفاقش بای مکافات و پاداش دادن نیست برای چه چیزی است؟ برای طلب کردن و خواستن وجه پروردگارش که برتر و اعلی است. یعنی صرفاً برای رضای اوست و برای تقرب به او. هیچ انگیزه دیگری در این انفاقش، در دستگیری و کمکش، جز رضای خدا جز جهت خدایی نیست. آیا برای چنین شخصی در این زندگی، در این دنیا و محیط، نباید آیه نازل شود؟ نباید سوره برایش بیاید؟ خدای رؤوف، خدای مهربان که می خواهد دیگران هم تشویق بشوند، راهنمایی شوند این کار را بکنند، وارد این راه و معرکه و میدان شوند، چرا سوره نازل نکند؟ کار بزرگی کرده، درست است که به توفیق و عنایت اوست، اما خواستن فرد هم شرط است. باید بخواهد و خود را در معرض قرار بدهد، تا لطف و عنایت او دستش را بگیرد و او را گام به گام به جلو ببرد. آدمیزاد با این خواسته ها، هوی و هوش ها، حرص و بخل، با این چیزهایی که در این زندگی دارد با این سرو صدا با آن زرق و برق ها، در عین حال این گونه که آیه می گوید از دیگران دستگیری کند، به دیگران کمک کند، این شکل حب دنیا را از دلش بیرون کرده باشد و برای خدا این کارها را انجام دهد، خیلی هم ارزشمند است.

آخر آیه جمله ای است، (الا ابتغاء وجه ربه الاعلی و لسوف یرضی.) این خیلی مهم است نمی دانم چطور بیانش کنم. حالا که این بنده پارسا و با تقوا این کار را کرده برای رضای خدا، (و لسوف یرضی.) لام ظاهراً لام جواب قسم است که قسم آن محذوف است. یعنی به عزت و جلال و جبروت پروردگار جهان، البته حتماً این بنده خشنود و راضی می شود. در برابر، مواجهه با چه چیزی می شود و چه می بیند، چه به وی می دهند که راضی شود؟ انسان به چه

چیزی راضی و قانع می شود تا چه به آدم بدهند که آدم بگوید بس است، حالا دیگر راضی و قانع شدم. من نمی دانم به این آدم چه می دهند و پروردگار جهان با این آدم تقی و اتقا چه می کند که می گوید: (و لسوف یرضی) چقدر لطیف! عین قریب، بدون تردید، مسلماً، خشنود می شوی؛ که شرحش را بعداً عرض می کنیم.

## جلسه شانزدهم: انجام عمل تنها برای رضای خدا

تاکید مجدد بر شأن نزول سوره

خشنودی انفاق کننده

انفاق تنها برای رضای خدا

تذکر به خود

جمال ظاهری، پرتوی از جمال مطلق است

انفاق در آیات قرآن

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحيم \* ان علينا للهدی (12) و ان لنا للاخرة و الاولى  
(13) فانذرتکم ناراً تلظى (14) لا یصلیها الا الاشقی (15) الذی کذب و تولى  
(16) و سیجنبها الاتقی (17) الذی یؤتی ماله یتزکی (18) و ما لا حد عنده من  
نعمة تجزی (19) الا ابتغاء وجه ربه الاعلی (20) و لسوف یرضی (21))

تاکید مجدد بر شأن نزول سوره

انفاق کردن صد در صد در راه خدا و برای خدا و برای رضا و خشنودی او  
مهم است. گرچه از نظر ظاهر، انفاق یک چیز سطحی و کار ساده ای باشد، یا  
خیلی جزئی و کم به نظر بیاید، ولی چون از نظر معنا و حقیقت بزرگ است، این  
سوره یا آیاتی از این سوره در مورد انفاقی جزئی، و با این همه اهمیت و تاکید  
نازل شده است که بیان کردم. از آغاز نزول این سوره تا هنگامی که روی این  
سیاره خاکی انسانی زندگی کند، این سوره مورد قرائت و تلاوت و بحث و  
گفتگوست و از درس های فوق العاده بزرگ و عالیش استفاده کرده اند و می  
کنند، و خدا می داند که مردم از خواندن این سوره و تأمل و تدبر در معانی این  
سوره چه نتیجه های خواهند گرفت. این که سبب نزول این سوره از جانب



پروردگار جهان، از مبدأ اعلیٰ به وسیله جبرئیل امین به رسول اکرم ﷺ که رحمت للعالمین است، چه بوده، به مقتضای روایات بیان شد. یک دانه درخت خرما خریدن و آن را در راه خدا دادن و انفاق کردن، این همه سرو صدا راه انداخته، سوره نازل شده، سوره لیل با این مطالب فوق العاده بلند و عالی با این حقایق بزرگ، چرا؟ چه چیز، این عمل کوچک و این کار به ظاهر خرد را تا این اندازه عظمت داده که خدای بزرگ این گونه به این عمل عنایت و توجه کرده است، مردم در دنیا خیلی چیزها می‌خرند و انفاق می‌کنند، به مراتب صدها، هزارها برابر بیش از این عملی که این شخص انجام داده، یک درخت خرما، آن هم در مدینه منوره که درخت خرما یک چیز چندان مطلوب و خیلی چنگ به دل زدن و خیلی چشمگیر نیست. اگر در مدینه آن روز مثلاً درخت پرتقال یا درخت سیب بسیار عالی یا درخت گلابی بود که خیلی مورد علاقه باشد و بسیار چشمگیر، باز قابل توجه بود، نه یک درخت خرما که در مدینه عالی ترین درخت و میوه اش هم که خرماست، برای همه در دسترس است و همه توده های مردم از آن برخوردار می‌شدند، چه شد که این عمل تا این اندازه اهمیت پیدا کرد. فکرش را بکنید، شوخی نیست! چهارده قرن است، مسلمانان جهان سوره لیل را قرائت می‌کنند، می‌خوانند هزارها تفسیر برایش نوشته شده، با چه شرح ها، بحث ها، چه طول و تفصیلی. اشخاصی که می‌خواهند خود را واقعاً تربیت کنند، بسازند، این قدر این سوره را تلاوت کردند و در معانی اش تأمل کردند و اندیشیدند و با ریاضت ها و مجاهدت هایی، خواسته اند خود را با حقایق این سوره وفق بدهند و خود را مصداقی از مصداق آیات کلی این سوره قرار بدهند.

چه عاملی تا این حد به مطلب اهمیت بخشیده؟ خود سوره بیان می کند. می گوید: شخصی که این انفاق را کرد، بدون هیچ گونه چشم داشتی این کار را کرد. چون کسی نزد او یدی نداشت، کسی برای او کاری انجام نداده بود که وی بخواهد به پاداش احسان آن طرف و به پاداش کار او این درخت خرما را داده باشد. ابدأ، روی این حساب ها نبود، ابدأ. (و ما لاحد عنده من نعمة تحزی.) این از این جهت، جهت دیگر (الا ابتغاء وجه ربه الاعلی.) این شخص، منظوری و هدفی جز خواستن رضای خدا و پروردگار اعلایش نداشت. برای خدا و رضای او این کار را کرد. این موضوع کوچک و عمل به ظاهر ناچیز این همه اهمیت دارد. اگر میلیون ها برابر این کار از کسی صادر شده بود، ولی بر این اساس نبود، ذره ای سر و صدا در عالم حقیقت پیدا نمی کرد. یک کلمه آیات قرآن، از رب اعلی در موردش نازل نمی شد، ابدأ. این کار کوچک چون برای خدا انجام شد، این گونه اهمیت پیدا کرد.

### خشنودی انفاق کننده

آخرین آیه: (ولسوف یرضی)، و بدون شک، عن قریب، این شخصی که این انفاق را کرده، خشنود می شود. یرضی، راضی می شود. این دیگر خیلی مهم است. پروردگار جهان با این شخص متقی چه خواهد کرد و با او چه می کند، چه چیز به او می دهد در عوض این کار او، یرضی، انسانی راضی شود، به تمام معنا خشنود و قانع بشود. یعنی به حدی برسد که دیگر برایش بس باشد، در درون و در حقیقت خود درک کند که بس است. به معنی واقعی اشباع بشود و، (ولسوف یرضی.) به خدا سوگند، به عزت او قسم، این لام همان گونه که قبلاً بیان شد، لام جواب قسم است. به عزت خدا قسم، به جلال و جبروت او سوگند که این بنده خدا به زودی راضی و خشنود می شود. من دیگر نمی دانم که

خداوند با این بنده چه می کند و چه به او می دهد که به او به این شکل خوشحال می شود، راضی مطلق، خشنود مطلق. یعنی به حدی می رسد که دیگر او را بس است، در تمام ابعاد، یعنی دیگر هیچ گونه خواهش و خواسته و تمنایی برای او نمی ماند که در نتیجه ماندن آن تمنا و در اثر ماندن آن خواهش و نرسیدن به آن خواهش و خواسته و آرزو، او راضی نباشد. به تمام، به آنچه می خواهد و آرزو و تمنا دارد می رسد، لذا مطلقاً راضی است. چه کرده؟ یک درخت خرما در راه خدا انفاق کرده است.

### انفاق تنها برای رضای خدا

کاری را که انسان برای خدا و رضا و خشنودی او به جا بیاورد تا این اندازه مورد توجه و عنایت اوست، واقعاً چرا انسان این گونه کار نکند؟ چرا برای این و آن کار کند؟ چرا برای پست و مقام، برای دنیا کار کند؟

روایتی است از وجود مقدس امام یازدهم، قسمتی از آن را بیان می کنم. امام یازدهم، والد بزرگوار امام زمان عجل الله فرجه الشریف، فرمود: اگر من جهان را لقمه ای کنم و در دهان یک بنده ای نهم که خالصانه برای خدا کار می کند، (لرایت انی فی حقّه مقصر<sup>(154)</sup>)، البته من در این کاری که با این بنده خدا کردم، خود را مقصر می بینم، یعنی کوتاه آمدم، حقش را ادا نکردم. این از باب مثال است، برای نزدیک کردن مطلب به ذهن ماست. یعنی یک عمل کوچک برای خدا، آنقدر ارزشمند و بزرگ است که جهان را اگر یک لقمه کنی و در دهان این شخص بگذاری، کوتاه آمده ای و حق این شخص را ادا نکرده ای. انسان باید کاری کند که به این حساب گذاشته شود و این گونه ارزشمند گردد. اگر برای پول کاری انجام دهد، فرضاً برای یک میلیون تومان یا دو میلیون تومان، یا یک میلیارد دلار، ارزش دارد؟ خوب است؟ نهایت پست همتی و

خیلی چشم تنگی و فرو مایگی است. گاهی انسان نمی تواند به این شکل کار کند، این یک حرفی است. اما یک وقت نه، می شود انسان ذره ای پیش از انجام کار بیندیشد و آن وقت بعد از اندیشیدن و فکر کردن درست، کار انجام دهد در چند لحظه، عملی از نظر صورت ناچیز انجام بدهد، اما از نظر معنا این قدر اهمیت پیدا کند و بزرگ بشود.

### تذکر به خود

لطف و عنایت خدا را بشناس. ولی نعمت بودن او را بشناس. احساس او را بشناس. در تمام شئون زندگی، چشمداشتی را که به او داری حساب کن، در کارهایت می خواهی چه کسی به تو کمک کند؟ می خواهی چه کسی تو را مورد لطف قرار بدهد؟ دست تو را بگیرد؟ تو را سالم از مشکلات و حوادث عبور دهد؟ گره از کارت بگشاید؟ تو را به خدا، جز از خدا می خواهی؟ جز خدا کسی نمی تواند؟ باید خوب فکر کرد. آنچه داشتی و آنچه الان داری از که داری؟ از کجا به تو رسیده و چه کسی به تو داده؟ در مورد امید و آرزوهای آینده ات و آنچه در آینده می خواهی، امیدت به کیست؟ از که می خواهی در آتیه تو را نگه دارد؟ حفظ کند، توفیق بدهد، روسفید کند، رستگار کند؟ از چه کسی می خواهی جز خدا؟ پس انسان روی چه ملاکی بخواهد عملی را که انجام می دهد این و آن بدانند، او را بستایند، از او تعریف کنند، یا مزد از این و آن بخواهد، چرا؟ این غلط است، والله، کمال جهالت و نادانی است. مگر دیگران چه کاره اند؟ مگر آنان نیرویشان از تو بیشتر است، از تو بی نیازترند؟ آنها هم مثل تو گدایند، فقیرند، ضعیف اند، آنها هم مثل تو از طرف خدا مدد می شوند، دستگیرشان خداست. آنها هم آنچه دارند و داشته اند و خواهند داشت از اوست. باید کار را برای او کرد.

جمال ظاهری پرتوی از جمال مطلق است

امور معنوی و جمال و کمال معنوی نیز برای اوست. مگر جمال و کمال معنوی هر کجا هست جز این است که پرتوی از تجلی جمال و کمال اوست؟ نه، والله. هر کمالی، هر جمالی در این جهان مشاهده می شود، اگر به دیده حقیقت بنگری، می بینی پرتوی از جلوه جمال و کمال مطلق اوست. البته گاهی ممکن است آن طور که شاعر گفته انسان این شکلی باشد:

هر جمیلی که بدیدیم، بدو یار شدیم      هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم  
کبریای حرم حسن تو چون روی نمود      چار تکبیر زدیم، از همه بیزار شدیم  
اگر انسان در مراحل اولیه درست نتوانست بیندیشد، فکر کند حقیقت مطلب را بیابد، یا ممکن است طفل و کودک باشد، عقلش نرسد و دنبال هر جمالی و جمیلی رفته، گرفتار شده، پایبند شده باشد، اما موقعی که پس از تأمل و تدبیر، کبریای حرم حسن او و جمال و کمال مطلق او برای انسان تجلی کرد و انسان دانست که هر جمال و کمالی، پرتوی از جمال و کمال اوست، دیگر باید بر همه چهار تکبیر بزند. چهار تکبیر بر همه زدن، یک مثل است. می گویند این مصراع اخیر که می گوید چار تکبیر زدم، از همه بیزار شدم، اشاره به نماز میت دارد. چون در بین اهل سنت چهار تکبیر می گویند و از زمان قدیم چون اکثریت با آنها بوده، در بلاد، آن جور نماز میت می خواندند. چهار تکبیر زدن یعنی جهان و همه جمال و کمال جهان را مرده بدان، و چهار تکبیر برایش بگو. تمام توجهت به جمال، کمال و لطف و عنایت او باشد. پس عمل گرچه از نظر ظاهر، حرکت و تلاش کوچک است و چیزی به نظر نمی آید، اما همین عمل چون برای خداست، بزرگ است و عظیم. روایتی در کتاب اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، باب طاعت و تقوی از امیر المومنین علیه السلام نقل شده که فرمود: (لا یقل عمل

مع التقوی و کیف یقل ما یتقبل<sup>(155)</sup>). البته همین روایت را علامه مجلسی اعلی الله مقامه الشریف در بحار آورده، البته با سندی دیگر و اندکی تفاوت در بیان، و آن هم از امیر المومنین است<sup>(156)</sup>. فرمود: عمل تقوا، کم به شمار نمی آید گرچه از نظر ظاهر کم باشد. چون با تقواست، کم به شمار نمی آید، زیاد و بزرگ است. بعد دلیلش را می آورد: (و کیف یقل ما یتقبل.) چگونه می شود چیزی پذیرفته می شود، کم و کوچک شمرد؟ همین عمل کوچک مورد قبول اوست و می پذیرد و قبول می کند و همین عمل کوچک را او سپاسگزاری می کند. خداوند عمل کم ولی با تقوا را شکر می کند و سپاس می گوید و آن را مدح و ثنا می گوید.

### انفاق در آیات قرآن

آیاتی در قرآن مجید درباره انفاق هست، مخصوصاً آیاتی در اواخر سوره بقره. خداوند انفاق را کار بزرگی بیان فرموده، ولی آنچه مهم است نکته ای است که در این آیات ذکر شده و آمده است. به آن باید عنایت داشت و در مورد انفاق آن نکته خاص باید مورد نظر باشد و انفاق را بر آن نکته و اساس انجام داد. این آیات خیلی آموزنده است، البته اگر انسان بخواهد چیز بیاموزد و از زندگی برخوردار شود و به حقیقت زندگی کند به طوری که عور، دست خالی، گدا، فقیر و بی چیز از دنیا نرود. کوچک، ناچیز، یک حیوان، یک درنده، از دنیا نرود و انسانی پر ارزش از دنیا برود. بارها بیان کرده ام، خوب است انسان در زندگی طوری زندگی کند که هر کاری می کند، طوری انجام دهد که آن عمل در ذات او اثر بگذارد. تلاش و تقلا، جان کندن، زحمت و دوندگی به شکلی انجام شود که حقیقت انسان را بزرگ کند، به حقیقت انسان، ارزش بدهد، به جان انسان سعه و گستردگی و عظمت بدهد. ببینید، تلاش و تقلا اگر برای دنیا

باشد، حالا هر چه هم دنیا موقعیتش بزرگ باشد، آدم وقتی از این جهان می رود، همه چیز تمام می شود. آن وقت ذات انسان، حقیقت انسان، یک چیز خرد کوچک ناچیز بی هیچ چیز، عور. نه کمالی دارد، نه جمالی دارد، نه چیزی دارد، هیچ چیز. این همه زحمت کشیده، هفتاد سال، هشتاد سال، نود سال، آن قدر دویده، پول جمع کرده، این طرف و آن طرف چیزی داشته، هیچ است. همه می ماند و این فرد عور و لخت و عاری می رود. هیچ چیز ندارد. پس چگونه انسان باید کار کند؟ انسان باید به گونه ای کار کند که آثار و نتایج کارش با ذاتش آمیخته شود، جزو حقیقت و ذات او شود که ذات رشد پیدا کند، حقیقت، نمو پیدا کند، حقیقت، بزرگ شود. این نهایت رستگاری است و هنگامی ممکن است کار با حقیقت، ربط داشته باشد که با خدا ربط داشته باشد. والا به شکلی دیگر امکان ندارد موجب رشد ذات و بزرگی حقیقت شود، نمی شود. فقط در رابطه با خداست که چنین می شود. باید کار را برای خدا انجام داد. خوب است آدم در مورد اینها درست فکر کند. البته این آیات را هم خیلی شنیده اید و می شنوید و معروف هم هست: (مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله<sup>(157)</sup>)، نمونه کسانی که انفاق کنند مالشان را در راه خدا، ببینید انفاق مطلق نیست، می گوید: انفاق کنند در راه خدا قهراً انفاق در راه خدا، هنگامی محقق می شود که برای او باشد، برای رضای او. ولی کسی بدون قصد الهی، رضای او، هیچ توجهی هم به او ندارد، پولی را خرج می کند، فرضاً مدرسه ای می سازد، راهی را اصلاح می کند، پلی را می سازد، هر چند به نظر می آید فی سبیل الله است، اما در حقیقت، فی سبیل الله نیست. برای این که منظور چیز دیگری بوده، پس هنگامی این فی سبیل الله محقق می شود که قصد و انگیزه ای جز راه خدا نداشته باشد. این می شود فی سبیل الله به معنی واقعی. انسان گول نخورد! پل ساختی، بیمارستان

ساختی، راه اصلاح کردی، انگیزه ساختن این بیمارستان در دل تو چه بود؟ باید خدا باشد تا به حقیقت انفاق شود، انفاق فی سبیل الله. آن وقت، این کار، (کمثل حبة انبتت سبع سنابل، فی کل سنبله مائة حبة)، مثل دانه ای است که هفت تا سنبله بیرون بدهد و در هر سنبله صد دانه، یعنی یک دانه گندم هفتصد دانه گندم می شود. یک درهم داده، از پیش خدا هفتصد درهم به او عوض داده می شود. همین مقدار؟ نه، (و الله یضاعف لمن یشاء) این یضاعف یک کلمه مطلق است. هفتصد تا پایین ترین آن است. یضاعف هزار برابر، یضاعف یک میلیون برابر، یضاعف کاتریلیون برابر، یضاعف کاتریلیون کاتریلیون برابر، (یضاعف لمن یشاء)، برای هر که بخواهد. (و الله واسع علیم) نگوئید این همه چیز از کجا می آید. خدا وسیع است، خزنه اش وسعت دارد، بی نهایت است، محدود به حدی نیست، حد ندارد؛ و داناست. به نیات اشخاص کاملاً آگاه است. چون نیت باطن برای رضای خدا هم در اشخاص فرق می کند. عرفان، شناسایی، قوت ایمان، قوت یقین، قوت اطمینان نفس، در این کارها فرق می کند. خدا داناست، یکی را هفتصد برابر، یکی را هزار برابر، یکی را یک میلیون برابر، یکی را کاتریلیون برابر و بیشتر می کند، (و الله واسع علیم).

(الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی، لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون<sup>(158)</sup>). این دیگر عجیب تر است. کسانی که اموال شان را در راه خدا انفاق می کنند، به همان معنا که بیان شد، (ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی)، انفاق هم که کردند منت به طرف نمی گذارند، و او را اذیت هم نمی کنند، هیچ نوع از انواع اذیت را، چون اذیت هم انواع و اقسامی دارد، (لهم اجرهم عند ربهم)، پاداش اینها پیش خداست، پیش رب شان است و دیگر خدا می داند چه چیز است. دیگر چیزی نیست که



به قلم یا زبان بیاید و بشود بیان کرد، (و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون،) ترسی هم دیگر برای آنها نیست. حزن و اندوهی هم برای آتیه ندارند، آدم های مطمئن و آرام، پاداش شان در پیش خداست که به موقع می دهد. آیه دیگر: (و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبتاً من انفسهم<sup>(159)</sup>). هر کدام از این آیات خصوصیات دارد، نگویید تکراری است. هر کدام یک خصوصیات عجیبی دارد. مثلاً در این آیه، کسانی که انفاق می کنند اموال شان را، (ابتغاء مرضات الله،) برای خواستن رضای خدا، اینها یک آدم های بیداری هستند. (و تثبتاً من انفسهم یعنی تمکیناً من انفسهم) اینها انفاق می کنند برای رضای خدا تا کم کم در نفسشان تمکین و تثبیت و طمأنینه و آرامش پیدا شود که دیگر هر وقت می خواهند انفاق کنند با یک طمأنینه نفس و آرامش دلی، انفاق کنند. گاهی ممکن است، انسان انفاق کند، راضی است، با رغبت و برای خدا هم انفاق می کند، ولی در عین حال در عمق دل یک دلهره ای دارد، شاید خیلی هم توجهی به آن نمی کند، ولی یک دلهره و وحشتی دارد که چطور خواهد شد، پاداش اش چقدر خواهد بود؟ نتیجه اش را کجا خواهم گرفت، چه چیز خواهد بود؟ یک دلهره خیلی مرموزی در دلشان می افتد. اما نه، اینها به این نکته هم توجه دارند و (تثبتاً من انفسهم.) اینها می خواهند کم کم نفس های خودشان را تثبیت کنند و تمکین بدهند به این کار، که وقتی انفاق می کنند، ذره ای دلهره، وحشت و دلواپسی نداشته باشند، ابداً، با طمأنینه نفس و آرامش دل انفاق می کنند. آن وقت انفاق این آدم ها مثل یک باغی است که در یک مکان بلندی است، در یک بیابان خیلی خوش آب و هوا که باران های به موقع و فراوان و درشت به آن می رسد. پس بار خود را در هر موقع دو چندان می دهد و اگر باران های درشت هم به آن نرسید، باران های ریز به آن می رسد و قهراً باغی

که در چنین مکانی است بهتر از نور خورشید، از گرمی خورشید، از هوای بهتر، استفاده می کند و شاداب تر است و میوه هایش رو به راه تر و بهتر خواهد بود. آخر آیه هم می فرماید: (و الله بما تعملون بصیر.) ببینید در آیه قبلی فرمود (و الله واسع علیم.) اینجا چون کلمه (تثبیتاً من انفسهم) دارد، می گوید (والله بما تعملون بصیر.) خدا بیناست، می داند که اعماق جان چه می کنیم و چگونه می خواهیم این کار را انجام دهیم. جایی دیگر می فرماید: (و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله<sup>(160)</sup>). مثل آیه مورد بحث ماست: (الا ابتغاء وجه ربه.) اینجا می گویند: (و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله.) انفاق نکنید مگر برای رضای خدا، مگر برای خواستن وجه او، در این موارد به معنای رضا و خشنودی اوست. رضا و خشنودی او را بخواه. پس انسان اگر بخواهد از زندگی اش نتیجه ای بگیرد و خودش را نبازد، دچار خسران و زیان نشود که قرآن می گوید: (الذین خسروا انفسهم<sup>(161)</sup>), آنهایی که خودشان را باختند، اینها چه کسانی هستند؟ اینهایی که در دنیا کار کرده اند، اما برای دنیا، خودشان را باختند، خودشان را ضایع کردند و در زیان قرار دادند. اگر می خواهی چنین نباشی، بکوش و هر چه بکوشی کم کوشیده ای. بکوش تا کارهایت بر اساس رضا و خشنودی او باشد و برای خاطر او و نه برای هیچ چیز دیگری و نه برای هیچ کس دیگری. (و العمل الخالص الذی لا ترید أن یحمدک علیه أحد الا الله<sup>(162)</sup>). عمل خالص و برای خدا، آن عملی است که نمی خواهی احدی جز خدا، تو را بر آن کار بستاند. نمی خواهی هیچ کس تو را بستاید، جز خدا. این عمل خالص است. (العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه أحد الا الله.) انسان می تواند عمل را انجام بدهد، تا یک شخص خوب، درست و حسابی و پر ارزش شود. وقتی هم که از دنیا می رود با کمال اطمینان و آرامش، با رضایت و خشنودی

برود و برای ابد و همیشه در جوار رحمت پروردگار جهان باشد. شرح آیه (و لسوف یرضی) مانند که به یاری پروردگار جهان بعد آن را بیان می کنیم.

## جلسه هفدهم: خشنودی مطلق مؤمن در بهشت

وعده الهی

رهایی از محبت به دنیا

عمل خالص

عمل هر کس مطابق درون اوست

وعده گرانبهای الهی

رضایت مطلق بنده

درجه خواست در بهشت

نتیجه گیری

(اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)

(بسم الله الرحمن الرحيم \* ان علينا للهدی (12) و ان لنا للاخرة و الاولى  
(13) فانذرتکم نار تلظی (14) لا یصلیها الا الاشقی (15) الذی کذب تولى (16)  
و سیجنبها الاتقی (17) الذی یؤتی ماله یتزکی (18) و ما لاحد عنده من نعمه  
تجزی (19) الا ابتغاء وجه ربه الاعلی (20) و لسوف یرضی (21))

وعده الهی

مبانی تربیتی قرآن مجید و همچنین روایات اسلامی، مبانی خیلی دقیق و  
عالی و اصولی است که راه را برای تربیت انسان، راهی مستقیم و کوتاه و آسان  
بیان می کند. خیلی پیچیده نیست، کجی و اعوجاجی ندارد. به حقیقت اگر انسان  
بخواهد خود را تربیت کند با این اصول و مبانی تربیتی، خیلی برایش آسان و  
سهل است. اگر به نظر بعضی از ما این کار دشوار می آید، به این دلیل است که  
نمی خواهیم، و چندان به تربیت و تهذیب و تزکیه خود علاقه نداریم. و گرنه اگر  
کسی به طور جدی بخواهد خود را از هر جهت کامل و از نظر معنا بسیار

درست تربیت کند، این بیانات قرآن مجید خیلی عالی و در عین حال بسیار بسیط و ساده مطلب را برای انسان نقل می کند. قبلاً این مطلب به تفصیل بیان شد که شخصی یک عمل جزئی و انفاقی خیلی ناچیز انجام داد و در نتیجه پروردگار جهان سوره ای در مورد عمل او نازل کرد. انسان اگر بخواهد همچون آن مسلمان در آن زمان عمل کند باید تا می تواند علاقه و محبت به دنیا را از دل خود دور کند که این علاقه و محبت به دنیا منشأ هر انحراف و شقاوت و بدبختی است. خیلی دیگر بحث را طول نمی دهیم. فقط یک روایت در رابطه با مطالب گذشته بیان می کنم. روایت شریفی است و بسیار عالی و جالب، طریق و راه را برای ما بیان می فرماید.

روایت از مولای مان، مولای متقیان امیر المؤمنین علیه السلام است. حضرت فرمود: (طوبی لمن أخلص لله العبادة و الدعاء و لم يشغل قلبه بما تراه عیناه، و لم ينس ذکر الله بما تسمع اذناه، و لم يحزن صدره بما اعطى غيره <sup>(163)</sup>). چند جمله خیلی کوتاه و مختصر و در عین حال پر مغز و پر معنی و عجیب آموزنده برای کسی که بخواهد. این خواستن، موضوع خیلی مهمی است. معروف هم هست، از خیلی زمان های قدیم می گفته اند: خواستن، توانستن است. اگر آدم بخواهد کار برایش آسان می شود. اول فرمود: خوشا آن کس که خالص گرداند برای خدا عبادت و دعای خود را، (طوبی لمن اخلص لله العبادة و الدعاء) سه جمله ای که بعد ذکر شده گر چه به اصطلاح با او عطف شده، ولی در حقیقت دلیل همان مطلبی است که در صدر روایت ذکر شده است که حالا عرض می کنم. (و لم يشغل قلبه بما تراه عیناه،) دل خود را به آنچه چشم هایش می بیند، مشغول نکند. دل خود را از جمال دنیوی دور بدارد. دل خود را از اینها فارغ بدارد و به آن علاقه پیدا نکند. (و لم ينس ذکر الله بما تسمع اذناه،) یاد خدا را با آنچه

با دو گوش می شنود، فراموش نکند. همیشه در زندگی، غوغا و سرو صدا زیاد است و کم و زیاد به گوش انسان هم می خورد. انسان هوشیار و بیدار، انسانی است که این غوغاها و سرو صداها او را از خدا غافل نکند و او را از ذکر خدا به فراموشی نیندازد که مع الاسف بسیاری از ما در این غوغاها، هم خودمان را فراموش می کنیم و هم از خدای مان خیلی سخت غفلت می کنیم. نباید این طور باشد. سر و صداها انسان را از یاد خدا نبرد و غافل نکند. حالا سرو صدا هر نوعی باشد. البته اکثراً سرو صداها باطل و به اصطلاح جار و جنجال ها و حرف ها غلط و بی جا بیشتر انسان را مشغول ی کند و گاهی هم ممکن است سرو صدا به حق باشد و در عین حال انسان به دنبال همان سرو صدا برود و در عمق و واقعیتش دقت نکند و از حقیقتش غافل باشد که این هم باز یک نوع سرو صداست، اگر چه به حق است، ولی در عین حال انسان را مشغول و از واقع و حقیقت مطلب دور می کند. جمله سوم که خیلی مهم است: **(و لم یحزن صدره بما اعطی غیره)** و در سینه، محزون و ناراحت نشود به آنچه به غیر او و جز او داده شده است، از امور دنیوی، در هر شکل و صورتش و یا از امور اخروی. به آنچه خود داری و خدا به تو عطا کرده قانع باش و به دیگری و آنچه در دست اوست نگاه نکن و غمین و محزون نشو، که چرا فلان کس، فلان پول را به جیب زده، حالا به حق یا به نا حق فرقی نمی کند. محزون نشو که فلان پست و مقام را بردند. چرا نصیب من نشد، به من ندادند، فلان خانه و مزرعه از آن فلانی شده. از این امور محزون و ناراحت نشو. **(و لم یحزن صدره بما اعطی غیره)**. این جمله، یک جمله عجیبی است که می خواهد به طور کلی علاقه به دنیا و آنچه را که مربوط به دنیاست از دل انسان بکند و انسان هیچ توجهی به این چیزها نداشته باشد.

## رهایی از محبت به دنیا

این سه جمله، دلیل بر جمله اول است که چگونه می شود انسان در عبادت و دعا و در کارهایش مخلص باشد و برای خدا کار کند. چگونه چنین چیزی ممکن می شود؟ هنگامی که این سه مورد محقق باشد: قلبش مشغول نشود به آنچه می بیند، و فراموش نکند ذکر خدا را به آنچه می شنود، و محزون و غمگین نشود به آنچه در دست دیگران و در اختیار دیگران می بیند. وقتی انسان این گونه شد، محبت به دنیا و علاقه به دنیا از دلش کنده می شود نمی تواند برای هدف دنیایی کار بکند. هر عملی که انجام دهد، هر قدمی که بردارد انگیزه ای جز خدا و رضای خدا نخواهد داشت. در این مورد باید خیلی تلاش کرد. و فکر نکنید مطلبی است که می شود نسبت به آن سهل انگاری کرد و بی تفاوت رد شد.

عمل اگر خالص نباشد، برای خدا نباشد، انسان از آن عمل نتیجه نمی گیرد و بهره ای نمی برد، یعنی بهره واقعی نمی برد. انسان در دنیا ممکن است خیلی کارها انجام دهد، نتیجه و سودی هم بگیرد، اما بهره ای از نظر حقیقی برای انسان ندارد. کار باید برای خدا انجام شود، حرف باید برای خدا گفته شود، قدم باید برای خدا برداشته شود باید برای خدا کار کرد و تا علاقه به دنیا از دل کنده نشود، نمی توان برای خدا کار کرد.

## عمل هر کس مطابق درون اوست

(قل کل يعمل علی شاکلته<sup>(164)</sup>). این هم جمله عجیبی است از قرآن مجید، (قل کل يعمل علی شاکلته)، هر کس عمل می کند بر آن شکل، بر آن صورت و بر آنچه در درون دارد. کسی که حب دنیا دارد و دلش به حب دنیا شکل گرفته، امکان ندارد بتواند برای غیر دنیا کار کند. نمی شود، ممکن نیست. (کل

**يعمل على شاكلته.**) هنگامی می شود برای خدا کار کرد که شکل دل انسان، آن چیزی که دل انسان با آن خو گرفته و جزو طبع دل انسان شده، خدایی باشد. اگر خدایی بود، قهراً اعمال و کارهایی که انجام می دهد، برای خداست. اگر شکل دل، حب جاه باشد، به خدا قسم امکان ندارد در هر قدرتی که باشد به جز انگیزه هوی یک قدم بردارد. چون شاکله این آدم هواست، حب جاه است. امکان ندارد قدمی بردارد که انگیزه و باعث آن جز جاه خواهی و جاه طلبی باشد و برای جاه کار می کند. اگر کسی شاکله اش پول است، امکان ندارد حرفی بزند و قدمی بردارد و فعالیتی بکند، مقامی را اشغال کند که انگیزه اش غیر از پول باشد چنین چیزی نمی شود. **(قل كل يعمل على شاكلته)**، بین دلت با چه شکل و رنگ گرفته، عملت بر آن اساس است و غیر از آن نمی شود. باید در این مورد قدری تأمل و تدبر کرد. حیف است که انسان این عمر عزیز و گرانبها را، این استعداد و لیاقت خدادادی را ضایع کند. در آیه بعد، **(و لسوف یرضی)**، مطلبی بیان می شود و می بینید آدمیزاد چیست و به کجاها می تواند برسد و به چه فوز و رستگاری و سعادت هایی می تواند نائل شود. واقعاً حیف است که انسان خود را ضایع کند و در اثر بی چیزی و در نتیجه گرایش به دنیا و زخارف دنیا و لذایذ مادی و هواها و خواهش های حیوانی خودش را تا حدی پست کند که لیاقتش جز برای اسفل السافلین نباشد. **(ثم رددناه اسفل سافلین<sup>(165)</sup>)**. انسانی که می تواند به اعلی علیین پرواز کند، اعلی علیین که بالاترین و والاترین مقام بلند است، کوتاه همتی کند و کوتاه نظری کند و خودش را با اسفل السافلین متناسب کند.



## وعده گرانبهای الهی

خداوند در پایان این سوره در برابر عملی خرد و ناچیز بوده، ولی بر اساس رضایت و خشنودی او انجام شده، یک وعده ای می دهد که این وعده خیلی عجیب است. ما در قرآن مجید چنین وعده ای نداریم به این عظمت و بزرگی و اهمیت. (و لسوف یرضی). فقط نظیر این وعده پیامبر اکرم ﷺ داده شده است. در سوره بعدی، سوره الضحی، (و لسوف یعطیک ربک فترضی<sup>(166)</sup>)، ای حبیب ما! در آتیه، پروردگار جهان به شکلی و طوری به تو عطا می کند که تو راضی می شوی. این خیلی مهم است. در آیه مورد بحث هم می فرماید: (و لسوف یرضی)، این بنده ما که بر اساس تقوا اعطا کرد و وعده الهی را باور داشت، (و لسوف یرضی)، به عزت خداوند سوگند، البته، مسلماً، او در آتیه یعنی قیامت راضی و خشنود می گردد. این وعده ای است بس بزرگ و بسیار عالی از طرف پروردگار جهان، این وعده ای است از طرف خدا برای این بنده برای رسیدن به تمام آنچه وی می خواهد و خواهش و آرزویش است. اگر یک آرزو، هر چند کوچک، داشته باشد که به آن آرزو نرسد، یک چیزی، هر چند اندک بخواهد که به آن نرسد، این رضایت مطلق نیست. این راضی نیست. پس رضایت در اینجا مطلق است. (و لسوف یرضی)، همان طور که قبلاً بیان شد، انسان نمی داند که پروردگار جهان به این بنده چه می دهد و با این بنده چه می کند که او راضی و خشنود می شود. تمام آنچه در وجودش خواهان است و میل و اشتهایش و خواستش اقتضا می کند، قهراً خدا به او می دهد. این وعده هم مسلماً مال قیامت است و مال دنیا نیست، چون در دنیا نمی شود. نظام دنیا نظامی است که نمی شود با آن، انسان را این طور راضی کرد. این مال بعد است.

مال جهان دیگر است. گذشته از این، اینجا دار امتحان و تکلیف است، آن جهان دار جزا و پاداش.

### رضایت مطلق بنده

برای این که این مطلب خوب روشن شود که پروردگار جهان با بنده خود چه می کند، فکر کردم به چه مراجعه کنم که در نتیجه، این آیه مبارکه تا حدودی روشن شود که خداوند با این بنده چه می کند که خشنود و راضی است و آن هم راضی مطلق! (و لسوف یرضی،) خدا با این آدم چه می کند؟ به فکر افتادم به آیات قرآن مجید رجوع شود و از آیات، این مطلب را استفاده کرد. چند آیه در قرآن مجید آمده است که بیان می کنم. بالاترین وعده هایی که خداوند در قرآن داده، وعده هایی اجمالی است: (وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم<sup>(167)</sup>). (وعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها<sup>(168)</sup>). پروردگار جهان وعده فرمود به مؤمنین و مؤمنات، بهشت هایی را که زیر درخت هایش و جلوی کاخ هایش نهرها جاری است. پروردگار جهان به مؤمنین و مؤمنات آمرزش و مزد و پاداش بزرگ وعده فرموده است. (ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون<sup>(169)</sup>). مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده شده. وعده های قرآن این چنین است. ولی این وعده (و لسوف یرضی،) بی نظیر است، مگر همان وعده ای که به رسول اکرم داده شده. از آیات قرآن مجید استفاده می شود که چگونه این بنده راضی و خشنود می شود. دو سه آیه هم بیشتر نیست. یک آیه این است: (جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشائون<sup>(170)</sup>). این جمله خیلی مهم است پروردگار جهان به گروهی بهشت های عدن و همیشگی می دهد که وارد آن می شوند. (تجری من تحتها الانهار،) تا می فرماید (لهم فیها ما یشائون.)

برای اینان است در این بهشت ها، آنچه می خواهند، آنچه این مؤمن در بهشت بخواهد، آماده است و مهیا، بدون زحمت و بدون دردسر و تقلا و خستگی برایش آماده است. این به خوبی ملاک خشنودی بنده را روشن می کند. (لهم فیها ما یشائون.) این معنا در دنیا محقق نمی شود. چون جهان ماده، جهان مزاحمت است. در جهان مزاحمت، مزاحمت و گرفتاری است. نمی شود انسان به آنچه می خواهد برسد و اینجا اگر راحتی می خواهد باید قناعت داشته باشد، اگر فرد قناعت نداشته باشد، همیشه ناراحت است. راحتی اینجا به قناعت است. و اما آنجا نظام، نظام دیگری است. (لهم فیها ما یشائون) و در جای دیگر در ذیل آیات مربوط به بهشت می فرماید: (لهم فیها ما یشائون خالدین<sup>(171)</sup>)، برای اینان است در بهشت آنچه می خواهند، آن هم برای همیشه. هر چه آرزو کنند و خواهش کنند برایشان مهیاست. در جای دیگر: (لهم ما یشائون عند ربهم ذلک جزاء المحسنین<sup>(172)</sup>). این دیگر یک لطفی دارد که آن دو آیه نداشت. البته در آن دو تا آیه هم این معنا هست، ولی اینجا ذکر شده است: (لهم ما یشائون عند ربهم)، برای اینان است آنچه می خواهند پیش پروردگارشان. این خیلی مهم است، پیش پروردگارشان. این موقعیتی عالی و بزرگ است. از این جهت، این بنده خدا راضی و خشنود است. ابداً، امکان کمبودی تصور نمی شود. امکان ندارد در آنجا یک چیزی بخواهد، بگویند فعلاً نیست. ده دقیقه صبر کنید تا خدا برایتان درست بکند، آب، جوش بیاید مثلاً چیزی را سرخ کنیم، بیاوریم. پنج دقیقه مهلت بدهید، این حرف ها نیست. در جای دیگر می فرماید: (و لکم فیها ما تشتهی انفسکم و لکم فیها ما تدعون<sup>(173)</sup>)، و برای شما آماده است در بهشت آنچه تمنا و آرزو کنید. یک آیه هم در سوره ق است، آنجا هم یک جمله عجیبی دارد: (لهم ما یشائون فیها و لدنیا مزید<sup>(174)</sup>)، برای اینان

است در بهشت آنچه می خواهند، مثل مفاد آن آیات، منتها یک چیز دیگر: (و لدینا مزید.) چیزهای زیادتری از آن چیزهایی که آنان خواهش و تقاضا دارند هم هست. آنها دیگر چیست؟ (ولدینا مزید.) آنچه می خواهید، آرزو می کنید، طبع تان می گیرد، هست، آماده است، در عین حال، (و لدینا مزید.) نزد ما زائد بر آنچه اینان می خواهند هست. در بعضی از روایات است که پروردگار جهان دو ملک خیلی مقرب خود را نزد بنده مؤمنی که در کاخ خود مستقر است می فرستد. حالا با چه تشریفات، این دو ملک باید بیایند. آن وقت این بیان را برای ولی خدا و مؤمن می گویند. عرض می کند: پروردگارا، دیگر چه بالاتر از این که من در آن هستم، هر چه می خواهم هست. خطاب می شود که رضوان و خشنودی و تجلی ما چنین است<sup>(175)</sup>. حالا دیگر به چه صورت است، تجلی چطوری است، مؤمن آنجا چه می بیند و چه تماشا می کند دیگر خودش می داند. (و لسوف یرضی.) این به طور اجمالی لیکن تفصیلش را نمی شود گفت که چیست. آنچه مؤمن در بهشت بخواهد و در خاطرش خطور کند و تقاضا و تمنا کند، برایش هست و این قهراً موجب رضا و خشنودی او می شود. آنچه بخواهد به آن می رسد.

#### درجه خواست ها در بهشت

منتها یک مطلب هست و به تعبیر دیگر، یک نکته. ممکن است کسی فکر کند و بگوید ممکن است کسی در بهشت، مثلاً یک مؤمن عادی که کارش خیلی باقی دارد، مثلاً آرزوی مقام سلمان یا مقام ابوذر با یک مؤمن بالاتری را داشته باشد، مقام علی بن ابیطالب، یا درجه رسول اکرم ﷺ را آرزو کند، آیا این آرزوها ممکن است و می شود، آیا برایش فوراً مهیاست؟ اینها حدودی دارد. در سوره دهر، یا سوره انسان، در آیات (ان الابرار یشریبون من کاس کان مزاجها

کافوراً، عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیراً<sup>(176)</sup>، آمده که مؤمنان در بهشت در آن حدی هستند که در دنیا خود را ساخته اند و خواسته ها، خواهش ها و آرزوهایشان در همان حد وجود خودشان است. به این معنا که مؤمن عادی در بهشت که خود را مثلاً تا درجه چهارم ایمان بالا آورده، خود را تا مرتبه چهارم یقین بالا آورده، در مراحل عرفان طوری است که دو یا سه پیاله می تواند بنوشد و بیشتر نمی تواند، در بهشت در همین حد و اندازه است. مؤمن در پایه چهارم ایمان در بهشت، اصلاً چیز بالاتری به خاطرش خطور نمی کند. فقط در همان حد و اندازه خودش به خاطرش می آید و خواهش اش به آن تعلق می گیرد و آرزو می کند، نه بالاتر. برای همین است که در روایات ما رسول اکرم و ائمه هدی، مکرر تأکید فرموده اند ای شیعیان ما، ای مؤمنین، درجات بهشت فوق العاده است. اینجا بکوشید برای تحصیل و هر چه می توانید درجات بالاتر و عالی تری تحصیل کنید<sup>(177)</sup>. اگر اینجا دو درجه تحصیل کردید، آنجا تمنا و آرزوهایتان در حد همان دو درجه است. یعنی بالاترش به خاطرش خطور نمی کند و به ذهنت نمی آید. اگر تا چهار مرتبه و پایه از ایمان، خودت را بالا بردی در بهشت خواهش ها و آرزوهایت تا همان چهار پایه است، تا درجه چهارم است و دیگر بالاترش نیست. بنا بر این همان گونه که قبلاً بیان شد، این وعده یعنی وعده به این شکل، (و لسوف یرضی)، در قرآن نیست، مگر برای رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم: (و لسوف یعطیک ربک فترضی)<sup>(178)</sup>. منتها با این فرق که مؤمن هر که باشد در هر پایه ای باشد به همان پایه طلب و آرزو می کند و با رسیدن به آرزویش خشنود می شود. اما آن کجا و پیامبر اکرم کجا و مقام رفیع و بلند او کجا! آن حضرت را باید چیزها بدهند تا راضی و خشنود شود. به من و شما هم یک چیزهایی می دهند تا

راضی و خشنود شویم. رضایت من و شما در حد وجود خودمان است و در حد عرفان وجودمان است، اما رضایت و خشنودی آن حضرت در حد وجود و سعه وجودی خود اوست. اشخاصی هستند که در بهشت از آن چشمه های بهشتی، پیاله پیاله به آنها می دهند. بیش از این هم نمی خواهند، به همین پیاله هم راضی است. چون ظرفیت وجودیش بیش از جرعه جرعه نوشیدن، آن هم گاه گاه از یک پیاله چیز دیگری نیست. چون در دنیا از عرفان و محبت خدا جرعه جرعه نوشیده و گاه گاه چشیده است. اشخاصی هستند که به اصطلاح سبو سبو می نوشند، چون ظرفیت اش را دارند. آنهایی هستند که در دنیا در عرفان و محبت خدا به پیاله قناعت نمی کردند، شراب عرفان و محبت را سبو سبو می نوشیدند. گروهی هم در بهشت هستند که دیگر سبو هم برای آنها چیزی نیست. از خود چشمه می نوشند: (عینا یشرب بها عبادالله.) در آیه قبلی می فرماید: (ان الابرار یشربون من کأس،) اما در آیه بعدی می فرماید: (عینا یشرب بها عباد الله.) دیگر صحبت پیاله و جرعه و سبو نیست. ظرفیت ها و استعدادها مختلف است، هر کسی در حد استعداد و ظرفیت خودش. حالا اگر می خواهی آنجا خیلی برخوردار باشی یک آرزوهای بلند داشته باشی و خیلی بلند، اینجا باید خودت را آماده کنی. اینجا باید آن لیاقت و استعداد را به خودت بدهی و یک سعه وجودی پیدا کنی. قبلا بیان شد که خوب است انسان در زندگی کاری بکند که ذات و حقیقت و نفسش بزرگ شود که وقتی از این جهان می رود، تمام فعالیت ها و کوشش هایش جزو وجود خودش شده باشد، ذات و حقیقتش توسعه پیدا کرده باشد. آن وقت آنجا از آن ظرفیت خیلی استفاده می کند. اما اگر کارهایش برای دنیا و تن و جسمش بود، برای ماده بود، ذات و حقیقتش رشد و نمو نکرده و همه هدر می رود و ضایع می شود. وقتی از دنیا می رود به

بهشت می رود، چون مؤمن است، اما آنجا خواهش هایش اندک است. یک مطلب دیگر هم هست. ممکن است کسی فکر کند، خوب، همین برای ما بس است. حالا در بهشت مراتب عالیه به خاطر ما خطور نکند، بهشت که دیگر جای تألم و ناراحتی نیست. اگر یک مومن عادی آن مقامات عالی را تصور کند و بگوید چطور من آنجا نیستم، این ناراحتی است، اما آنجا که چنین چیزی نیست. خوب وقتی در یک مرتبه ای هستیم، ظرفیت هم همان اندازه است و در همان مرتبه هم با سعادتیم، در همان مرتبه هم هر چه بخواهم هست. نه! ما می دانیم که در مرتبه های بالا لذت های دیگری هم هست، کیف های دیگر و برخورداری های دیگری نیز هست. باید بخواهیم و خود را به آنجاها برسانیم که آن برخورداری ها را داشته باشیم، همت مان کوتاه نباشد. درست است هر کسی در هر مرتبه ای در بهشت باشد ناراحتی ندارد، به همان اندازه استفاده می کند، برخوردار هم می شود، کاملاً هم راضی و خشنود است. اما باید دانست که مراحل دیگری هم هست. در دنیا شخصی در مرتبه ای از علم و دانش و تحصیلات است، نسبت به همان سطح لذت و کیفی دارد. اما نمی داند آن که در مرتبه های بالاست، چه کیف هایی دارد. باید کوشید خود را به آنجایی رساند که آن کیف ها و لذات و برخورداری ها هست و از آنها استفاده کرد.

### نتیجه گیری

پس پایان این سوره مبارکه و آیه آخرش، (و لسوف یرضی)، یک وعده خیلی مهم است. مؤمن هنگامی که برای خدا کار کرد و رضای او را در زندگی خواست، پروردگار جهان این گونه به او وعده می دهد: (و لسوف یرضی). پایان کار این است، آن هم برای ابد و همیشه. تا خدا هست، او در رضایت و خشنودی و برخورداری است. زندگی یکنواخت هم نیست. آنجا فکر نکنید

زندگی یکنواخت و ملال آور است، لحظه به لحظه تنوع دارد. رنگ به رنگ و متنوع، لحظه به لحظه، تازه به تازه و نو به نو است. رحمت خدا و فضل و عطای او غیر محدود است و بی نهایت، یعنی بی اول و آخر است. هر چه بدهد، تمام شدنی نیست. دیگر حالا انسان نمی تواند بی نهایت را تصور کند که چگونه است.

خدا به مقام محمد و آل محمد به همه توفیق بدهد و ما را بیشتر و بهتر با حقایق و معارف قرآن مجید آشنا گرداند.



## پی نوشت ها :

- 1 - برای نمونه: تفسیر مجمع البیان / ج / 10 / ص 757؛ تفسیر تبيان / ج / 10 / ص 362؛ تفسیر منهج الصادقین / ج / 10 / ص 263.
- 2 - برای نمونه: تفسیر المیزان / ج / 20 / ص 2؛ ترجمه المیزان / ج / 20 / ص 507؛ این سوره از نظر زمینه آیاتش هم می تواند مکی باشد و هم مدنی.
- 3 - رجوع شود به مدرک شماره 35.
- 4 - ثواب الاعمال / ص 123؛ وسائل الشیعه / ج 6 / ص 58؛ بحار الانوار / ج 7 / ص 297 و ج 89 / ص 4؛ اعلام الدین / ص 383. متن روایت این است: عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال من اکثر قرائه و الشمس و الیل اذا بغشی و اضحی و الم نشرح فی یوم او لیلۃ لم ینق شیء بحضرتہ الا شهد له یوم القیامة حتی شعره و بشره و لحمه و دمه و عروقه و عصبه و عظامه و جمع ما اقلت الارض منه و یقول الرب تبارک و تعالی قبلت شهادتکم لعبدی و اجزتها له انطلقوا به الی جناتی حتی یتخیر منها حیث ما احب فاعطوه اياها من غیر من و لکن رحمة منی و فضلا علیه و هنیئا لعبدی.
- 5 - از جمله: کافی / ج 2 / ص 606؛ فقیه / ج 2 / ص 28؛ بحار الانوار / ج 8 / ص 186 و ج 89 / ص 22؛ وسائل الشیعه / ج 6 / ص 187 و ص 189 و ص 224. عبارت مورد نظر که بخشی از روایتی از امام موسی کاظم (علیه السلام) است، این است: فان درجات الجنة علی قدر آیات القرآن یقال له اقرأ و ارق فیقرأ ثم یرقی ...
- 6 - رجوع شود به مدرک شماره 5.
- 7 - بحار الانوار / ج 71 / ص 308؛ تفسیر الامام / ص 204. متن روایت این است: قال علی بن الحسین (علیه السلام): معاشر شیعتنا اما الجنة فلن تفوتکم سریعاً کان او بطیئاً و لکن تنافسوا فی الدرجات ...
- 8 - مدرک روایت یافت نشد.
- 9 - وسائل الشیعه / ج 4 / ص 464؛ بحار الانوار / ج 80 / ص 274؛ علل الشرایع / ج 2 / ص 336. متن دو روایت در اینجا نقل می شود: عن جعفر بن محمد (علیه السلام) قال: آن کل شیء علیک تصلی فیہ ینسبح معک، قال: و کان رسول الله (ص) اذا اقيمت الاصلاح لبس نعلیه و صلی

فيهما ... عن جعفر بن محمد (عليه السلام) عن ابيه (عليه السلام) عن علي (عليه السلام) قال: ان الانسان اذا كان في  
الاصلاه فان جسده و ثيابه و كل شىء حوله يسبح ...

10 - از جمله در بحار الانوار / ج 89 / ص 184 و ص 185؛ جامع الاخبار / ص 48؛  
مستدرک وسائل / ج 4 / ص 249 و ص 250. این عبارت که از حضرت رسول اکرم نقل شده  
است، این است: قال (ص): رب تالی القرآن و القرآن يلعنه.

11 - سوره يس / آيه 40.

12 - سوره تكوير / آيات 17 و 18.

13 - سوره فجر / آيات 1 تا 3.

14 - سوره آل عمران / آيه 190.

15 - سوره زمر / آيه 5.

16 - سوره حج / آيه 61؛ سوره لقمان / آيه 29؛ سوره فاطر / آيه 13؛ سوره حدید / آيه 6.

17 - عيون اخبار الرضا / ج 2 / ص 52؛ امالی صدوق / ص 442؛ بحار الانوار / ج 22 /

ص 320 و ج 68 / ص 45؛ مستدرک وسائل / ج 16 / ص 294. متن روایت این است: حدثنا  
عبدالعظیم بن عبدالله الحسینی عن الامام محمد بن علی عن ابيه الرضا علی بن موسی عن ابيه  
موسی بن جعفر عن ابيه الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن جده (عليهم السلام) قال: دعا سلمان  
اباذر الی منزله فقدم علیه رغیفین فاخذ ابوذر الرغیفین یقلبها فقال له سلمان یا اباذر لای شىء  
تقلب هذین الرغیفین خفت آن لا یكونا نضیجین سلمان من ذلك غضبا شدیدا ثم قال ما اجراک  
حیث هذین الرغیفین فوالله لقد عمل فی هذا الخبز الماء الذی تحت العرش و عملت فیہ الملائکة  
حتى القوه الی الريح و عملت فیہ الريح حتى القته الی السحاب و عمل فیہ السحاب حتى امطره الی  
الارض و عمل فیہ الرعد و الملائکة حتى مواضعه و عملت فیہ الارض و الخشب و الحديد و  
البهائم و النار و الحطب و الملح و ما لا احصیه اکثر لك ان تقوم بهذا الشکر فقال ابوذر الی الله اتوب  
و استغفر الله مما احديث و الیک اعتذر مما کرهت.

18 - سوره بقره / آيه 255.

19 - سوره آل عمران / آيه 191؛ یکی از روایتی که درباره آماده شدن برای شب زنده داری

و قرائت آیات 190 تا 194 سوره آل عمران است، طبق مدارک کافی / ج 3 / ص 445؛ تهذیب /  
ج 2 / ص 123؛ بحار الانوار / ج 84 / ص 187، این است: قمت باللیل من منامک فقل الحمد لله  
الذی رد علی روحی لا اله الا انت وحدک لا شریک لك عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی و  
ارحمني انه لا یغفر الذنوب الا انت فاذا قمت فانظر فی آفاق السماء و قل اللهم انه لا یواری عنک

ليل ساج و لا سماء ذات ابرج و لا ارض ذات مهاد و لا ظلمات بعضها فوق بعض و لا بحر لجى تدلج بين يدي المدلج من خلقك تعلم خائنه الاعين و ما تخفى الصدور غارت النجوم و نامت العيون و انت الحى القيوم لا تاخذك سنه و لا نوم سبحان رب العالمين و اله المرسلين و الحمد لله رب العالمين ثم اقرا الخمس الايات من آخر آل عمران آن فى خلق السموات و الارض الى قوله انك لا تخلف الميعاد ثم استك و توحا فاذا وضعت يدك فى الماء فقل بسم الله و بالله الله اللهم اجعلنى من التوابين و اجعلنى من المتطهرين فاذا فرغت فقل الحمد لله رب العالمين فاذا قمت الى صلاتك فقل بسم الله و بالله و الى الله و من الله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم اجعلنى من زوار بيتك و عمار مساجدك و افتح لى باب توبتك و اغلق عنى باب معصيتك و كل معصيه الحمد لله الذى جعلنى ممن يناجيه اللهم اقبل على بوجهك جل ثناوك ثم افتتح الصلاه بالتكبير.

20 - مفاتيح الجنان / دعای كميل .

21 - بحار الانوار / ج 2 / ص 242؛ امالى طوسى / ص 481؛ تحف العقول / 37.

22 - سورة انعام / آيات 76 تا 79.

23 - سورة مومنون / آيه 14.

24 - سورة شورى / آيات 49 و 50.

25 - تفسير كشف الاسرار و عده الابرار / ج 10 / ص 512؛ تفسير قرطبى / ج 20 / ص

82 و با اندكى تفاوت در لفظ: تفسير المنير / ج 30 / ص 271؛ تفسير در المنثور / ج 1 / ص

354.

26 - مدرک روايت يافت نشد.

27 - رجال كشى / ص 27.

28 - كافى / ج 2 / ص 8؛ علل الشرايع / ج 1 / ص 10؛ بحار الانوار / ج 5 / ص 226.

متن روايت اين است: سمعت ابا جعفر يقول آن الله عزوجل لما اخرج ذريه آدم (عليه السلام) من ظره ليأخذ عليهم الميثاق بالروبييه له و بالنبوه لكل نبي فكان اول من اخذ له عليهم الميثاق بنبوته محمد بن عبدالله (ص) ثم قال الله عزوجل الادم انظر ما ذاترى قال فنظر آدم (عليه السلام) الى ذريته و هم ذر قد ملثوا السماء قال آدم (عليه السلام) يا رب ما اكثر ذريتي و لامر ما خلقتهم فما تريد منهم باخذك الميثاق عليهم قال الله عزوجل يعبدونى لا يشركون بى شيئا و يومنون برسلى و يتبعونهم قال آدم (عليه السلام) يا رب فما لى ارى بعض الذر اعظم من بعض و بعضهم له نور كثير و بعضهم له نور قليل و بعضهم ليس له نور فقال الله عزوجل كذلك خلقتهم لابلوهم فى كل حالاتهم قال آدم (عليه السلام) يا رب فتاذن لى فى الاكلام فاتكلم قال الله عزوجل تكلم فان روحك من روحى و طبيعتك من

خلاف كينوتى قال آدم يا رب فلو كنت خلقتهم على مثال واحد و قدر واحد و طبيعه واحده و جبله واحد و الوان واحده و اعمار واحده و ارزاق سواء لم ييغ بعضهم على بعض و لم يكن بينكم تحاسد و لا تباغض و لا اختلاف فى شىء من الاشياء قال الله عزوجل يا آدم بروحى نطقت و بضعف طبيعتك تكلفت ما لا علم لك به و انا الخالق العالم بعلمى خالف بين خلقهم و بمشيئتى يمضى فيهم امرى و الى تدبيرى و تقديرى صائرون لا تبديل لخلقى انما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ...

29 - سورة انشقاق / آيات 6 تا 12.

30 - نهج البلاغه (صبحى صالح) ص 159 (خطبه 109).

31 - كافي / ج 2 / ص 15 وسائل الشيعه / ج 1 / ص 67؛ المحاسن / ج 1 / ص 251.

32 - صحيفه سجاديه / ص 48: و كان من دعائه (عليه السلام) عند الصباح و المساء

33 - رجوع شود به مدرک شماره 35.

34 - قرب الاسناد / ص 167؛ رجال كشى / ص 587؛ بحار الانوار / ج 70 / ص 293؛

مستدرک وسائل / ج 12 / ص 90. متن روايت اين است: عن احمد بن محمد بن ابى نصر قال كنت عند الرضا (عليه السلام) فامسيت عنده قال فقلت انصرف فقال لى الا تنصرف فقد امسيت قال فاقمت عنده قال لجاريته هاتى مضربتى و وسادتى فافرشى لاحمد فى ذلك البيت قال فلما صرت فى البيت دخلنى شىء فجعل يخطر ببالى من مثلى فى بيت و لى الله و على مهاده فنادانى يا احمد ان امير المؤمنين (عليه السلام) عاد صعصعه بن صوحان فقال يا صعصعه بن صوحان لا تجعل عيادتى اياك فخرا على قومك و تواضع لله يرفعك.

35 - قرب الاسناد / ص 156. متن روايت اين است: سمت الرضا (عليه السلام) يقول فى تفسير و

البليل اذا قال ان رجلا من الانصار كان لرجل فى حائطه نخله و كان يضر به فشكى ذلك الى رسول الله (ص) فدعاه فقال اعطنى نخله بخله فابى فبلغ ذلك رجلا من الانصار يكنى ابالدحداح فجاء الى صاحب انخله فقال بعنى نخلتك بحائطى فباعه فجاء الى رسول الله (ص) فقال يا رسول الله قد اشتريت نخله فلان بحائطى قال فقال له رسول الله (ص) فلك بدلها نخله فى الجنة فانزل الله تبارك و و تعالى على نبيه (ص) و ما خلق الذكر و الانثى ان سعيكم لشتى فاما من اعطى يعنى انخله و اتقى و صدق بالحسنى بوعد رسول الله (ص)...

36 - كافي / ج 4 / ص 46؛ تهذيب / ج 4 / ص 109؛ المقننه 266.

37 - كافي / ج 4 / ص 2؛ بحار الانوار / ج 68 / ص 357؛ وسائل الشيعه / ج 9 / ص

368.

- 38 - کافی / ج 4 / ص 43؛ فقیه / ج 2 / ص 62؛ اختصاص / ص 30؛ وسائل الشیعه / ج 9 / ص 18؛ دعائم الاسلام / ج 2 / ص 254.
- 39 - سوره توبه / آیه 104: الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبه عن عباده و ياخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحيم.
- 40 - سوره بقره / آیه 261: مثل الذين ينفقون اعمالهم في سبيل الله كمثل حبه انبتت سبع سنابل في كل سنبله ما حبه و الله يضاعف لمن يشاء و الله واسع عليهم.
- 41 - به عنوان مثال: بحار الانوار / ج 93 / ص 345. بخشی از روایات این است: قال رسول الله (ص): ... فان العمل يضاعف في شهر رمضان، فقيل: يا رسول الله كم سضاعف، قال: اخبرني جبرئيل (عليه السلام) قال: تضاعف الحسنات بالف الف كل حسنه منها افضل من جبل احد و هو قوله تعالى و الله يضاعف لمن يشاء ...
- 42 - اشاره مرحوم استاد به جلد نهم از مجلدات قدیم (چاپ سنگی) بحار است. در چاپ های امروزی (110 جلدی)، جلد های 34 تا 42 مربوط به حضرت علی (عليه السلام) است.
- 43 - بحار الانوار / ج 41 / ص 37. متن روایت این است: عن علي بن الحسين (عليه السلام) قال: كان رجل مومن على عهد انبي (ص) في دار حديقه و له جار له صبيه فكان يتساقط الرطب من النخله فينشدون صبيته يكلونه فياتي الموسر فيخرج الرطب من جوف افواه الصبيه و شكى الرجل ذلك الى النبي (ص) فاقبل عاجلا باجل فبكى النبي (ص) و رجع نحو المسجد فلقيه امير المومنين على بن ابيطالب (عليه السلام) فقال له يا رسول الله ما يبكيك لا ابكي الله عينيك فاخبره خبر الرجل الضعيف و الحديقه فاقبل امير المومنين (عليه السلام) حتى استخرجه من منزله و قال له يعنى دارك قال الموسر بحائطك الحسنى فصفق على يده و دار الى الضعيف فقال له تحول الى دارك فقد ملكها الله رب العالمين لك و اقبل امير المومنين (عليه السلام) و نزل جبرئيل على النبي (ص) فقال له يا محمد اقرأ (و الليل اذا يغشى و النهار اذا تجلى و ما خلق الذكر و الانثى الى اخر السوره) فقام النبي (ص) و قبل بين عينيه ثم قال بابي قال انت قد انزل الله فيك هذه السور الكامله.
- 44 - تفسير فرات كوفى / ص 566.
- 45 - بحار الانوار / ج 1 / ص 37.
- 46 - شواهد التنزيل / ج 1 / ص 19 و 20.
- 47 - سوره مائده / آیه 67.
- 48 - مفاتيح الغيب (تفسير كبير) ج 11 / ص 181.
- 49 - مفاتيح الغيب / ج 11 / ص 188.

- 50 - الدر المنثور / ج 6 / ص 357، البته در اینجا به نام ابوالدحداح تصریح نشده است.
- 51 - بحارالانوار / ج 24 / ص 398؛ تاویل الایات / ص 780. متن روایت این است: عن جابر عن ابی عبدالله (علیه السلام) فی قوله و اللیل اذا یغشی قال دوله ابلیس الی یوم القیامه و هو یوم قیامه القائم، و النهار اذا تجلی و هو القائم اذا قام و قوله فاما من اعطی و اتقی اعطی نفسه الحق و اتقی الباطل فسنیسره للیسری ای الجنه و اما من بخل و استغنی یعنی بنفسه عن الحق و استغنی بالباطل عن الحق و کذب بالحسنى بولایه علی بن ابیطالب (علیه السلام) و الاثمه من بعده فسنیسره للیسری یعنی النار ... البته در این روایت، عبارت و صدق بالحسنى نیامده است؛ در روایت دیگری که با این روایت متفاوت است آمده است: و صدق بالحسنى بالولایه تاویل آیات / ص 782.
- 52 - بحارالانوار / ج 24 / ص 46؛ تاویل الایات / ص 782 مستدرک وسائل / ج 7 / ص 280.
- 53 - کافی / ج 2 / ص 506. متن روایت این است: عن ابی جعفر (علیه السلام) قال: مر رسول الله (ص) برجل یغرس غرسا فی حائط له فوقف له و قال الا ارلک علی غرس اثبت اصلا و اسرع ایتاعا و اطیب ثمرا و ابقی، قال بلی فدلنی یا رسول الله، فقال اذا اصحبت و امسیت فقل سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر فان لک آن قتله بكل تسبیحه عشر الرجل فانی اشهدک یا رسول الله آن حائطی هذا صدقه مقبوضه علی فقراء المسلمین اهل الصدقه، فانزل الله عزوجل آیات من القرآن فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنى فسنیسره للیسری.
- 54 - کافی / ج 4 / ص 46.
- 55 - سوره سباء / آیه 39.
- 56 - سوره حشر / آیه 9؛ سوره تغابن / آیه 16.
- 57 - سوره توبه / آیه 104.
- 58 - کافی / ج 4 / ص 3.
- 59 - کافی / ج 4 / ص 67؛ الفقیه / ج 2 / ص 96؛ تهذیب / ج 4 / ص 193؛ وسائل الشیعه / ج 7 / ص 391؛ مستدرک وسائل / ج 5 / ص 210.
- 60 - بحارالانوار / ج 76 / ص 293؛ رجال ابن داود / ص 182؛ رجال کشی / ص 401.
- 61 - الکنی و الالقباب / ج 2 / ص 455.
- 62 - سوره اعراف / آیه 46.
- 63 - بحارالانوار / ج 24 / ص 252. متن روایت این است: قال کنت عند ابی عبدالله (علیه السلام) فدخل علیه سفیان بن مصعب العبدي فقال جعلنی الله فداک من تقول فی قوله تعالی ذکره و

على الاعراف رجال الايه، قال فما الاعراف جعلت فداك، قال كئائب من مسك عليها رسول الله  
(ص) و الاوصياء، يعرفون كلا بسيماهم، فقال سفيان فلا اقول فى ذلك شيئاً، من قصيده شعر:

أيا ربيعهم هل فيك لى اليوم مربع      و هل لليبالى كن لى فيك مرجع  
و فيها يقول:

و انتم ولاه الحشر و النسر و الجزاء      و انتم لىوم المفزع الهول مفزع  
و انتم على الاعراف و هى كئائب      من المسك رباها بكم يتضوع  
ثمانيه بالعرش اذ يحملونه      و من بعدهم هادون فى الارض اربع

64 - كافي / ج 8 / ص 215.

65 - امالى صدوق / ص 205؛ الارشاد / ج 1 / ص 31؛ احتجاج / ج 1 / ص 157؛  
بحار الانوار / 17 / ص 154 و ج 35 / ص 412. متن روايت است: عن ابى جعفر (عليه السلام) قال:  
قال رسول الله (ص) آن امتى عرض على فى الميثاق فكان اول من آمن بى على و هو اول من  
صدقنى حين بعثت و هو الصديق الاكبر و الفاروق يفرق بين الحق و الباطل.

66 - كافي / ج 8 / ص 228؛ جمال الاسبوع / ص 443. متن روايت اين است: قال: قال لى  
ابوالحسن (عليه السلام): لو ميزت شيعتى لم اجدهم الا واصفه، و لو امتحنتم لما وجدتهم الا مرتدين، و لو  
تمحصتهم لما خالص من الالف واحد، و لو غربلتهم غربله لم يبق منهم الا ما كان لى انهم طال ما  
اتكوا على الارائك فقالوا نحن شيعه على، انما شيعه على من صدق قوله فعله.

67 - سوره مائده / آيه 27.

68 - بحار الانوار / ج 47 / ص 238؛ احتجاج / ج 2 / ص 368؛ تفسير الامام / ص 44؛

معانى الاخبار / ص 33.

69 - سوره نحل / آيه 97.

70 - سوره رعد / آيه 28.

71 - سوره طه / آيه 124.

72 - سوره توبه / آيه 118.

73 - سوره توبه / آيه 103.

74 - كافي / ج 4 / ص 11 و ص 18 و ص 26؛ الفقيه / ج 2 / ص 56 و ج 4 / ص 378؛

وسائل الشيعه / ج 9 / ص 431؛ مستدرک وسائل / ج 7 / ص 161؛ بحار الانوار / ج 67 / ص

122.

- 75 - عيون اخبار الرضا / ج 2 / ص 24؛ بحارالانوار / ج 68 / ص 44؛ وسائل الشيعه / ج 16 / ص 313.
- 76 - كافي / ج 2 / ص 99؛ بحارالانوار / ج 18 / ص 38؛ وسائل الشيعه / ج 16 / ص 310. متن روایت این است: يقول الله تبارك و تعالى لعبد من عبده يوم القيامة اشكرت فلانا فيقول بل شكرتك يا رب فيقول لم تشكرني آن لم تشكره، ثم قال: اشكركم للناس.
- 77 - كافي / ج 4 / ص 33. متن روایت این است: عن ابى عبدالله (عليه السلام) قال، قال: لعن الله قاطعي سبيل المعروف، قيل و ما قاطعو سبيل المعروف، قال: الرجل يصنع اليه المعروف فيكفره فيمتنع صاحبه من آن يصنع ذلك الى غيره.
- 78 - سوره انسان / آيه 9.
- 79 - مناقب / ج 2 / ص 76.
- 80 - بحارالانوار / ج 41 / ص 29؛ در مستدرک وسائل / ج 7 / ص 215 نیز آمده است. متن روایت این است: محمد بن الصمه عن ابيه عن عمه قال: رايت في المدينة رجلا على ظهره قربه و في يده صحفه يقول اللهم ولي المومنين و اله المومنين و جار المومنين اقبل قربانى الليله فما امسيت املك سوى ما في صحفتى و غير ما يوارينى فانك تعلم انى منعته نفسى مع شده سغبى اطلب القربه اليك غنما، اللهم فلا تخلق وجهى ولا ترد دعوتى؛ فاتيته حتى عرفته فاذا هو عمل يسب ابيطالب (عليه السلام) فاتى رجلا فاطعمه.
- 81 - بحارالانوار / ج 34 / ص 356 و ج 41 / ص 137؛ وسائل الشيعه / ج 15 / ص 109؛ شرح نهج البلاغه / ج 2 / ص 200؛ الغارات / ج 1 / ص 44.
- 82 - بحارالانوار / ج 41 / ص 143؛ شرح نهج البلاغه / ج 1 / ص 21.
- 83 - بحارالانوار / ج 41 / ص 143.
- 84 - مفاتيح الغيب (تفسير كبير) ج 11 / ص 255.
- 85 - كافي / ج 8 / ص 69.
- 86 - كافي / ج 1 / ص 89؛ توحيد / ص 174؛ الاحتجاج / ج 1 / ص 210؛ بحارالانوار / ج 3 / ص 283.
- 87 - بحارالانوار / ج 41 / ص 51؛ المناقب / ج 2 / ص 115.
- 88 - كافي / ج 4 / ص 47؛ در التهذيب / ج 4 / ص 109؛ بحارالانوار / ج 93 / ص 134؛ وسائل الشيعه / ج 9 / ص 382 نیز آمده است. متن روایت این است: عن ابى عبدالله (عليه السلام) قال: آن الله تبارك و تعالى ما من شىء الا و قد وكلت به من يقبضه غيرى الا الصدقه فاني



اتلقفها بيدي تلقفا حتى آن الرجل ليتصدق بالتمره او بشق تمره فاريبها له كما يري الرجل فلووه و  
فصيله فياتي يوم القيامة و هو مثل احد و اعظم من احد.

89 - مدرک روايت يافت نشد.

90 - کافی / ج 1 / ص 506؛ در الارشاد / ج 2 / ص 326؛ بحارالانوار / ج 50 / ص  
278 کشف الغمه / ج 2 / ص 410 نیز آمده است.

91 - کافی / ج 1 / ص 508؛ در بحارالانوار / ج 50 / ص 267؛ اعلام الوری / ص 372  
نیز آمده است.

92 - کافی / ج 1 / ص 509؛ در الارشاد / ج 2 / ص 332؛ بحارالانوار / ج 50 / ص  
280؛ کف الغمه / ج 2 / ص 413؛ اعلام الوری / ص 370 نیز آمده است.

93 - مدرک روايت يافت نشد.

94 - سوره توبه / آیات 34 و 35؛ والذين يكتزون الذهب و الفضة و لا ينفقونها في سبيل الله  
فبشرهم بعذاب اليم، يوم يحمی في نار جهنم فتکوی بها جباهم و جنوبهم و ظهورهم هذا کنزتم لا  
نفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون.

95 - عبارت انفق و لا تخف فقرا در روايتی از امام صادق (عليه السلام) در منابع نقل شده است (از  
جمله کافی / ج 2 / ص 44، ج 4 / ص 4؛ فقيه / ج 2 / ص 62؛ وسائل الشيعه / ج 9 / ص  
18)، اما روايت توصيه امام رضا به امام محمد تقی (عليهما السلام) را نيافتيم.

96 - کافی / ج 1 / ص 509؛ بحارالانوار / ج 25 / ص 157 و ج 50 / ص 290؛ الخرائج  
/ ج 1 / ص 45؛ کشف الغمه / ج 2 / ص 423

97 - کافی / ج 1 / ص 509؛ بحارالانوار / ج 25 / ص 157 و ج 50 / ص 290؛ الخرائج  
/ ج 1 / ص 45؛ کشف الغمه / ج 2 / ص 423

98 - بحار الانوار / ج 46 / ص 249؛ کشف الغمه / ج 2 / ص 141. متن روايت که از امام  
باقر (عليه السلام) است، چنین است: ... لئن ظننتم آن هذه الجدران تحجب ابصارنا كما تحجب ابصارکم  
اذا لا فرق بيننا و بينکم ...

99 - سوره حجر / آيه 84؛ سوره زمر / آيه 50؛ سوره غافر / آيه 82.

100 - سوره آل عمران / آيه 10 و آيه 116؛ سوره مجادله / آيه 17.

101 - سوره واقعه / آيه 79.

102 - سوره شعراء / آیات 193 و 194.

103 - سوره الرحمن / آيه 29.

104 - کافی / ج 2 / ص 423؛ بحارالانوار / ج 6 / ص 41 و ج 67 / ص 56؛ تفسیر عیاشی / ج 1 / ص 109؛ مجموعه ورام / ج 2 / ص 210. متن روایت این است: عن سلام بن المستنیر قال كنت عند ابي جعفر فدخل عليه حمران بن اعين و سئله عن اشياء فلما هم حمران بالقيام قال لابي جعفر بك انا ناتيک فما نخرج من عندک حتى ترق قلوبنا و تسلو انفسنا عن الدنيا و يهون علينا ما فی ايدي الناس من هذه الاموال ثم نخرج من عندک فاذا صرنا مع الناس و التجار احببنا الدنيا، قال فقال ابو جعفر (عليه السلام) انما هي القلوب مره تصعب و مره تسهل، ثم قال الو جعفر (عليه السلام) اما آن اصحاب محمد (ص) قالوا يا رسول الله نخاف علينا النفاق، قال فقال و لم تخافون ذلك، قالوا اذا كنا عندک فذکرتنا و رغبتنا وجعلنا و نسينا الدنيا و زهدنا حتى كانا نعاين الاخره و الجنه و النار و نحن عندک فاذا خرجنا من عندک و دخلنا هذه البيوت و شممنا الاولاد و راينا العيال و الاهل يكاد آن نحول عن الحال التي كنا عليها و حتى كنا لم نكن على شىء افتخاف علينا آن يكون ذلك نفاقا، فقال رسول الله (ص) كلا آن هذه خطوات الشيطان فير غبکم فی الدنيا و الله لو تدومون على حاله التي وصفتم انفسکم بها لصاغتكم الملائکه و مشيتم على الماء و لولا انکم تذبون فتسغفرون الله خلقا حتى يذبوا ثم يستغفروا الله فيغفر الله لهم آن المومن مفتن تواب اما سمعت قول الله عزوجل آن الله يحب التوابين و يحب المتطهرين و قال استغفروا الله ربکم ثم توبوا اليه.

105 - سوره كهف / آيه 105.

106 - بحارالانوار / ج 67 / ص 73؛ غررالحکم / ص 236؛ وسائل الشيعه / ج 16 / ص

99؛ اعلام الدين / ص 250.

107 - نهج البلاغه (صحيح صالح) ص 267 (خطبه 183)؛ غررالحکم / ص 319.

108 - سوره ص / آيه 27.

109 - سوره قيامه / آيه 3.

110 - سوره مومنون / آيه 115.

111 - سوره طه / آيات 123 تا 126.

112 - سوره اعراف / آيه 176.

113 - ديوان على (عليه السلام) / ص 36. البته در اين کتاب اين بيت به اين صورت آمده است:

يا عاشق الدنيا لغيرک وجهها و لتندمن اذا ارتک قفاها

114 - مستدک وسائل / ج 12 / ص 160. متن روایت این است: هن رسول الله (ص) انه

قال: انما مثل احدکم و اهله و ماله و عمله کرجل له ثلاثه اخوه فقال لاختيه الذى هو ماله حين

حضرتة الوفاه و نزل به الموت ما عندك فقدتري ما نزل بي فقال له اخوه الذى هو ماله ما لك عندى غنى و لا نفع الا دمت حيا فخذ منى الان ما شئت فاذا فارقتك فسيذهب بي الى ما ذهب غير مذهبك و سياخذنى غيرك، فالتفت النبى (ص) الى اصحابه فقال هذا الذى هو ماله فإى اخ ترون هذا؟ فقالوا اخ لا نرى به طائلا، ثم قال لآخيه الذى هو اهله و قد نزل به الموت ما عندك فى نفعى و الدفع عنى فقد نزل بي ماترى فقال عندى آن امراضك و اقوم عليك فاذا مت غسلتك ثم كفتتك ثم حنطتك ثم اتبعك مشيعا الى حفرتك فائتى عليك خيرا عند من سئلتنى عنك و احملك فى الحاملين، فقال النبى (ص) هذا اخوه الذى هو اهله فإى اخ ترون هذا؟ قالوا اخ غير طائل يا رسول الله، ثم قال لآخيه الذى هو عمله ما ذا عندك فى نفعى و الدفع عنى فقد و اوسع عليك جهدى، ثم قال (ص) هذا اخوه الذى هو عمله فإى اخ ترون هذا؟ قالوا خير اخ يا رسول الله، قال فالامر هكذا.

115 - سورة انعام / آيه 12.

116 - سورة انسان / آيه 3.

117 - سورة ذاريات / آيات 56 و 57.

118 - كافي / ج 2 / ص 83، متن روايت اين است: عن ابى عبدالله (عليه السلام) قال: فى التوراه مكتوب يا ابن آدم تفرغ لعبادتي املا قلبك غنى و لا اكلك الى طلبك و على آن اسد فاقتك و املا قلبك خوفا منى و آن لا تفرغ لعبادتي املا قلبك شغلا بالدنيا ثم لا اسد فاقتك و اكلك الى طلبك.

119 - كافي ج 2 / ص 15؛ بحار الانوار / ج 67 / ص 228 و ص 243؛ وسائل الشيعه / ج 1 / ص 67؛ محاسن / ج 1 / ص 251. متن روايت اين است: قال رسول الله (ص): يا ايها الناس انما هو الله و الشيطان و الحق و الباطل و الهدى الضلاله و الرشده و الغى و العاجله و الاجله و العاقبه و الحسنات و السيئات فما كان من حسنات فله و ما كان من سيئات فللشيطان لعنه الله.

120 - سورة نساء / آيه 57 و آيه 122.

121 - سورة نحل / آيه 97.

122 - سورة آل عمران / آيه 189؛ سورة مائده / آيه 17 و آيه 120؛ سورة نور / آيه 42.

123 - سورة قصص / آيه 70.

124 - سورة مومنون / آيه 51.

125 - سورة بقره / آيه 29.

126 - سورة اعراف / آيه 32.

- 127 - سوره اسراء / آیه 9.
- 128 - سوره حجرات / آیه 10.
- 129 - برای نمونه در نهج البلاغه (صبحی صالح) ص 113 (خطبه 83): ... و اعظم ما هنالك بلیه نزول الحمیم و تصلیه الجحیم و فورات السعیر و سورات الزفیر .... و در ص 282 (خطبه 190): ... و نار شدید کلهها، عال لجبها، ساطع لهبها، متغیظ زفیرها متاجج سعیرها.
- 130 - سوره آل عمران / آیه 9.
- 131 - کافی / ج 8 / ص 81؛ الفقیه / ج 4 / ص 402؛ بحارالانوار / ج 7 / ص 256. این عبارت در ضمن روایت مفصلی از رسول اکرم (ص) آمده است که بخشی از آن چنین است: ... ولا یجد الهارب من الله عزوجل مهربا، و آن امر الله نازل و لوکره الخلاق، و کل ما هو آت قریب، ما شاء الله کان و ما لم یشاکم یکن ...
- 132 - سوره معراج / آیات 6 و 7 .
- 133 - رجوع شود به مدرک شماره 43.
- 134 - سوره نور / آیه 21.
- 135 - سوره نجم / آیه 32
- 136 - سوره نور / آیه 21.
- 137 - بحارالانوار / ج 82 / ص 186؛ وسائل الشیعه / ج 6 / ص 361.
- 138 - کافی / ج 2 / ص 53؛ بحارالانوار / ج 67 / ص 159.
- 139 - نهج البلاغه (صبحی صالح) ص 303 (خطبه 193، خطبه متقین).
- 140 - به عنوان مثال این دو روایت از امام صادق (علیه السلام) در کافی / ج 2 / ص 473 آمده است: اذا دعوت فظن آن حاجتک بالباب ان الله عزوجل لا یسجیب دعاء بظهر قلب ساه، فاذا دعوت فاقبل بقلبك ثم استیقن بالاجابه.
- 141 - این نکته با عبارات مختلف در روایات بسیاری آمده است، از جمله: و ما قسم فی الناس شیء اقل من الیقین (کافی / ج 2 / ص 51) فما اوتی الناس اقل من الیقین (کافی / ج 2 / ص 52) و لم یخلق الله خلقا اقل خلقا اقل من الیقین (کافی / ج 2 / ص 353) و لم یقسم بین بنی آدم شیئا اقل من الیقین (بحارالانوار / ج 67 / ص 171).
- 142 - سوره طه / آیه 134.
- 143 - سوره انعام / آیه 149.
- 144 - سوره ملک / آیات 8 تا 11.

145 - سوره مومنون / آیه 106.

146 - التوحید / ص 356؛ بحار الانوار / ج 5 / ص 157.

147 - بحار الانوار / ج 5 / ص 313؛ علل الشرایع / ج 1 / ص 11. متن روایت این است:

قال رجل لجعفر بن محمد (عليه السلام) يا ابا عبد الله انا خلقنا للعجب، قال و ما ذاك الله انت، قال خلقنا للفناء، فقال مه يا ابن اخ، خلقنا للبقاء، و كيف تفنى جه لا تبید و نار لا تخمد و لكن قل انما تتحول من دار الی دار.

148 - این مضمون در روایت مذکور در مدرک 147 آمده است.

149 - عوالی الثالی / ج 1 / ص 267؛ مجموعه ورام / ج 1 / ص 183.

150 - کافی / ج 2 / ص 268؛ بحار الانوار / ج 67 / ص 54؛ وسائل الشیعه / ج 15 / ص

301؛ مستدرک وسائل / ج 11 / ص 328.

151 - به عنوان مثال درباره عالمی که به علم خود عمل نکند، آمده است؛ اوحی الله تبارک و

تعالی الی داود (عليه السلام): آن اهون ما انا صانع بعالم غیر عامل بعلمه اشد من سبعین عقوبه آن اخرج من قلبه حلاوه ذکری ... (بحار الانوار / ج 2 / ص 32، و ص 107؛ تحف العقول / ص 397؛ عده الداعی / ص 78). و درباره کسی که تکبیر می گوید در خالی که نسبت به بزرگی خداوند خدشه ای در دل اوست، آمده است: فان الله تعالی اذا اطلع علی قلب العبد و هو یکبر و فی قلبه عارض عن حقیقه تکبیره قال یا کاذب اتخدعنی و عزتی و جلالی لاحرمک حلاوه ذکری و لاحجبتک عن قریبی و المساره بمناجاتی ... (مستدرک وسائل / ج 4 / ص 96).

152 - سوره مومنون / آیه 106.

153 - سوره انبیاء / آیه 101.

154 - بحار الانوار / ج 67 / ص 245؛ تفسیر الامام / ص 329؛ مستدرک وسائل / ج 16

/ ص 252؛ عده الداعی / ص 234؛ مجموعه ورام / ج 2 / ص 109. متن روایت این است: و

قال الحسن بن علی الزکی (عليه السلام): لو جعلت الدنيا کلها لقمه واحده و لقمتها من یعبد الله خالا لرایت انی مقصر فی حقه ...

155 - کافی / ج 2 / ص 75؛ وسائل الشیعه / ج 15 / ص 240

156 - بحار الانوار / ج 67 / ص 292. در این روایت آمده است: لا یقل مع التقوی عمل و

کیف یقل ما یتقبل.

157 - سوره بقره / آیه 261.

158 - سوره بقره / آیه 262.

- 159 - سوره بقره / آیه 265.
- 160 - سوره بقره / آیه 272.
- 161 - این عبارت در این آیات آمده است: سوره انعام / آیه 12 و آیه 20؛ سوره اعراف / آیه 9؛ سوره هود / آیه 21؛ سوره مومنون / آیه 103؛ سوره زمر / آیه 15؛ سوره شوری / آیه 45.
- 162 - کافی / ج 2 / ص 16؛ بحارالانوار / ج 67 / ص 230 و ص 250؛ وسائل الشیعه / ج 1 / ص 60. متن روایت که از امام صادق (علیه السلام) است، این است: ... ثم قال: الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل و العمل الخالص الذی لا ترید آن یحمدک علیه احد الا الله عزوجل.
- 163 - بحارالانوار / ج 81 / ص 261.
- 164 - سوره اسراء / آیه 84.
- 165 - سوره تین / آیه 5.
- 166 - سوره ضحی / آیه 5.
- 167 - سوره مائده / آیه 9.
- 168 - سوره توبه / آیه 72.
- 169 - سوره فصلت / آیه 30.
- 170 - سوره نحل / آیه 31.
- 171 - سوره فرقان / آیه 16.
- 172 - سوره زمر / آیه 34.
- 173 - سوره فصلت / آیه 31.
- 174 - سوره ق / آیه 35.
- 175 - بحارالانوار / ج 8 / ص 126، و ج 86 / ص 266.
- 176 - سوره انسان / آیات 5 و 6.
- 177 - رجوع شود به مدرک شماره 7.
- 178 - سوره ضحی / آیه 5.

## فهرست مطالب

2	مقدمه ناشر .....
3	جلسه اول: فضیلت تلاوت سوره لیل .....
3	معرفی سوره لیل .....
3	فضیلت خواندن سوره لیل .....
4	تلاش انسان در دنیا و کسب درجات عالی در بهشت .....
6	مسئولیت انسان در پاسخگویی .....
7	تثبیت حقایق آیات در وجود انسان .....
8	گواهی اعضا و جوارح بر تلاوت قرآن .....
11	آغاز شرح آیات سوره .....
13	حکمت خدا در آفرینش زن و مرد .....
15	جلسه دوم: شب و روز، نشانه های خدا .....
16	عظمت دو پدیده روز و شب .....
19	دانایی پدید آورنده شب و روز .....
21	آثار شب و روز .....
22	سوگند خداوند به شب و روز .....
23	جمال شب و روز، قطره ای از جمال مطلق .....
25	آفرینش انسان .....
26	سعی و تلاش انسان .....
28	جلسه سوم: گوناگونی تلاش انسان ها (1) .....
29	تفاوت در سعی و کوشش مردم .....

- 31..... تفاوت انسان ها در نتیجه شرایط متفاوت
- 32..... اراده انسان در تغییر تفاوت ها
- 33..... استفاده صحیح از اختلاف ها و تأثیر آن بر جامعه
- 34..... خرید و فروش نفس
- 35..... مصداق عینی خرید و فروش نفس
- 39..... جلسه چهارم: گوناگونی تلاش انسان ها (2)
- 40..... پاسخ خداوند به پرسش حضرت آدم
- 42..... توجه به آثار ناشی از سعی و کوشش
- 43..... رابطه بین سعی و کوشش و نتایج آن
- 43..... مقصد سعی و تلاش انسان
- 44..... دسته بندی مردم بر اساس سعی و تلاش
- 47..... خدا و شیطان: مبنای تقسیم بندی کوشش ها
- 48..... وجهه ربوبی و شیطانی نفس انسان
- 49..... بیان علت قسم به شب و روز در صحیفه سجادیه
- 53..... جلسه پنجم: شأن نزول سوره لیل
- 53..... شأن نزول سوره
- 62..... فراگیر بودن آیات قرآن
- 64..... یقین، انگیزه انفاق
- 66..... شرایط انفاق
- 68..... جلسه ششم: سوره لیل و علی بن ابیطالب علیه السلام
- 68..... نقل دیگری درباره شأن نزول سوره
- 73..... نظر مفسران اهل سنت درباره شأن نزول
- 75..... دیدگاه اهل تشیع در نقل روایات
- 76..... معنای دیگر «اعطی» در تفاسیر شیعه



- 78.....روایات درباره «اعطی»
- 80.....تصدیق و باور همه آیات لازم است
- 82.....دعای ملک برای انفاق کننده
- 84.....جلسه هفتم: اهمیت انفاق و شرایط آن
- 84.....بیان فضایل اهل بیت در اشعار عبدی
- 87.....علامت شیعه: تصدیق گفتار با عمل
- 88.....«تقوا» در آیه اشاره به مال حلال است
- 90.....ایمان و عمل صالح در آیات قرآن
- 91.....تأثیر یاد خدا در زندگی
- 91.....بی ایمانی و سختی زندگی
- 93.....اثر انفاق بر اجتماع و مردم
- 95.....انفاق بدون انتظار سپاسگزاری
- 98.....جلسه هشتم: اخلاص علی علیه السلام در انفاق
- 98.....اهمیت اخلاص در انفاق
- 100.....انفاق امیر المؤمنین علیه السلام
- 103.....دنیا و علی بن ابیطالب
- 105.....توزیع اموال بدون تبعیض
- 109.....خدا گیرنده صدقات است
- 111.....جلسه نهم: اهتمام ائمه معصومین علیهم السلام به انفاق
- 111.....انفاق امام حسن عسگری به واقفیان
- 117.....خبر دادن امام یازدهم از غیب
- 118.....آگاهی امام یازدهم از سوگند دروغ
- 119.....بی اعتنایی حضرت علی علیه السلام به مال دنیا
- 121.....سفارش امام هشتم به فرزندش برای انفاق

- 121..... بیداری دل ائمه در خواب
- 125..... جلسه دهم: ارزش نفس انسان در جهان هدفمند
- 127..... تذکر به انسان
- 128..... آیات قرآنی بعد زمانی ندارند
- 129..... انسان، اسیر ماده پرستی
- 130..... ارزش حالات آنی و سعی در تداوم آن
- 132..... هدفمند بودن جهان آفرینش
- 133..... توجه به ذات و پرورش آن
- 134..... توزین حقیقت انسان
- 137..... جلسه یازدهم: سعادت و شقاوت
- 139..... راه سعادت و راه شقاوت در زندگی
- 139..... هدفمند بودن آفرینش و غفلت انسان
- 141..... مصداق هدایت پروردگار در سایر آیات
- 143..... حب دنیا ریشه شقاوت هاست
- 144..... بها و ارزش واقعی انسان
- 145..... مجسم شدن امور دنیوی در لحظه آخر
- 148..... جلسه دوازدهم: چگونگی هدایت الهی
- 148..... کرامت پروردگار در آفرینش جهان و انسان
- 150..... فراگیر بودن هدایت پروردگار
- 153..... وا گذاشتن بنده به حال خود
- 154..... خارج شدن از هدایت الهی و پذیرفتن هدایت شیطانی
- 154..... نتیجه پذیرفتن هدایت خدا
- 156..... پی بردن به حقیقت عبودیت
- 158..... جلسه سیزدهم: تأثیر هدایت الهی بر زندگی دنیوی و اخروی انسان

- 158..... پروردگار جهان بهترین راهنما
- 159..... زندگی هر دو جهان با راهنمایی پروردگار
- 160..... قرآن بهترین هادی در زندگی
- 162..... ساده ترین راه هدایت انسان ها
- 163..... ارتقاء منزلت انسان در پذیرش هدایت الهی
- 165..... ثمر بخشی اعمال با هدایت الهی
- 169..... جلسه چهاردهم: هدایت الهی و مالکیت مطلق پروردگار
- 169..... انواع هدایت در آیات قرآن
- 170..... مالکیت تنها از آن اوست
- 170..... خود بینی و نادیده گرفتن مالکیت مطلق پروردگار
- 173..... درک حقیقی اصول کلی قرآن
- 176..... هدایت و مالکیت خدا
- 179..... جلسه پانزدهم: ارتباط دو جهان با یکدیگر
- 179..... ارتباط دو جهان
- 180..... برهان آوردن پروردگار در آیات گوناگون
- 183..... ابدی بودن جهان دگر
- 183..... لطف پروردگار در انتخاب انسان
- 186..... توجه به لذت های معنوی
- 186..... عوامل سلب لذائد معنوی
- 188..... جهان پاداش
- 192..... جلسه شانزدهم: انجام عمل تنها برای رضای خدا
- 192..... تاکید مجدد بر شأن نزول سوره
- 194..... خشنودی انفاق کننده
- 195..... انفاق تنها برای رضای خدا

196.....	تذکر به خود .....
198.....	انفاق در آیات قرآن .....
204.....	جلسه هفدهم: خشنودی مطلق مؤمن در بهشت .....
204.....	وعده الهی .....
207.....	رهایی از محبت به دنیا .....
207.....	عمل هر کس مطابق درون اوست .....
209.....	وعده گرانهای الهی .....
210.....	رضایت مطلق بنده .....
212.....	درجه خواست ها در بهشت .....
215.....	نتیجه گیری .....
217.....	پی نوشت ها : .....
231.....	فهرست مطالب .....